



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

خواندیم و کردیم

خاور

پاسخ به شبهات
کتاب شهیدگری
احمد کسروی

مؤلفان و مترجمان: آیت الله العظمی
میرزا محمد باقر خراسانی - دکتر آیت الله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خواندیم و داوری کردیم

نویسنده:

بهرز امینی هرندی

ناشر چاپی:

اقیانوس معرفت

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	خواندیم و داوری کردیم
۱۰	مشخصات کتاب
۱۱	اشاره
۱۵	فهرست مطالب
۲۴	مقدمه
۲۶	فصل اول: پاسخ به شبهات مربوط به شیعه و زمان تشکیل آن
۲۶	زمان تشکیل شیعه
۲۷	اسامی عده ای از صحابه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که شیعه بوده اند
۲۸	ظهور شیعه به روایت علمای اهل سنت
۳۰	فصل دوم: جانشینی پیامبر (صلی الله علیه و آله) بعد از ایشان
۳۰	اشاره
۳۱	خلافت از منابع اهل سنت
۳۲	استدلال کسروی به نامه ششم نهج البلاغه
۳۵	امام (علیه السلام) سیره شیخین را غیر مشروع می دانست
۳۶	آیا علی (علیه السلام) معتقد به خلافت شورایی بود؟
۳۷	خلافت ابوبکر فُتِّه و امر ناگهانی بود
۳۷	خلافت از نگاه علی (علیه السلام)
۳۸	علی (علیه السلام) خلافت ابو بکر را حکومتی استبدادی می دانست
۳۸	علی (علیه السلام) عمر را شایسته خلافت نمی دانست
۳۹	اعتراض شدید علی (علیه السلام) به انتخاب عثمان
۳۹	علی (علیه السلام) خلفا را غاصب می دانست
۴۱	فصل سوم: پاسخ به چند ادعای بی اساس
۴۱	ازدواج ام کلثوم با عمر بن الخطاب

- ۴۳ دفاع حضرت علی (علیه السلام) و حسنین (علیهما السلام) از عثمان
- ۴۳ طبق ادعای کسروی کسانی که پیرو منطق و دلیل هستند شیعه تندرو نامیده شدند!
- ۴۴ رافضی خواندن شیعیان
- ۴۶ فصل چهارم: پاسخگویی به شبهات امامت
- ۴۶ شیعه از پیش خودش گفته که امام را خدا انتخاب می کند!!
- ۴۷ امامت در منابع اهل سنت
- ۵۰ اعتراف آلوسی به «لهی بودن مقام امامت»
- ۵۱ اثبات امامت حضرت علی (علیه السلام)
- ۵۷ اعترافات علمای اهل سنت بر تواتر حدیث غدیر
- ۶۱ معنای کلمه «ولی» در فرهنگ صدر اسلام
- ۶۵ فصل پنجم: پاسخ گویی به چند اشکال بنیادی (۱)
- ۶۵ بیعت اجباری امیرالمؤمنین
- ۶۷ ادعای دروغ بودن شهادت فرزند حضرت زهرا
- ۶۸ روایت مرگ جاهلی از دیدگاه کسروی
- ۷۲ اعتقاد شیعیان درباره مقام امامت
- ۷۴ عرضه شدن اعمال انسانها به ۱۴ معصوم
- ۷۵ شیعه خود را فرقه ناجیه می داند
- ۷۶ اسماعیل را امام صادق (علیه السلام) امام گردانیده بودند!!!
- ۸۰ چرا امام رضا (علیه السلام) ولیعهدی خلیفه عباسی را پذیرفتند
- ۸۳ فصل ششم: پاسخ به شبهات در مورد امام زمان (عج)
- ۸۳ امام حسن عسکری فرزندی نداشته است
- ۸۷ نواب اربعه امام زمان (عج) و شبکه وکالت
- ۸۹ تعدادی از وکلای امام هادی (علیه السلام)
- ۹۱ ادعای کسروی که چرا امام زمان یکدفعه غائب شدند و اینکار چه رمزی داشت؟
- ۹۴ بررسی وجود یک منجی در تمام ادیان و مذاهب
- ۹۴ چرا منجی خواهی:

- ۹۴ اشاره
- ۹۴ ۱- مزامیر داود (عهد عتیق)
- ۹۴ ۲- انجیل متی (عهد جدید)
- ۹۵ امام زمان (عج) کشتار زیاد می کنند
- ۹۶ فصل هفتم: پاسخ به چند اشکال بنیادی (۲)
- ۹۶ گریه بر امام حسین (علیه السلام) چرثواب بسیار دارد؟
- ۹۶ اشاره
- ۹۷ اما دلایل نقلی و عقلی این پاداش :
- ۹۸ درباره فتح ایران در زمان خلفا و کشتار و جنایات
- ۹۸ نظر پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام) درباره ایرانی ها
- ۱۰۵ ادعای کسروی بر مرتد دانستن همه صحابه از دیدگاه شیعه
- ۱۰۷ فصل هشتم: پاسخگویی به شبهات مربوط به شهادت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و بعد از آن
- ۱۰۷ اشاره
- ۱۰۸ نظر کسروی درباره دین
- ۱۱۴ دین یعنی آبادانی کشور!!
- ۱۱۴ باورپذیر نبودن مخالفت صحابه با سخن پیامبر در نصب خلیفه
- ۱۱۶ حدیث قلم و دوات
- ۱۱۷ کسروی می گوید پیامبر (صلی الله علیه و آله) سواد خواندن و نوشتن نداشته!!!
- ۱۲۴ اگر امامت از طرف خداست چرا حضرت علی بر گرفتن حق خود اصرار نورزید؟
- ۱۳۰ امام باید در هدایت گمراهان همانند پیامبر باشد
- ۱۳۲ فصل نهم: پاسخ به چند اشکال بنیادی (۳)
- ۱۳۲ ادعای کسروی در مورد امام سجاد (علیه السلام)
- ۱۳۴ نظر کسروی در مورد قیام مختار
- ۱۳۶ سیره عملی امام باقر و امامان بعد از او از دیدگاه کسروی
- ۱۳۸ خلقت جهان هستی به خاطر چهارده معصوم
- ۱۴۰ زندگی مادی و دنیوی امامان

- نتیجه دین از دیدگاه کسروی ۱۴۲
- امام دانای همه ی علوم و زبان ها ۱۴۳
- عدم ذکر امامان در قرآن ۱۴۴
- عالم به غیب بودن پیامبر و امامان ۱۴۶
- اشکال به روایتی از امام صادق (علیه السلام) در مورد خلقت ۱۴۸
- انتصاب اسماعیل توسط امام صادق (علیه السلام) ، گواهی دیگر بر ندانستن غیب ۱۵۵
- قبول پیامبر بدون امامت امامان ۱۵۸
- تنزل علم امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) در حد ابوحنیفه ۱۵۹
- چهارده معصوم همه کاره عالم هستند ۱۶۲
- توسل به ائمه اطهار و شفا و دوا ۱۶۶
- تبرک و احترام به حرم مطهر امامان ۱۷۱
- پیامبر معجزه نداشتند ولی امامان دارای معجزه اند؟! ۱۷۲
- وقایعی که اطراف حرم امامان اتفاق افتاده است ۱۷۹
- فصل دهم: بررسی شبهات مختلف ۱۸۳
- گریه کردن و گریاندن ۱۸۳
- شهادت امام حسین کفاره گناهان شیعه مانند به صلیب کشیدن مسیح ۱۸۴
- لعن خلفا از دیدگاه کسروی ۱۸۵
- صحابه، خلفا را انتخاب کردند! ۱۸۵
- علت اینکه امیر مؤمنان (علیه السلام) توسط صحابه انتخاب نشد ۱۹۶
- هجوم به خانه حضرت زهرا (علیها السلام) ۱۹۸
- تقیه ۲۰۱
- تحریف قرآن ۲۰۴
- گفتار سوم کتاب کسروی: زیان های مذهب شیعه ۲۰۴
- مقایسه بین پیامبر و امامان شیعه ۲۰۶
- سخن خلیفه اول هنگام نصب او به خلافت ۲۰۷
- محل سکونت امام زمان(عج) در جابلقا و جابرسا ۲۰۹

- ۲۰۹ روش شیعه در بحث و مناظره
- ۲۱۰ اسلام آوردن خلیفه اول و دوم
- ۲۱۷ وفات حضرت سکینه در خرابه شام!
- ۲۱۹ براندازی تمام ادیان توسط امام زمان (عج)
- ۲۲۱ انتقاد کسروی از دکتر جوزف فرانسوی
- ۲۲۱ تفکر شیعه در مورد آماده بودن برای ظهور
- ۲۲۲ تلقین میت
- ۲۲۴ درباره مرکز

سرشناسه: امینی هرندی، بهروز، 1361-

عنوان و نام پدیدآور: خواندیم و داوری کردیم: پاسخ به شبهات کتاب « بخوانند و داوری کنند» (شیعیگری) احمد کسروی / محققان و پژوهشگران بهروز امینی هرندی، نگار رئیسی؛ ویراستار علمی جواد ابوالقاسمی.

مشخصات نشر: اصفهان: اقیانوس معرفت، 1400.

مشخصات ظاهری: 200 ص.

شابک: 400000 ریال 5-75-5301-600-978

وضعیت فهرست نویسی: فیا

عنوان دیگر: پاسخ به شبهات کتاب « بخوانند و داوری کنند» (شیعیگری) احمد کسروی.

موضوع: کسروی، سیداحمد، 1269 - 1324 . بخوانند و داوری کنند (شیعیگری) -- نقد و تفسیر

موضوع: Kasravi, Ahmad . Shi ism -- Criticism and interpretation

موضوع: شیعه امامیه -- دفاعیه ها

Imamite Shi'ah -- Apologetic works*

شیعه امامیه -- تاریخ

Imamite Shi'ah -- History*

شیعه -- عقاید

Shia'h -- Doctrines

شناسه افزوده: رئیسی، نگار، 1368-

شناسه افزوده: ابوالقاسمی، جواد، ویراستار

شناسه افزوده: کسروی، سیداحمد، 1269 - 1324 . بخوانند و داوری کنند (شیعیگری)

شناسه افزوده: Shi ism . Ahmad . Kasravi

رده بندی کنگره: BP212/5

رده بندی دیویی: 297/4172

شماره کتابشناسی ملی: 7616150

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا

ص: 1

اشاره

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِ مُحَمَّدٍ وَّعَجِّلْ فَرَجَهُم

ص: 2

خواندیم و داوری کردیم

پاسخ به شبهات کتاب «بخوانند و داوری کنند» (شیعه‌گری) احمد کسروی

محققان و پژوهشگران:

بهروز امینی هرندی

نگار رئیسی

ص: 3

فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنََّّهُمْ مُهْتَدُونَ

(خداوند) جمعی را هدایت کرده و جمعی (که شایستگی نداشتند)، گمراهی بر آنها مسلّم شده است. آنها (کسانی هستند که) شیاطین را به جای خداوند، اولیای خود انتخاب کردند و گمان می کنند هدایت یافته اند.

(سوره مبارکه اعراف آیه 30)

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ ثَانِي عِظْفِهِ لِيضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَنَذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ ذَالِكُمْ بِمَا قَدَّمْتُمْ يَدَاكَ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ

و بعضی از مردم، بدون هیچ دانش و هدایت و کتاب روشنگری، درباره خدا مجادله می کنند آنها با تکبر و بی اعتنائی (نسبت به سخنان الهی)، می خواهند (مردم را) از راه خدا گمراه سازند. برای آنان در دنیا رسوایی است؛ و روز قیامت، عذاب سوزان به آنها می چشانیم (و به آنان می گوئیم): این در برابر چیزی است که دست هایتان از پیش فرستاده؛ و خداوند هرگز به بندگان ستم نمی کند.

(سوره مبارکه حج آیات 8 تا 10)

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنََّّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا ذَالِكُمْ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَ اتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا

بگو: «آیا به شما خبر دهیم که زیانکارترین (مردم) در کارها، چه کسانی هستند؟ همان کسانی که سعی و تلاششان در زندگی دنیا گم (و نابود) شده؛ در حالی که، می پندارند کار نیک انجام می دهند آنها کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و لقای او کافر شدند؛ به همین جهت، اعمالشان حبط و نابود شد؛ از این روز قیامت، میزانی برای (سنجش اعمال) آنها برپا نخواهیم کرد (آری)، این گونه است! کیفرشان دوزخ است، به خاطر آن که کافر شدند، و آیات من و پیامبرانم را به مسخره گرفتند.

(سوره مبارکه کهف آیات 103 تا 108)

فصل اول: پاسخ به شبهات مربوط به شیعه و زمان تشکیل آن.. 13

زمان تشکیل شیعه. 13

اسامی عده ای از صحابه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که شیعه بوده اند.. 14

ظهور شیعه به روایت علمای اهل سنت... 15

فصل دوم: جانشینی پیامبر (صلی الله علیه و آله) بعد از ایشان.. 17

خلافت از منابع اهل سنت... 18

استدلال کسروی به نامه ششم نهج البلاغه. 19

امام (علیه السلام) سیره شیخین را غیر مشروع می دانست... 22

آیا علی (علیه السلام) معتقد به خلافت شورایی بود؟. 23

خلافت ابوبکر فُتَته و امر ناگهانی بود. 24

خلافت از نگاه علی (علیه السلام) 24

علی (علیه السلام) خلافت ابوبکر را حکومتی استبدادی می دانست... 25

علی (علیه السلام) عمر را شایسته خلافت نمی دانست... 25

اعتراض شدید علی (علیه السلام) به انتخاب عثمان.. 26

علی (علیه السلام) خلفا را غاصب می دانست... 26

فصل سوم: پاسخ به چند ادعای بی اساس.... 28

درباره ازدواج ام کلثوم با عمر بن الخطاب... 28

دفاع حضرت علی (علیه السلام) و حسنین (علیهما السلام) از عثمان.. 30

طبق ادعای کسروی کسانی که پیرو منطق و دلیل هستند شیعه تدریجاً ناامید شدند! 30

رافضی خواندن شیعیان.. 31

فصل چهارم: پاسخگویی به شبهات امامت... 33

شیعه از پیش خودش گفته که امام را خدا انتخاب می کند!! 33

امامت در منابع اهل سنت... 34

اعتراف آلوسی به «الهی بودن مقام امامت».. 37

اثبات امامت حضرت علی (علیه السلام)..... 38

اعترافات علمای اهل سنت بر تواتر حدیث غدیر. 43

معنای کلمه «ولی» در فرهنگ صدر اسلام. 46

فصل پنجم: پاسخ گویی به چند اشکال بنیادی (1) 50

ادعای کسروی درباره بیعت اجباری امیرالمؤمنین.. 50

ادعای دروغ بودن شهادت فرزند حضرت زهرا 52

روایت مرگ جاهلی از دیدگاه کسروی... 53

اعتقاد شیعیان درباره مقام امامت... 55

عرضه شدن اعمال انسانها به 14 معصوم. 57

شیعه خود را فرقه ناجیه می داند.. 58

اسماعیل را امام صادق (علیه السلام) امام گردانیده بودند!!! 59

چرا امام رضا (علیه السلام) ولیعهدی خلیفه عباسی را پذیرفتند.. 63

فصل ششم: پاسخ به شبهات در مورد امام زمان (عج) 66

امام حسن عسکری فرزندی نداشته است... 66

تعدادی از وکلای امام هادی (علیه السلام) 72

ادعای کسروی که چرا امام زمان یکدفعه غائب شدند و اینکار چه رمزی داشت؟! 74

بررسی وجود یک منجی در تمام ادیان و مذاهب... 77

چرا منجی خواهی: 77

1- مزامیر داود (عهد عتیق) 77

2- انجیل متی (عهد جدید) 77

امام زمان (عج) کشتار زیاد می کنند... 78

فصل هفتم: پاسخ به چند اشکال بنیادی (2) 79

گریه بر امام حسین (علیه السلام) چراثواب بسیار دارد؟! 79

درباره فتح ایران در زمان خلفا و کشتار و جنایات... 81

نظر پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام) درباره ایرانی ها. 81

ادعای کسروی بر مرتد دانستن همه صحابه از دیدگاه شیعه. 87

فصل هشتم: پاسخگویی به شبهات مربوط به شهادت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و بعد از آن.. 89

نظر کسروی درباره دین.. 90

دین یعنی آبادانی کشور!! 96

باورپذیر نبودن مخالفت صحابه با سخن پیامبر در نصب خلیفه. 96

حدیث قلم و دوات... 98

کسروی می گوید پیامبر (صلی الله علیه و آله) سواد خواندن و نوشتن نداشته!!! 99

اگر امامت از طرف خداست چرا حضرت علی بر گرفتن حق خود اصرار نورزید؟! 106

امام باید در هدایت گمراهان همانند پیامبر باشد.. 112

فصل نهم: پاسخ به چند اشکال بنیادی (3) 114

ادعای کسروی در مورد امام سجاد (علیه السلام) 114

ص: 7

نظر کسروی در مورد قیام مختار. 116

سیره عملی امام باقر و امامان بعد از او از دیدگاه کسروی... 118

خلقت جهان هستی به خاطر چهارده معصوم. 120

زندگی مادی و دنیوی امامان.. 122

نتیجه دین از دیدگاه کسروی... 124

امام دانای همه ی علوم و زبان ها. 125

عدم ذکر امامان در قرآن.. 126

عالم به غیب بودن پیامبر و امامان.. 128

اشکال به روایتی از امام صادق (علیه السلام) در مورد خلقت... 130

انتصاب اسماعیل توسط امام صادق (علیه السلام)، گواهی دیگر بر ندانستن غیب... 135

قبول پیامبر بدون امامت امامان.. 138

تنزّل علم امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) در حد ابوحنیفه. 139

چهارده معصوم همه کاره عالم هستند.. 142

توسل به ائمه اطهار و شفا و دوا 146

تبرک و احترام به حرم مطهر امامان.. 149

پیامبر معجزه نداشتند ولی امامان دارای معجزه اند؟! 150

وقایعی که اطراف حرم امامان اتفاق افتاده است... 157

فصل دهم: بررسی شبهات مختلف... 161

گریه کردن و گریاندن.. 161

شهادت امام حسین کفار گناهان شیعه مانند به صلیب کشیدن مسیح.. 162

لعن خلفا از دیدگاه کسروی... 163

صحابه، خلفا را انتخاب کردند! 163

ص: 8

علت اینکه امیر مؤمنان (علیه السلام) توسط صحابه انتخاب نشد... 173

هجوم به خانه حضرت زهرا (علیها السلام) 175

تقیه. 178

تحریف قرآن.. 181

گفتار سوم کتاب کسروی: زیان های مذهب شیعه. 181

مقایسه بین پیامبر و امامان شیعه. 183

سخن خلیفه اول هنگام نصب او به خلافت... 184

محل سکونت امام زمان (عج) در جابلقا و جابرسا. 186

روش شیعه در بحث و مناظره. 186

اسلام آوردن خلیفه اول و دوم. 187

وفات حضرت سکینه در خرابه شام! 194

براندازی تمام ادیان توسط امام زمان (عج) 196

انتقاد کسروی از دکتر جوزف فرانسوی... 198

تفکر شیعه در مورد آماده بودن برای ظهور. 198

تلقین میت... 199

ص: 9

تقديم به:

امام زمان عجل الله فرجه الشريف

ص: 10

در ابتدای سخن باید بگویم بنده به عنوان یک شیعه که باید بتواند از اصول و عقاید خود دفاع کند و از روی جهل و تقلید کورکورانه برای خود مذهب و خط فکری انتخاب نکرده باشد تصمیم به جواب گویی به کتاب «شیعه گری» کسروی نموده ام.

در دنیای امروز، روشنفکر نماهایی در گوشه و کنار پیدا می شوند و شروع به ایراد گرفتن از دین و مذهب کرده و دین و مذهب را مایه عقب ماندگی جوامع و خرافی کردن مردم جلوه می دهند، در صورتی که چنین افرادی نه تنها از دین و مذهب خبری ندارند بلکه از پیشرفت جوامع که در زیر سایه دین هم فعالیت های علمی دارند خبری ندارند. امروز در کشور عزیزمان ایران که مذهب رسمی اش اسلام شیعه است پیشرفت های بسیاری به لطف خدا و دعای امام زمان (عج) و کوشش های نخبگان و فرزندان مذهبی و انقلابی کشور شکل گرفته که جهان را شگفت زده خود کرده چرا که کشور عزیزمان از روز اول شکل گیری انقلاب اسلامی تا به امروز که 43 سال از عمرش می گذرد همیشه در تحریم و تنگنای دولت های آمریکا و غرب بوده که هیچ کشوری در جهان دارای چنین تحریم هایی نبوده ولی به لطف خدا و دعای امام زمان (عج) و تلاش های نخبگان کشور پیشرفت های بزرگی در صنعت هسته ای، نانو، هوافضا، نظامی، پزشکی و صنعتی و... داشته ایم پس دین و مذهب جلو پیشرفت را که نگرفته هیچ بلکه باعث ایجاد غیرت دینی و ملی در جوانان شده که با وجود تحریم ها فعالیت های علمی خود را ادامه دهند و در بسیاری از موارد هم کشور را با کشورهای پیشرفته در رقابت قرار دهند. پس هیچ گاه دین و مذهب که خود مروج و تشویق کننده جوامع اسلامی به پیشرفت علمی و نظامی و فرهنگی بوده کشور را عقب مانده نکرده چنانچه در این زمینه روایات فراوانی درباره علم و دانش به ما رسیده :

* پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: هر کس برای خدا علم بیاموزد و عمل کند و به دیگران آموزش دهد در ملکوت آسمان ها بزرگ خوانده شود. (1)

ص: 11

* پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: دانش و علم اندوزی وسیله ارتباط با خداست و طلب علم بر هر مسلمان واجب است. (1)

* حضرت علی (علیه السلام) فرمودند: هر کس در جستجوی دری از علم و دانش بیرون رود تا به سبب آن از باطل به حق و از گمراهی به هدایت رسد این عمل همچون عبادت چهل ساله پارسا خواهد بود. (2)

* امام رضا (علیه السلام) فرمودند: علم و دانش برای فرزند باعث خیر دنیا و آخرت است ولی مال و افتخاری که اجداد و پدرانش به جا می گذارند این طور نیست. (3)

اما در این کتاب سعی کرده ایم تقریباً خط به خط شبهاتی که احمد کسروی بر مذهب تشیع وارد کرده را از قرآن و روایات شیعه و اهل سنت به صورت جامع و مختصر پاسخ دهیم و دلیل ما از آوردن روایات از کتب اهل سنت هم این بوده که خواننده بداند که این بحث یا حرف فقط در مذهب شیعه نبوده و شیعه آن را از خود در نیاورده بلکه اهل سنت هم به آن اعتقاد داشته و در کتب غیر شیعه هم وجود دارد و در کتاب بخوانند و داوری کنند (شیعه‌گری) احمد کسروی چنانچه آن را مطالعه کنید خواهید دید که این نویسنده برای رد اعتقادات شیعه نظرات شخصی خودش را نوشته که تمایل به نظرات و اعتقادات وهابیت هم دارد ولی چون شبهات این کتاب برای بسیاری در جامعه سوال‌هایی ایجاد کرده به جواب‌گویی آنها می پردازیم. امید است این کتاب بتواند در خواننده و اعتقاد او اثری حتی کوچک داشته باشد و بر باورهای اعتقادی او به اندازه خردلی هم که شده بیفزاید ان شاء الله.

تشکر از آیت الله سید محمد حسینی قزوینی

حجت الاسلام دکتر جواد ابوالقاسمی

حجت الاسلام سید محمد یزدانی

حجت الاسلام اکبر روستایی

استاد علی اکبر رائفی پور بابت برنامه‌ها و سخنرانی‌های آموزنده‌ای که داشتند.

و نیز تشکر ویژه از پدر و مادر و همسر عزیزم که در نوشتن این کتاب حامی و مشوق من بودند.

بهر روز امینی

ص: 12

1-1- امالی شیخ مفید - ترجمه طه طرزی نشر آدینه سبز چاپ اول ص 41 مجلس 4

2- امالی شیخ طوسی - ترجمه صادق حسن زاده انتشارات اندیشه هادی ج 2 ص 523 مج 29

3- عیون اخبار الرضا شیخ صدوق (ره) - ترجمه و تحقیق محمدرحمتی شهرضا انتشارات پیام علمدار ج 2 باب 35 ص 133

فصل اول: پاسخ به شبهات مربوط به شیعه و زمان تشکیل آن

زمان تشکیل شیعه

ابتدا معنی شیعه: نقطه آغازین شکل گیری معنای اصطلاحی «شیعه»، به زمان حیات رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) باز می گردد که آن حضرت در چند نوبت درباره «حامیان علی (علیه السلام)» اصطلاح «شیعه علی» را به کار بردند چنانچه در روایتی آمده:

پیامبر (صلی الله علیه و آله) به حضرت علی (علیه السلام) فرمودند: ای علی! از طرف من به دوستان و شیعیان سلام برسان، حتی آنهایی را که نمی بینم و آنها هم مرا نمی بینند، به آنان اعلام کن که برادران من هستند و من به وجود و دیدار آنان شوق می ورزم. (1)

نظریه ای که شیعه را از زمان بنی امیه می داند یا در عصر کنونی، شیعه را از زمان صفویه می دانند بدون سند و مدرک می باشد. بر این اساس زمان تشکیل شیعه را از کتب اهل سنت در زیر آورده ایم. چنانچه خداوند در قرآن فرموده:

سوره مبارکه بینه آیه 7:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ

(اما) کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، بهترین خلق (خدا) هستند.

در روایات اهل سنت در تفسیر این آیه آمده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به حضرت علی (علیه السلام) فرمودند: ای علی! منظور از این آیه تو و شیعیان توست. (2)

ابن عساکر (اهل سنت) با سند خودش از جابر بن عبد الله انصاری نقل می کند که جابر فرمود: نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بودیم (ناگهان) علی (علیه السلام) وارد شد، در این هنگام رسول

ص: 13

1- ترجمه البرهان فی تفسیر القرآن - سید هاشم بحرانی ترجمه شیخ عبدالله صالحی نجف آبادی انتشارات ذوی القربی ج 6 ص 412
2- الصواعق المحرقة لابن حجر ص 96؛ شواهد التنزیل للحاکم الحسکانی ج 2، ص 356 - 66 ح 1125 - 1148؛ کفایه الطالب للکنجی الشافعی ص 244 و 245 و 246؛ المناقب للخوارزمی ص 62 و 187؛ الفصول المهمه لابن الصباغ المالکی ص 107؛ ینابیع الموده - قندوزی الحنفی - ص 62؛ نور الأبصار ص 71 و 102؛ الدر المنثور - سیوطی - ج 6، ص 379؛ تفسیر الطبری ج 3، ص 146؛ تذکره الخواص لابن الجوزی ص 18؛ فتح القدر للشوکانی ج 5، ص 477؛ فراند السمطین ج 1، ص 156 .

خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: برادر شما آمد، سپس رو به کعبه نمودند و با دستشان به کعبه زدند و فرمودند: قسم به خدایی که جانم در دست اوست هر آینه این مرد و شیعیانش در روز قیامت رستگارند. سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: علی اولین کسی است که به من ایمان آورده است، او وفادارترین شما به عهد و پیمان الهی و ثابت قدم ترین شما در اوامر الهی است و عادل ترین شما در برخورد با زیر دستان و با انصاف ترین شماست و نزد خدا از همه شما برتر و با فضیلت تر است. جابر می گوید: در همین وقت بود که آیه (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ) در شأن علی (علیه السلام) نازل شد. و هر وقت علی (علیه السلام) می آمد اصحاب رسول می گفتند: بهترین مخلوق خدا آمد. رسول الله (صلی الله علیه و آله) به حضرت علی (علیه السلام) فرمودند: یا علی! تو و شیعیانت (روز قیامت) در کنار حوض بر من وارد می شوید در حالی که سیراب هستید و صورت هایتان سفید (و نورانی) است و دشمن تو در کنار حوض بر من وارد می شود در حالی که تشنه و هلاک شده است. (1)

و روایات فراوان در شیعه و سنی که خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) خبر از عاقبت بخیری شیعیان حضرت علی (علیه السلام) دادند.

اسامی عده ای از صحابه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که شیعه بوده اند

از کتب اهل سنت:

ذهبی در ترجمه حجر بن عدی ابن جبلة بن عدی بن ربیعہ می گوید:

او (حجر بن عدی) حجر الخیر است (کنایه از خوبی او) کنیه او ابو عبد الرحمن که شهید شد. او از صحابه رسول خداست، مردی شریف و امیری اطاعت کننده بود، بسیار به معروف امر می نمود، همیشه در نهی از منکر مقدم بود و او از شیعیان علی (علیه السلام) است. (2)

ذهبی در ترجمه سعید بن وهب الهمدانی الخیوانی الکوفی می گوید:

او (سعید بن وهب الهمدانی) از شیعیان بزرگ علی (علیه السلام) بود... که در زمان حیات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) اسلام آورد. (3)

ابن عبدالبر در ترجمه أبو الطفیل الصحابی می گوید:

أبو الطفیل عامر بن واثله الکنانی ... ابن ابي خيثمة نام او را در زمره صحابه شاعر ذکر کرده و او از شیعیان علی (علیه السلام) بود. (4)

ص: 14

1- المعجم الكبير - الطبرانی ج 1، ص 319، حدیث 948، باب عبیدالله بن ابي رافع عن ابيه

2- سير أعلام النبلاء ج 3، ص 463، ذیل ترجمه حجر بن عدی

3- سير أعلام النبلاء ج 3، ص 180، رقم 70، ذیل ترجمه سعید بن وهب

4- الإستيعاب ابن عبد البر ج 4 ص 1696

ابن أبی الحدید می گوید :

سلمان از شیعیان علی (علیه السلام) و از اصحاب خاص ایشان بود. (1)

مسعودی شافعی در حوادث وفات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می گوید :

بعد از اینکه بیعت ابو بکر تمام شد، امام علی (علیه السلام) به همراه شیعیانش در خانه اش تحصن نمودند. (2)

دکتر صبحی الصالح (علمای اهل سنت) می گوید :

در میان صحابه حتی در زمان (حیات) پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) عده ای شیعه علی (علیه السلام) پرورش یافته پیامبر (صلی الله علیه و آله) بودند که بعضی از آنها عبارتند از: ابوذر غفاری، مقداد بن اسود، جابر بن عبد الله، اُبی بن کعب، أبو الطفیل عامر بن وائله، عباس بن عبد المطلب و جمیع بنیه، عمار بن یاسر، و أبو ایوب الأنصاری. (3)

ظهور شیعه به روایت علمای اهل سنت

ابن خلدون در باره مبدأ ظهور شیعه می گوید:

بدان مبدأ تشکیل شیعه این است که وقتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وفات یافتند، اهل بیت خلافت را حق مُسلّم خود می دانستند و معتقد بودند خلافت سزاوار مردان بنی هاشم است و دیگر مردان قریش حتی در خلافت ندارند. در قضیه شورا هم گروهی از صحابه از شیعیان علی (علیه السلام) محسوب می شدند و معتقد بودند غیر از علی (علیه السلام) هیچ کس استحقاق خلافت را ندارد و زمانی که خلافت را فردی غیر از علی (علیه السلام) به دست آورد از این امر اظهار بیزار می نمودند و تأسف خوردند. مثل زبیر، عمار بن یاسر، مقداد بن اسود و افراد دیگر. (4)

استاد محمد عبد الله عنان می گوید:

اشتباه است کسی بگوید شیعه اولین بار در زمان ایجاد فتنه خوارج به وجود آمد. بلکه ابتدای ظهور شیعه در زمان حیات و ابتدای بعثت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود، یعنی در آن زمانی که خداوند به رسولش امر نمود: (نزدیکان خود را ارشاد کن و از عذاب آخرت بترسان) آنگاه پیامبر اکرم به ندای حق لبیک گفته و نزدیکانشان را در خانه خود جمع نمودند و در حالی که (با دست) به علی (علیه السلام) اشاره می نمودند به آنها فرمودند: این شخص برادر، وصی و

ص: 15

1- شرح نهج البلاغه - ابن أبی الحدید، ج 18، ص 39

2- اثبات الوصیه للمسعودی : 121 ط النجف

3- النظم الإسلامیه : ص 96

4- تاریخ ابن خلدون، ج 3، ص 171

جانشین من پس از من در میان شماست پس هر چه می گوید از او بشنوید و اطاعتش کنید. (1)

أبو حاتم رازی سهل بن محمد بن عثمان سجستانی از علماء لغت و علوم قرآنی ساکن بصره در کتابش که الزینه نام دارد می گوید:

شیعه لقب کسانی بود که با أمير المؤمنين علي بن أبي طالب صلوات الله عليه در زمان حیات رسول الله (صلی الله علیه و آله) الفت داشتند و به محبت علی شناخته می شدند مثل سلمان فارسی، ابي ذر غفاری، مقداد بن اسود، و عمار بن یاسر که به آنها شیعه علی (علیه السلام)، و اصحاب علی (علیه السلام) می گفتند. (2)

این نمونه ای از تاریخ پیدایش شیعه به اعتراف اهل سنت بود که آوردیم و ادعای کسروی را با سند رد کردیم.

ص: 16

1- روح التشیع لعبد الله نعمه : ص 20 عن الجمعيات السريه

2- كتاب الزينه : 259 تحقيق عبد الله سلوم السامرائي، نشأ الشيعة لعبد المنعم داود، ص 65، ط. بغداد 1968، الشيعة في مصر، لصالح الورداني المستبصر، ص 10

فصل دوم: جانشینی پیامبر (صلی الله علیه و آله) بعد از ایشان

اشاره

ایشان در ادامه نوشته: شیعه از زمانی که سه خلیفه اول را قائل به غضب خلافت دانسته دچار آلودگی و انحراف شده چرا که خود حضرت علی (علیه السلام) ادعایی نداشته و شیعیان چنین ادعایی می کنند!!

در صورتی که این گفته بدون سند، هیچ اعتباری ندارد و اینکه خلافت حضرت امیر و حق ایشان غضب می شود خبری بوده که خود آقا رسول الله هم آن خبر را به حضرت داده و ایشان را سفارش به سکوت کردند:

1- در زمان حیات رسول الله (صلی الله علیه و آله) :

جعبی از حضرت علی (علیه السلام) روایت کرده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: یا علی! وقتی من از دنیا می روم، کینه های درونی عده ای با تو از سینه هایشان آشکار می گردد و همگی پشت به پشت همدیگر داده و تو را از رسیدن به حق مسلمات مانع می شوند. (1)

2- بعد از شهادت رسول الله (صلی الله علیه و آله) :

در روایت سلیم بن قیس هلالی از سلمان فارسی (ره) آمده که چون شب فرا رسید حضرت علی (علیه السلام) فاطمه زهرا (علیه السلام) را بر مرکبی سوار کرد و به همراه دو فرزند بزرگوارشان امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) به خانه های اهل بدر از مهاجر و انصار رفته و ضمن یادآوری حق خود در خلافت، ایشان را به یاری خود فرا خواند ولی تنها چهل و چهار نفر جواب مثبت دادند و به آنان فرمود صبح زود در حالی که سلاح بر کمر بسته و سرهایشان را تراشیده اند تا دم مرگ با او بیعت کنند و چون صبح فرا رسید جز چهار نفر بر سر قرار حاضر نشدند که آن چهار نفر جناب سلمان، ابوذر، مقداد و زبیر بن عوام بودند. (2)

ص: 17

1- عیون اخبار الرضا شیخ صدوق (ره) - ترجمه و تحقیق محمدرحمتی شهرضا انتشارات پیام علمدار ج 2 باب 31 ح 304

2- احتجاج علی اهل اللجاج شیخ طبرسی - ترجمه محمد مهدی سازندگی انتشارات نوید ظهور چاپ اول ج 1 بیان برخی احتجاجات حضرت مهدی علیه السلام با مخالفان ص 266

و روایات بسیاری که در منابع شیعه و اهل سنت از درگیری خلفا درب منزل حضرت علی (علیه السلام) داریم. همچنین یادآوری های خود حضرت علی (علیه السلام) در بیان غصب حق ایشان که در نهج البلاغه به نام خطبه شفشقیه معروف است آورده شده است.

اینکه در ادامه گفته حضرت علی (علیه السلام) از خود ناخشنودی نشان ندادند این خلاف حقایق تاریخی است؛ چرا که حضرت بعد از ماجرای درگیری درب خانه شان و بستن دستان مبارک ایشان و کشیدنشان به سمت ابوبکر برای گرفتن بیعت اجباری در تضاد است.

خلافت از منابع اهل سنت

روایت اول (ظالم فاجر):

عبد الرزاق صنعانی با سند صحیح از خود خلیفه دوم نقل کرده که خطاب به عباس و امیر مؤمنان (علیه السلام) گفت: من بعد از ابوبکر دو سال حکومت کردم و روش رسول و ابوبکر را ادامه دادم؛ اما شما دو نفر مرا ستمگر و فاجر می دانستید. (1)

روایت دوم (كَاذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا):

مسلم نیشابوری نیز به نقل از عمر بن الخطاب در صحیحش می نویسد که وی خطاب به امام علی (علیه السلام) و عمویش عباس گفت: پس از مرگ ابوبکر، من جانشین پیامبر و ابوبکر شدم، شما دو نفر مرا خائن، دروغگو، حيله گر و گناهکار خواندید. (2)

هم چنین تعدادی از اصحاب بزرگ که حضور داشتند همانند: عثمان بن عفان، عبد الرحمن بن عوف، زبیر بن عوام، سعد بن ابی وقاص و... این قضیه را انکار نکردند؛ به ویژه این که این سخن اواخر خلافت عمر بن خطاب انجام گرفته است و دلالت می کند که حضرت تا آن زمان بر این عقیده پایبند بوده است.

اما حضرت علی (علیه السلام) طبق فرمایش پیامبر (صلی الله علیه و آله) که فرمودند: بعد از من حق تو را ضایع می کنند اگر یاورانی داشتی مبارزه کن و حق خود بگیر، وگرنه سکوت کن و خون خود حفظ کن تا مظلومانه به من بپیوندی، مأمور به صبر شدند. (3)

ص: 18

1- ابن ابی شیبہ الکوفی، أبو بکر عبد الله بن محمد (متوفای 235 هـ-)، الكتاب المصنف فی الأحادیث والآثار، ج 5، ص 469، ح 9772، تحقیق: کمال یوسف الحوت، ناشر: مکتبه الرشد - الرياض، الطبعة: الأولى، 1409هـ-

2- النیسابوری، مسلم بن الحجاج أبو الحسین القشیری (متوفای 261 هـ-)، صحیح مسلم، ج 3، ص 1378، ح 1757، کِتَابُ الْجِهَادِ وَالسَّيْرِ، بَابُ حُكْمِ الْفِيءِ، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقي، ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت

3- احتجاج علی اهل اللجاج شیخ طبرسی - ترجمه محمد مهدی سازندگی انتشارات نوید ظهور چاپ اول ج 1 ص 511 احتجاجات حضرت علی و حضرت زهرا با مخالفان سخنان حضرت علی درباره قرار دادن مهلت در حکمیت

یا حضرت علی (علیه السلام) خود فرمودند که دلیل بیعت من با ابوبکر این بود که نمی خواستم اتحاد بین مسلمانان را بشکنم و در جماعتشان تفرقه بیندازم. (1)

پس تا اینجا دیدیم خود حضرت هم درباره خلافت خود ادعا داشته ولی مأمور به صبر و سکوت بودند و شیعه از خودش چیزی نگفته، اینکه جناب کسروی ادعا می کند شیعه از خود در آورده ادعای بزرگیست؛ چرا که یا کسروی باید ادعا می کرده که زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و خلفا زندگی کرده است و خود شاهد ماجرا بوده و چنین اتفاقی بین حضرت علی (علیه السلام) و خلفا نبوده و یا باید ادعا کند او در هیچ کتابی چنین مطلبی از اختلاف بین حضرت امیر و خلفا ندیده که چنین چیزی هم نبوده است.

استدلال کسروی به نامه ششم نهج البلاغه

کسروی با آوردن این نامه که در آن حضرت امیر فرمودند: آن گروهی که به ابوبکر و عمر و عثمان دست داده بودند به من دست دادند و کسی را نرسیدی که نپذیرد و گردن نگذارد. برگزیدن خلیفه مهاجران و انصار راست. اینان هر کس را برگزیده امام نامیدند خشنودی خدا نیز در آن خواهد بود.

احتجاج علی (علیه السلام) به معاویه از باب الزام:

1. آنچه که مسلم است، امام (علیه السلام) در این نامه در مقام بیان یک قاعده کلی کلامی نیست؛ بلکه در مقام احتجاج با دشمن عنودی است که معتقد به مشروعیت خلافت خلفاء از طریق بیعت مهاجرین و انصار بود؛ یعنی از باب استدلال به خصم از راه عقاید و افکار و اعمال خود اوست که از آن به عنوان «و جادلهم بالتی هی أحسن» تعبیر می شود. به عبارت دیگر، حضرت امیر (علیه السلام) به معاویه که از طرف عمر و عثمان استاندار و حاکم شام بود و آن دو را خلیفه مشروع می دانست، خطاب کرده و می فرماید: اگر از نظر تو معیار مشروعیت خلافت آنان، اجتماع مهاجرین و انصار بود، همان معیار در خلافت من نیز وجود دارد.

2. از آنجا که قصد مؤلف نهج البلاغه، نقل بخش های بلیغ سخنان حضرت بوده؛ از این رو، بخشی از این نامه را نقل نکرده و دیگر مؤلفان همانند نصر بن مزاحم و ابن قتیبه دینوری این نامه را به صورت مبسوط نقل کرده اند و نکاتی در نقل آنان هست که نشان دهنده حقیقت یاد شده است.

3. در آغاز نامه آمده است:

فإن بیعتی بالمدينة لزم تک و أنت بالشام.

ص: 19

همان گونه که بیعت با ابوبکر و عمر در مدینه بود و تو در شام به آن ملتزم شدی، باید بیعت مرا هم بپذیری. (1)

این فرمایش حضرت، در برابر استدلال سخیف معاویه است که دلیل تسلیم نشدن خویش در برابر حضرت را سرپیچی مردم شام از بیعت با حضرت عنوان کرده بود. اما گفتار تو که به خاطر بیعت نکردن اهل شام، خلافت مرا زیر سؤال بردی، سخنی بی اساس و سخیف است؛ زیرا بیعتی که با خلیفه مسلمین در مرکز حکومت اسلامی انجام می گیرد، رعایت آن بر تمام حاضران و غائبان لازم است و کسی حق ندارد در آن تجدید نظر کند و یا بیعتی جدید را از سر گیرد. (2)

4. امام (علیه السلام) در بخش پایانی نامه، داستان بیعت شکنی طلحه و زبیر را گوشزد نموده و سپس از معاویه می خواهد همانند سایر مسلمان ها در برابر حکومت سر تسلیم فرود آورد و خود را گرفتار ننماید و در غیر این صورت با وی به ستیز خواهد برخاست و فرمودند:

طلحه و زبیر با من بیعت کردند، سپس بیعتشان را گسستند با آن دو پیکار کردم تا حق آشکار شد اگر چه آنان دوست نداشتند، پس تو هم ای معاویه به آن چه مسلمانان پذیرفته اند وارد شو چون دوست دارم تو در سلامت باشی و اگر دست به فتنه و آشوب زدی، به یاری خداوند با تو خواهم جنگید.

اگر علی (علیه السلام) بیعت با خلفای سه گانه را دلیل بر مشروعیت خلافت آنان می دانست، چرا خودش از بیعت کردن با آنان امتناع کرد؟

این که امام (علیه السلام) با آنان بیعت نکرده است از قطعیات تاریخ است که حتی در صحیح ترین کتاب های اهل سنت نیز به آن اعتراف شده است.

محمد بن اسماعیل بخاری می نویسد:

ص: 20

1- المنقري، نصر بن مزاحم بن سيار (متوفای 212هـ-) وقعه صفین، ج 1، ص 29؛ تحقیق عبدالسلام محمد هارون، ناشر: مؤسسه العربیه الحدیثه - بیروت؛ الدینوری، أبو محمد عبد الله بن مسلم ابن قتیبه (متوفای 276هـ-)، الإمامه والسیاسه، ج 1، ص 80، تحقیق: خلیل المنصور، ناشر: دار الکتب العلمیه - بیروت - 1418هـ - 1997م؛ الأندلسی، احمد بن محمد بن عبد ربه (متوفای: 328هـ-)، العقد الفرید، ج 4، ص 309، ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت / لبنان، الطبعة: الثالثه، 1420هـ - 1999م؛ ابن أبي الحديد المدائنی المعتزلی، أبو حامد عز الدین بن هبه الله بن محمد بن محمد (متوفای 655هـ-)، شرح نهج البلاغه، ج 3، ص 47، تحقیق محمد عبد الکریم النمری، ناشر: دار الکتب العلمیه - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، 1418هـ - 1998م

2- ابن أبي الحديد المدائنی المعتزلی، أبو حامد عز الدین بن هبه الله بن محمد بن محمد (متوفای 655هـ-)، شرح نهج البلاغه، ج 14، ص 24، تحقیق محمد عبد الکریم النمری، ناشر: دار الکتب العلمیه - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، 1418هـ - 1998م

فاطمه زهرا (علیها السلام) پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شش ماه زنده بود، هنگامی که از دنیا رفت شوهرش او را شبانه دفن کرد و ابوبکر را خبر نکرد و خود بر او نماز خواند و تا زمانی که فاطمه زنده بود علی (علیه السلام) در میان مردم احترام داشت اما هنگامی که فاطمه از دنیا رفت مردم از او روی گرداندند و این جا بود که علی با ابوبکر مصالحه و بیعت کرد. علی (علیه السلام) در این شش ماه که فاطمه زنده بود با ابوبکر بیعت نکرد. (1) البته توجه به این نکته ضروری است که بیعت علی (علیه السلام) از روی میل و اختیار نبوده؛ بلکه با زور و اجبار بوده است؛ چنانچه خود حضرت در نهج البلاغه نامه 28 که در جواب نامه معاویه است می فرماید:

پنداشتی که برترین انسان ها در اسلام فلان کس و فلان شخص است؟ (اشاره به ابوبکر و عمر) چیزی را یاد آورده ای که اگر اثبات شود هیچ ارتباطی با تو ندارد و اگر هم دروغ باشد باز هم به تو مربوط نیست. تو را با انسان های برتر و غیر برتر، سیاستمدار و غیر سیاستمدار چه کار؟ تو از طُلُقَاء (2) هستی و شما را چه رسد به تشخیص امتیازات میان مهاجران نخستین و ترتیب درجات و شناسایی منزلت و مقام آنان. هیئات خود را در چیزی قرار می دهی که در آن بیگانه ای...

و سپس حضرت به سخنی اشاره می کند که معاویه قصد داشت با این حرف حضرت را عصبانی کند و ایشان نیز به خلفا توهین کنند و سپس آن را بین مسلمین مانند پیراهن عثمان بچرخاند و اختلاف و جنگ بین مسلمانان ایجاد کند که او در نامه اش گفته بود حضرت را مانند شتران مهار کرده نعوذبالله به سمت بیعت با ابوبکر می کشانند که در جوابش فرمودند: گفته ای که مرا چونان شتر مهار کرده به سوی بیعت کشانند، به خدا قسم خواستی نکوهش کنی اما ستودی، خواستی رسوا کنی که خود رسوا شدی، مسلمان را چه باک که مظلوم واقع شود مادام که در دین خود تردید نداشته و در یقین خود شک نکند. چنانچه خواندیم حضرت با این جواب و هوشیاری که نشان دادند مانع از اختلاف و درگیری های تازه شدند.

و جالب این است در منابع اهل سنت آمده هنگامی که امیر مؤمنان (علیه السلام) را برای بیعت با ابوبکر وارد مسجد کردند گفتند با ابوبکر بیعت کن، حضرت فرمود: اگر بیعت نکنم چه می شود؟ گفتند: قسم به خدایی که شریک ندارد گردنت را می زنیم. حضرت فرمود: در این

ص: 21

1- البخاری الجعفی، محمد بن إسماعیل أبو عبدالله (متوفای 256هـ-)، صحیح البخاری، ج 4، ص 1549، ح 3998، کتاب المغازی، باب غزوه خیبر، تحقیق د. مصطفی دیب البغا، ناشر: دار ابن کثیر، الیمامه - بیروت، الطبعة: الثالثة، 1407 - 1987.

2- اسیران آزاد شده. ابوسفیان و فرزندانش در روز فتح مکه تسلیم شدند و پیامبر (صلی الله علیه و آله) آنها را آزاد گذاشتند و به آنان فرمودند: اذهبوا فانتم الطلقاء بروید شما آزادید.

هنگام بنده خدا و برادر پیامبر (صلی الله علیه و آله) را کشته اید. ابوبکر ساکت شد و چیزی نگفت. (1)

و از آن هم جالب تر این که در اثبات الوصیه مسعودی (از منابع اهل سنت) آمده است که امیر مؤمنان (علیه السلام) را کشان کشان نزد ابوبکر بردند و گفتند: باید بیعت کنی. علی (علیه السلام) دستش را محکم بسته بود و باز نمی کرد. جمعیت حاضر کوشیدند تا دست آن حضرت را باز کنند نتوانستند، ابوبکر خودش جلو آمد و دست خود را روی دست امیر مؤمنان (علیه السلام) کشید. از عدی بن حاتم نقل است که گفت: سوگند به خدا! هرگز دلم برای کسی نسوخت مگر آن روزی که علی (علیه السلام) را در حالی که لباسش را روی سرش کشیده بودند او را نزد ابوبکر آوردند و گفتند: با ابوبکر بیعت کن. گفت اگر بیعت نکنم؟! گفتند سرت را از بدن قطع می کنیم. علی سرش را به طرف آسمان بلند کرد و گفت: خدایا تو را شاهد می گیرم که اینان تصمیم بر قتل من دارند در حالی که من بنده خدا و برادر رسول خدا هستم. به علی گفتند: دستت را بیاور و بیعت کن، علی اعتنا نکرد، دستش را به زور جلو آوردند، مشتش را گره کرد، حاضران نتوانستند دستش را باز کنند، به ناچار ابوبکر دستش را روی دست گره شده علی (علیه السلام) کشید. (2)

امام (علیه السلام) سیره شیخین را غیر مشروع می دانست

اگر علی (علیه السلام) خلافت آنان را مشروع می دانست چرا در روز شورای شش نفره هنگامی که سه بار به حضرت پیشنهاد دادند که بر طبق سنت ابوبکر و عمر رفتار کند تا با او بیعت کنند حضرت با قاطعیت تمام رد نموده و اعلام کرد معیار و ملاک حکومت من فقط کتاب خدا و سنت پیامبر است و با وجود این دو نیازی به ضمیمه کردن سیره دیگری نیست.

یعقوبی، تاریخ نویس معروف اهل سنت این قضیه را این گونه نقل می کند:

عبد الرحمن بن عوف نزد علی بن ابوطالب (علیه السلام) آمد و گفت: ما با تو بیعت می کنیم به شرطی که به کتاب خدا، سنت پیامبر و روش ابوبکر و عمر رفتار کنی. امام فرمود: من فقط بر طبق کتاب خدا و سنت پیامبر تا اندازه ای که توان دارم رفتار خواهم کرد.

عبد الرحمن بن عوف نزد عثمان رفت و گفت: ما با تو بیعت می کنیم به شرطی که به کتاب خدا، سنت پیامبر و روش ابوبکر و عمر رفتار کنی. عثمان در پاسخ گفت: بر طبق کتاب خدا، سنت رسول و روش ابوبکر و عمر با شما رفتار خواهم کرد. عبد الرحمن

ص: 22

1- الدینوری، أبو محمد عبد الله بن مسلم ابن قتیبه (متوفای 276هـ-)، الإمامه والسیاسة، ج 1، ص 16، تحقیق: خلیل المنصور، ناشر: دار الکتب العلمیه - بیروت - 1418هـ - 1997م

2- المسعودی، أبو الحسن علی بن الحسین بن علی (متوفای 346هـ-)، إثبات الوصیه، ص 146

دو باره نزد امام رفت و همان پاسخ اول را شنید، دوباره نزد عثمان رفت و باز هم همان سخنی را گفت که بار اول گفته بود. برای بار سوم نزد علی (علیه السلام) رفت و همان پیشنهاد را داد امام (علیه السلام) فرمود: چون کتاب خدا و سنت پیامبر در میان ما هست هیچ نیازی به عادت و روش دیگری نداریم، تو تلاش می کنی که خلافت را از من دور کنی. برای بار سوم نزد عثمان رفت و همان پیشنهاد اول را داد و عثمان هم همان پاسخ اول را داد عبد الرحمن دست عثمان را فشرده و او را به خلافت برگزید. (1)

معنای سخن امام (علیه السلام) این است که کتاب خدا و سنت رسول نقصی ندارند تا نیاز باشد که عادت و سیره کس دیگری را به آن ضمیمه کنیم؛ یعنی من سیره و روش آن ها را مشروع نمی دانم و محال است چیزی را که جزء اسلام نبوده و در اسلام مشروعیت ندارد، وارد اسلام کنم. عبد الرحمن بن عوف نیز کاملاً بر این مطلب واقف بود که علی (علیه السلام) چنین شرطی را نمی پذیرد و هرگز زیر بار آن نخواهد رفت؛ از این رو، این پیشنهاد را داد تا عملاً خلافت را از امام دور کرده باشد و آن را به کسی واگذارد که پیش از آن جامه خلافت را برای او دوخته بودند. اگر امیر مؤمنان (علیه السلام) خلافت و سیره و روش آن دورا مشروع می دانست به طور قطع در آن موقعیت حساس پیشنهاد عبد الرحمن بن عوف را رد نمی کرد تا مجبور نباشد بیش از دوازده سال دیگر خانه نشین باشد. و باز حتی در زمان حکومت ظاهری خودش، هنگامی که ربیعہ بن ابوشداد خثعمی گفت: در صورتی بیعت خواهیم کرد که بر طبق سنت ابوبکر و عمر رفتار کنی، حضرت نپذیرفت و فرمود:

وای بر تو! اگر ابوبکر و عمر بر خلاف کتاب خدا و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) عمل کرده باشند، چه ارزشی می تواند داشته باشد؟ (2)

آیا علی (علیه السلام) معتقد به خلافت شورایی بود؟

گرچه برخی به این فراز از سخن حضرت برای مشروعیت بخشیدن به خلافت نشأت گرفته از شورای مهاجران و انصار استدلال نموده اند ولی کاملاً اشتباه و نادرست است زیرا طرف سخن علی (علیه السلام) معاویه است که می خواهد با عدم شرکت خود و دیگر طلقاء، بیعت حضرت را زیر سؤال ببرد حضرت در این نامه می فرماید: **وَإِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ**. اگر بر فرض انتخاب خلیفه بر اساس شورا هم باشد شورا حق مسلم مهاجرین و

ص: 23

1- الیعقوبی، أحمد بن أبی یعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح (متوفای 292هـ-)، تاریخ الیعقوبی، ج 2، ص 162، ناشر: دار صادر - بیروت

2- الطبری، أبی جعفر محمد بن جریر (متوفای 310هـ-)، تاریخ الطبری، ج 3، ص 116، ناشر: دار الکتب العلمیه - بیروت؛ الشیبانی، أبو الحسن علی بن أبی الکریم محمد بن محمد بن عبد الکریم (متوفای 630هـ-)، الکامل فی التاریخ، ج 3، ص 215، تحقیق عبد الله القاضی، ناشر: دار الکتب العلمیه - بیروت، الطبعة الثانية، 1415هـ-.

انصار است و تونه از انصاری و نه از مهاجرین بلکه در سال فتح مکه و در زیر سایه شمشیر آن هم به ظاهر اسلام آوردی. علی (علیه السلام) در قضیه جنگ صفین در رابطه با یاران معاویه صراحتاً می فرماید: قسم به خدایی که دانه را شکافت و پدیده ها را آفرید آن ها اسلام را نپذیرفتند بلکه به ظاهر تسلیم شدند و کفر خود را پنهان داشتند آنگاه که یاورانی یافتند آن را آشکار ساختند. (1) عمار یاسر، یار باوفای امیر المؤمنین نیز با تبعیت از امام می گوید:

به خدا سوگند این ها اسلام نیاوردند؛ بلکه به ظاهر تسلیم شدند و آنگاه که نیرو یافتند کفر خود را اظهار نمودند. (2) (از منابع اهل سنت)

خلافت ابوبکر فُتْنَه و امر ناگهانی بود

در داستان به خلافت رسیدن ابوبکر که شورایی در کار نبود بلکه بنا به تصریح شخص ابوبکر بیعت من یک امر ناگهانی و اتفاقی بیش نبود؛ ولی خداوند ما را از شر او حفظ نمود و به خاطر جلوگیری از فتنه به قبول خلافت تن دادم. (3) (از منابع اهل سنت)

و نیز اعتراف عمر: به خدا سوگند که بیعت با ابوبکر ناگهانی بود. (4) (از منابع اهل سنت)

خلافت از نگاه علی (علیه السلام)

حضرت امیر (علیه السلام) معتقد به خلافت انتصابی است و خلافت انتخابی را مخالف کتاب و سنت می داند. این نکته در جای جای نهج البلاغه به چشم می خورد.

در خطبه دوم نهج البلاغه، خلافت را ویژه آل محمد: دانسته و وصیت پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) را گواه بر ادعای خویش می داند و می فرماید: ولایت حق مسلم آل محمد است و این ها وصی و وارث رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) هستند. و در نهج البلاغه، نامه شماره 62، نامه

ص: 24

1- نهج البلاغه، نامه 16.

2- الهیثمی، علی بن ابی بکر (متوفای 807 هـ-)، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج 1، ص 113، ناشر: دار الریان للتراث / دار الکتب العربی - القاهرة، بیروت - 1407 هـ-.

3- البلاذری، أحمد بن یحیی بن جابر (متوفای 279 هـ-)، أنساب الأشراف، ج 1، ص 255؛ الصالحی الشامی، محمد بن یوسف (متوفای 942 هـ-)، سبل الهدی والرشاد فی سیره خیر العباد، ج 12، ص 315، تحقیق: عادل أحمد عبد الموجود وعلی محمد معوض، ناشر: دار الکتب العلمیه - بیروت، الطبعة: الأولى، 1414 هـ-.

4- البخاری الجعفی، محمد بن إسماعیل أبو عبدالله (متوفای 256 هـ-)، صحیح البخاری، ج 6، ص 2505، ح 6442، کتاب المحاربین، باب رَجْمِ الحُبَلَى فِي الرِّثَا إِذَا أَحْصَتْ، تحقیق: د. مصطفی دیب البغا، ناشر: دار ابن کثیر، الیمامه - بیروت، الطبعة: الثالثة، 1407 هـ- -

1987 م

به مالک اشتر خود حضرت به مردم مصر می نویسد: به خدا سوگند باور نمی کردم که ملت عرب این چنین به سفارش های رسول اکرم پشت پا زده و خلافت را از خاندان رسالت دور سازد. و نیز در خطبه 74 می فرماید: همانا می دانید که سزاوارتر از دیگران به خلافت من هستم، سوگند به خدا به آنچه انجام داده اید گردن می نهم تا هنگامی که اوضاع مسلمین روپراه باشد و از هم نپاشد و جز من به دیگری ستم نشود و پاداش این گذشت و سکوت و فضیلت را از خدا انتظار دارم و از آن همه زر و زیوری که در پی آن حرکت می کنید پرهیز می کنم.

علی (علیه السلام) خلافت ابو بکر را حکومتی استبدادی می دانست

حضرت امیر (علیه السلام) خلافت خلفا را مبتنی بر اساس دموکراسی نمی داند بلکه صراحت دارد که حکومت را به استبداد قبضه کردند و لذا خطاب به ابوبکر فرمود: تو به زور بر ما مسلط شدی، و ما به خاطر نزدیک بودن به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) خود را سزاوارتر به خلافت می دیدیم (از منابع اهل سنت). (1)

علی (علیه السلام) عمر را شایسته خلافت نمی دانست

خبر جانشینی عمر به وسیله ابوبکر بار دیگر علی (علیه السلام) را وادار به موضع گیری کرد، چرا که آنان ادعا می کردند که باید انتخاب خلیفه شورایی باشد نه با نصب خلیفه پیشین و لذا باز هم طبق نقل ابن سعد در کتاب طبقات اعتراض شدید خود را با صراحت اعلام می کند. عائشه نقل می کند: در واپسین لحظات زندگی ابوبکر، علی (علیه السلام) و طلحه نزد او رفتند و از وی پرسیدند: چه کسی را خلیفه خود قرار داده ای؟ پاسخ داد: عمر را. به وی گفتند: پاسخ خداوند را چه خواهی داد؟ پاسخ داد: شما می خواهید خدا را به من معرفی کنید، من به خدا و عمر از شما آگاه ترم اگر به ملاقات خداوند بروم خواهم گفت: که بهترین بنده تو را برای خلافت انتخاب کردم. (2)

ص: 25

-
- 1- البخاری الجعفی، محمد بن إسماعیل أبو عبدالله (متوفای 256هـ-)، صحیح البخاری ج 4، ص 1549، ح 3998، کتاب المغازی، باب غزوه خیبر، تحقیق: د. مصطفی دیب البغا، ناشر: دار ابن کثیر، الیمامه - بیروت، الطبعة: الثالثة، 1407هـ - 1987م.
 - 2- الزهری، محمد بن سعد بن منیع أبو عبدالله البصری (متوفای 230هـ-)، الطبقات الکبری، ج 3، ص 274، ناشر: دار صادر - بیروت؛ البلاذری، أحمد بن یحیی بن جابر (متوفای 279هـ-)، أنساب الأشراف، ج 3، ص 391؛ ابن عساکر الشافعی، أبی القاسم علی بن الحسن ابن هبه الله بن عبد الله (متوفای 571هـ-)، تاریخ مدینه دمشق و ذکر فضلها و تسمیه من حلها من الأمثال، ج 44، ص 251، تحقیق محب الدین أبی سعید عمر بن غرامه العمری، ناشر: دار الفکر - بیروت - 1995م.

اعتراض شدید علی (علیه السلام) به انتخاب عثمان

پس از عمر بن خطاب خلافت بر اساس سفارش و برنامه های حساب شده به عثمان می رسد، علی (علیه السلام) باز هم با مخالفت خویش دستگاه حاکمیت خلافت را به چالش می کشد و آنقدر اصرار و پافشاری می کند که عبد الرحمن بن عوف او را تهدید به قتل می کند و می گوید: ای علی! راه برای کشتن خویش باز نکن که شمشیر در بین است نه چیز دیگری. (1)

و در نهج البلاغه خطبه 3 از قضیه شورای شش نفره عمر، به شدت می نالد و فریاد بر می آورد: پناه به خدا از این شورا، در کدام زمان من با اعضاء شورا برابر بودم که هم اکنون مرا همانند آن ها پندارند و در صف آن ها قرارم دهند، ناچار باز هم کوتاه آمدم و با آنان هماهنگ گردیدم، یکی از آن ها با کینه ای که از من داشت روی برتافت، دیگری دامادش را بر حقیقت برتری داد و اغراض دیگری که یادآوری آن مناسب نیست تا آن که سومی به خلافت رسید، دو پهلوی از پرخوری باد کرده همواره بین آشپزخانه و دستشویی سرگردان بود و خویشاوندان پدری او از بنی امیه بپا خاستند و همراه او بیت المال را خوردند و بر باد دادند، چون شتر گرسنه ای که به جان گیاه بهاری بیافتد، عثمان آن قدر اسراف کرد که ریسمان بافته او باز شد و اعمال او مردم را برانگیخت و شکم بارگی او نابودش ساخت.

علی (علیه السلام) خلفا را غاصب می دانست

علی (علیه السلام) برای خلافت خلفا مشروعیتی قائل نبود و آنان را غاصبان خلافت که حق خود حضرت بود می دانست، ولذا در نامه ای (نامه 36 نهج البلاغه) به عقیل می نویسد: خدا قریش را به کیفر زشتی هایشان عذاب کند، آن ها پیوند خویشاوندی مرا بریدند و حکومت فرزند مادرم (منظور پیامبر (صلی الله علیه و آله) است چون رسول الله در خانه ابوطالب بزرگ شدند و مورد توجهات مادر حضرت علی (علیه السلام) فاطمه بنت اسد بودند) را از من ربودند. بنا بر نقل ابن قتیبه هنگامی که ابوبکر قنفذ را نزد علی (علیه السلام) فرستاد و به او گفت: یدعوکم خلیفه رسول الله (خلیفه پیامبر تو را احضار کرده است)، علی (علیه السلام) در پاسخ فرمود: چه زود بر پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) دروغ بستید و خود را خلیفه او نامیدید. ابوبکر برای مرتبه دوم قنفذ را

ص: 26

1- الدینوری، أبو محمد عبد الله بن مسلم ابن قتیبه (متوفای 276هـ-)، الإمامه والسیاسة، ج 1، ص 27، تحقیق: خلیل المنصور، ناشر: دار الکتب العلمیه - بیروت - 1418هـ - 1997م.

نزد علی (علیه السلام) فرستاد و گفت: به او بگو امیر مؤمنان تو را احضار کرده است. علی (علیه السلام) با شنیدن این سخن فریاد بر آورد:
سبحان الله چه ادعای بی جایی کرده است. (1)

آیا با توجه به نکات یاد شده، باز هم جای آن دارد که بگوییم علی (علیه السلام) به نقش شورا در خلافت عقیده داشت و خلافت خلفای پیشین را مشروع می دانست؟!!

نتیجه: امیر مؤمنان (علیه السلام) نه معتقد به خلافت انتخابی و شورایی است و نه اجماع مهاجرین و انصار را دلیل رضایت خداوند می داند؛ بلکه با استفاده از قاعده الزام، کسی را که معتقد به خلافت انتخابی بود و بیعت مهاجرین و انصار را دلیل مشروعیت خلافت می دانست محکوم می کند و به معاویه می فهماند که بر مبنای پذیرفته شده خودت باز هم حق نداری که از بیعت با من سر پیچی کنی.

ص: 27

1- الدینوری، أبو محمد عبد الله بن مسلم ابن قتیبه (متوفای 276هـ-)، الإمامه والسیاسه، ج 1، ص 16، تحقیق: خلیل المنصور، ناشر: دار الکتب العلمیه - بیروت - 1418هـ - 1997م

ازدواج ام کلثوم با عمر بن الخطاب

اندیشه ورن شیعه پاسخ های گوناگونی برای این مطلب داده اند:

1- برخی همچون رضی الدین حلی، علامه مقرّم، علامه باقر شریف القرشی و... اصل وجود دختری به نام امّ کلثوم را برای حضرت زهرا (علیها السلام) منکر شده و دلیل های متقنی برای آن ارائه کرده اند.

2- برخی دیگر، وقوع تعارض در روایات ازدواج را دلیلی واضح برای بطلان این ادعا درباره این ازدواج می دانند؛ از جمله شیخ مفید رضوان الله تعالی علیه در دو رساله مجزا به نام های المسائل العکبریه و المسائل السرویه، و نیز سید ناصر حسین الهندی در کتاب افحام الأعداء و الخصوم و آیت الله میلانی و...

3- و اندیشه ورن دیگری، همچون سید مرتضی پاسخ داده اند که این ازدواج با زورگویی و تهدید عمر بن خطاب بوده است.

4- عده ای از دانشمندان شیعه و سنی با پذیرش اصل ازدواج، نکته دیگری را مطرح کرده اند که امّ کلثوم همسر عمر، دختر امیر مؤمنان (علیه السلام) نبود بلکه دختر ابوبکر بوده است؛ از جمله یحیی بن شرف نووی، مهم ترین مفسر کتاب صحیح مسلم در کتاب تهذیب الأسماء این مطلب را نقل کرده و آیت الله مرعشی نجفی از عالمان شیعه در شرح احقاق الحق به این مطلب تصریح کرده اند.

گویا از بین پاسخ های موجود، پاسخ اخیر کامل تر است چرا که از طرفی تمام روایات موجود در کتاب های اهل سنت که ازدواج دختر امیر مؤمنان (علیه السلام) را با خلیفه دوم ثابت می کند با اشکالات سندی مواجه و با تعارض ها و تناقض های غیر قابل جمعی که دارند غیر قابل اعتماد هستند و از طرف دیگر در هیچ یک از روایات موجود در کتاب های شیعه تصریح نشده که امّ کلثوم دختر امیر مؤمنان از حضرت زهرا علیها السلام باشد بلکه ازدواج دختری به نام امّ کلثوم را که در خانه امیر مؤمنان (علیه السلام) بوده ثابت می کنند. اعتراف اندیشمندی همچون نووی، برترین شارح کتاب صحیح مسلم اهل سنت که گسترده ترین و مهم ترین کتاب فقهی شافعی نیز متعلق به اوست، عامل مهم دیگری است که این دیدگاه را تقویت می کند.

و نیز می‌گوییم که حتی در صورت اثبات چنین ازدواجی، نمی‌توان از آن رابطه صمیمانه امیر مؤمنان (علیه السلام) را با خلفا اثبات کرد؛ زیرا این ازدواج نه تنها برای خلیفه دوم فضیلت محسوب نمی‌شود بلکه لکه سیاهی است که همانند تیرگی غصب خلافت، بر دامان او باقی مانده است؛ چرا که در ماجرای این ازدواج چیزهایی نقل شده است که عرق شرم از پیشانی انسان غیرت مند جاری می‌شود که به یکی از این روایات از کتب اهل سنت اشاره می‌کنیم:

عمر به علی (علیه السلام) گفت: امّ کلثوم را به همسری من در بیاور من می‌خواهم به وسیله این ازدواج به کرامتی برسیم که احدی نرسیده است. امام گفت: من او را نزد تو می‌فرستم اگر رضایتش را جلب کردی او را به عقدت درمی‌آورم - گر چه امّ کلثوم به خاطر خردسال بودن بهانه آورد - امام (علیه السلام) امّ کلثوم را به همراه پارچه ای نزد عمر فرستاد و به او گفت: از جانب من به عمر بگو این پارچه ای است که به تو گفته بودم، امّ کلثوم نیز سخن امام را به عمر رساند. عمر گفت: به پدرت از جانب من بگو من راضی شدم خدا از تو راضی باشد. سپس عمر دستش را بر ساق امّ کلثوم نهاد و آن را برهنه کرد. امّ کلثوم گفت: چرا چنین می‌کنی؟ اگر خلیفه نبودی دماغت را می‌شکستم. سپس نزد پدرش رفت و او را از عمل عمر خبردار کرد و گفت: مرا به نزد پیر مرد بدی فرستادی. (1)

ص: 29

1- الزیبری، أبو عبد الله المصعب بن عبد الله بن المصعب (متوفای 236هـ-)، نسب قریش، ج 10، ص 349، ناشر: دار المعارف تحقیق: لیلی بروفسال، القاهرة. // ابن عساکر الدمشقی الشافعی، أبی القاسم علی بن الحسن ابن هبه الله بن عبد الله، (متوفای 571هـ-)، تاریخ مدینه دمشق و ذکر فضلها و تسمیه من حلها من الأمثال، ج 19، ص 483، تحقیق: محب الدین أبی سعید عمر بن غرامه العمری، ناشر: دار الفکر - بیروت - 1995؛ // ابن الجوزی، أبو الفرج عبد الرحمن بن علی بن محمد (متوفای 597 هـ-)، المنتظم فی تاریخ الملوک و الأمم، ج 4، ص 237، ناشر: دار صادر - بیروت، الطبعة: الأولى، 1358؛ // ابن حمدون، محمد بن الحسن بن محمد بن علی (متوفای 608هـ-)، التذکره الحمدونیه، ج 9، ص 309، تحقیق: إحسان عباس، بکر عباس، ناشر: دار صادر - بیروت، الطبعة: الأولى، 1996م؛ // الجزری، عز الدین بن الأثیر أبی الحسن علی بن محمد (متوفای 630هـ-)، أسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج 7، ص 425، تحقیق عادل أحمد الرفاعی، ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، 1417 هـ - 1996 م؛ // اللذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان، (متوفای 748هـ-)، تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر والأعلام، ج 4، ص 138، تحقیق د. عمر عبد السلام تدمری، ناشر: دار الكتاب العربی - لبنان/ بیروت، الطبعة: الأولى، 1407 هـ - 1987 م؛ // سیر أعلام النبلاء، ج 3، ص 501، تحقیق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسی، ناشر: مؤسسه الرساله - بیروت، الطبعة: التاسعه، 1413 هـ-؛ // الصفدی، صلاح الدین خلیل بن أیبک (متوفای 764هـ-)، الوافی بالوفیات، ج 24، ص 272، تحقیق أحمد الأرنؤوط و ترکی مصطفی، ناشر: دار إحياء التراث - بیروت - 1420 هـ - 2000 م؛ // العینی، بدر الدین محمود بن أحمد (متوفای 855هـ-)، عمدہ القاری شرح صحیح البخاری، ج 14، ص 168، ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت؛ // الصفوری، عبد الرحمن بن عبد السلام بن عبد الرحمن بن عثمان (متوفای 894 هـ-)، نزہه المجالس ومنتخب النفائس، ج 2، ص 438، تحقیق: عبد الرحيم مارديني، ناشر: دار المحبه - دار آيه - بیروت - دمشق - 2001 / 2002 م

اولاً: اصل وجود دختری به نام امّ کلثوم از حضرت زهرا (علیها السلام) جای تردید دارد و عده ای از محققین شیعه و سنی صریحاً منکر وجود دختری به نام امّ کلثوم شده اند.

ثانیاً: امّ کلثومی که با عمر ازدواج کرده، دختر ابوبکر بوده نه دختر امیر مؤمنان (علیه السلام).

ثالثاً: بر فرض این که چنین ازدواجی با دختر امیر مؤمنان (علیه السلام) صورت گرفته باشد، طبق روایات شیعه با زورگویی و اجبار بوده است، بنابراین هیچ خدمتی به حسن روابط بین اهل بیت و خلیفه دوم نمی کند.

البته در این زمینه مقاله مفصلی با روایات اهل سنت و شیعه وجود دارد که در این کتاب امکان آوردن آن نبود و می توانید به آن مراجعه و تحقیق مفصل آن را بخوانید. (1)

دفاع حضرت علی (علیه السلام) و حسنین (علیهما السلام) از عثمان

در خطبه شمشقیه نظر حضرت دربار عثمان هم پر واضح است و حضور امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) در جبهه دفاع از عثمان، صرفاً برای این بود که کسی نتواند امام و فرزندانش را به شرکت در انقلاب علیه عثمان متهم نماید و آنان را شریک قتل او بداند و به بیان سید مرتضی (قدس سره) مانع قتل عمدی عثمان شوند و از رساندن آب و غذا به خانواده او جلوگیری نشود.

دفاع امام علی (علیه السلام) از عثمان بدان معنا نیست که حضرت حکومت وی را قانونی و شرعی دانسته و بدان جهت از عثمان دفاع کرده و مانع قتل او گردید، بلکه به بیان شهید مطهری، علی (علیه السلام) با روش عثمان مخالف است و در عین حال مخالف است که باب خلیفه کشی باز شود و نمی خواهد خلیفه را بکشند که باب فتنه بر روی مسلمانان باز گردد. (2)

طبق ادعای کسروی کسانی که پیرو منطق و دلیل هستند شیعه تندرو نامیده شدند!

در صورتی که تندرو و میانه رو در اسلام جایی ندارد، همیشه مخالفان دین کسانی که در اجرا و عمل و قبول دستورات الهی ثابت قدم بوده اند را تندرو نامیده اند و کسانی که با آنها دارای تعامل و تسامح باشند، خیلی دستورات خدا را مقید نباشند و آنطوری که اینها می خواهند رفتار کنند را میانه رو می دانند در صورتی که خداوند در سوره مبارکه بقره آیه 143 می فرماید:

ص: 30

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا...

امت اسلام امتی میانه هستند.

پس از دید کسروی، اینکه شیعیان بعد از آن همه تأکیدات خود آقا رسول الله (صلی الله علیه و آله) که در کتب شیعه و اهل سنت درباره حضرت علی (علیه السلام) آمده که ایشان بعد از من امام و سرپرست امت است را قبول دارند و بر آن ثابت قدم هستند تندرو نامیده می شوند. پس ثابت قدم بودن در راه دین تندروی محسوب نمی شود بلکه محکم بودن قدم در راه حق است. پس هر شخص منصفی خواهد فهمید چه کسی تندرو و چه کسی میانه رو است. چنین کسانی گروه هایی که منحرف و دروغین هستند را مثل القاعده و داعش را تندرو می دانند در صورتی که آنها منحرفین از اسلام هستند نه تندرو.

رافضی خواندن شیعیان

به چه کسی رافضی گویند؟

الف. معتقدان به امامت اهل بیت (علیهم السلام) و منکران مشروعیت زمامداری خلفای قبل از امام علی (علیه السلام).

ب. معتقدان به برتری امام علی (علیه السلام) بر خلفای پیش از او، در عین انکار نصّ در امامت.

ج. اظهار کنندگان محبت و مودت به خاندان رسالت. (1)

رافضه در لغت از ریشه «رفض» به معنای ترک و رها کردن فرد یا چیزی است. در اصطلاح، مشهورترین کاربرد واژه رافضی درباره معتقدان به امامت اهل بیت (علیهم السلام) و منکران مشروعیت خلافت خلفای قبل از امام علی (علیه السلام) است. بنی امیه و بنی عباس و دیگر کژاندیشان، همواره شیعیان و معتقدان به ولایت و امامت و وصایت اهل بیت عصمت و طهارت (علیه السلام) را متهم به رفض نموده، و با این لقب درصدد اهانت و سرزنش آنان بر آمده اند اما بار منفی این کلمه حقانیت شیعیان را زیر سؤال نمی برد، زیرا آیاتی از قرآن اعلام کرده که افراد با ایمان دیگری نیز از سوی مخالفانشان با عباراتی از این دست، مورد تحقیر و توهین قرار گرفته اند. سران قوم نوح (علیه السلام) که دعوت حضرتشان مبنی بر پرستش خدای یکتا را نپذیرفتند، افراد با ایمان و پیروان نوح (علیه السلام) را اراذل ساده لوح و دروغ گو

ص: 31

1- ابو الحسن اشعری، مقالات الإسلامیین و اختلاف المصلین، ص 16 - 17، ویسبادن، فرانس شتاینر، چاپ سوم، 1400ق؛ سبحانی، جعفر، بحوث فی الملل و النحل، ج 1، ص 120، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، مؤسسه الإمام الصادق علیه السلام؛ رضوانی، علی اصغر، شیعه شناسی و پاسخ به شبهات، ج 1، ص 111، تهران، نشر مشعر، چاپ دوم، 1384ش

می پنداشتند در حالی که گروندگان و ایمان آورندگان به نوح (علیه السلام)، نه از ارادل بودند و نه حقیر و پست و نه دروغ گو!

و یک روایت زیبا در این باره:

امام حسن عسکری (علیه السلام) فرمودند: روزی به امام صادق (علیه السلام) گفته شد عمار دهنی روزی نزد ابن ابی لیلی قاضی کوفه، در موردی شهادت داد، قاضی گفت ای عمار! ما تو را می شناسیم و شهادت تو نزد ما قبول نیست زیرا تو رافضی هستی، عمار از جایش برخاست در حالی که بدنش می لرزید و گریه اش گرفته بود. ابن ابی لیلی گفت: تو مردی از اهل علم و حدیث هستی و اگر از کلمه رافضی می ترسی از معنا و محتوای رفض برائت حاصل کن و در این صورت برادر ما خواهی بود، عمار گفت: تو مقصود و نیت ما را نفهمیدی و گرفتار اشتباه و انحراف شده ای، من بر خود و شما گریه کردم اما گریه برای خودم از این جهت است که تو مرا به جایی نسبت دادی که من درخور آن مقام بزرگ نیستم گمان کردی که من رافضی هستم، وای بر تو! من از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که فرمود: نخستین کسانی که به عنوان رافضی خوانده شدند ساحران فرعون بودند که با دیدن آیات ایمان آوردند و به موسی (علیه السلام) پیوستند و فرعون آنها را رافضی نامید چون دین و آئین او را رد و رها کردند. پس رافضی آن کس است که آنچه را خداوند متعال قبول ندارد ترک و رها کند و اوامر او را انجام دهد، اکنون آن جریان کجا و وضع ما کجا هست، پس به همین خاطر بر خودم گریه می کنم که می ترسم خداوند بر دل من آگاهی پیدا کند و با این لقب شریفی که تو به من دادی مورد عتاب پروردگار قرار گیرم، خداوند به من می فرماید: ای عمار! همان گونه که به تو گفته اند، تو واقعاً جریانات باطل را ترک و رها کرده ای و ربه طاعت من آورده ای. اما اینکه چرا به حال تو گریه کردم، به خاطر این است که دروغ بزرگی درباره من گفתי و با نامی دیگر مرا نام بردی و از این می ترسم که خداوند تو را عذاب کند برای اینکه نام بزرگی برای من انتخاب کردی و اگر تو این نام را پست بدانی در برابر این بی اعتنایی چگونه بر عذاب خداوند صبر می کنی.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: اگر گناهان عمار از آسمان ها هم بزرگ تر و از زمین ها هم سنگین تر می بود برای این سخنانی که بر زبانش جاری شد آمرزیده می شود و حسنات او در نزد خدا به اندازه ای است که یک خردل از آن هزار بار بزرگ تر از دنیا می باشد. (1)

ص: 32

1- ترجمه البرهان فی تفسیر القرآن سید هاشم بحرانی ترجمه شیخ عبدالله صالحی نجف آبادی انتشارات ذوی القربی ج 8 ص 12

شیعه از پیش خودش گفته که امام را خدا انتخاب می کند!!

باید دانست که مقام امامت از مقام نبوت بالاتر است چنانچه در سوره مبارکه بقره آیه 124 آمده:

وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي

قَالَ لَا يَنْبَأُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ

و (یاد کنید) هنگامی که پروردگار ابراهیم، او را با کلماتی آزمود؛ و او به طور کامل از عهده آنها برآمد. خداوند به او فرمود: «من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم.» ابراهیم گفت: «از دودمان من (نیز امامانی قرار بده)» خداوند فرمود: «عهد من، به ستمکاران نمی رسد (مگر آنها که شایسته اند)

از آنجا که تفسیر قرآن را باید از نزد معصوم دانست در این باره به روایاتی اشاره می کنیم:

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: به راستی خداوند تبارک و تعالی ابراهیم (علیه السلام) را قبل از اینکه پیامبر قرار دهد او را بنده آفرید و او را قبل از اینکه به رسالت برساند به پیامبری مبعوث کرد و او را قبل از اینکه خلیل الله قرار دهد به رسالت برانگیخت و قبل از اینکه به امامت برساند خلیل خود قرار داد و وقتی که همه اینها را در حضرت ابراهیم (علیه السلام) جمع کرد به او فرمود همانا من تو را برای مردم امام قرار دادم. وقتی حضرت ابراهیم (علیه السلام) این مقام را دید و در نزد او بزرگ به حساب رفت فرمود از نسل من کسی به این مقام می رسد؟ خداوند فرمود: این عهد من به ستمکاران نمی رسد. (1)

و روایتی از امام رضا (علیه السلام) درباره مقام امامت:

امامت منزلتش بالاتر و عمیق تر از آنست که مردم با عقل های خود به آن برسند و یا با آراء خود بدان دست یابند، یا به اختیار و انتخاب خود، او را برگزیده و بر سرکار

ص: 33

بیاورند. امامت منزلتی است که خداوند به ابراهیم خلیل بعد از مقام نبوت و خلّت در مرحله آخر اختصاص داد. (1)

اما روایت از امام صادق (علیه السلام) درباره کلماتی که خداوند با آنها حضرت ابراهیم (علیه السلام) را آزمایش کرد:

مفضّل بن عمر از امام صادق (علیه السلام) درباره گفتار خداوند ((و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود)) پرسیدم که آنها کدام کلمات بودند؟ ایشان فرمودند: آنها کلماتی بودند که حضرت آدم از پروردگار خود دریافت و با آنها توبه کرد و توبه‌اش قبول شد و آنها این است، پروردگارا به حق محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین از تو می‌خواهم توبه مرا بپذیری و خداوند توبه‌اش را پذیرفت که همانا او توبه پذیر و مهربان است. سپس پرسیدم: یا ابن رسول الله منظور از ((فَأَنذَمَهُنَّ)) چیست؟ فرمودند: یعنی آدم سوگند خود را به حق چهارده معصوم (علیهم السلام) ادامه داد و در قائم (علیه السلام) که دوازدهمین امام و نهمین فرزند از فرزندان حسین (علیه السلام) است تمام کرد. (2)

و روایات بسیار زیاد دیگر در باب امامت.

پس طبق روایات صحیح بالا دیدیم که انتخاب امام از طرف خداوند، قرآن و روایات معتبر شیعه قابل اثبات است.

امامت در منابع اهل سنت

1- ابن جریر طبری

طبری از مفسران به نام اهل سنت عبارتی از مجاهد نقل می‌کند که در آن، همان دو مطلب مهم بیان شده است:

«لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» قال: لا يكون إماماً ظالماً.

«پیمان من به ظالمان نمی‌رسد»، یعنی امام ظالم نیست. (3)

2- ناصر الدین بیضاوی:

او در تفسیر «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» می‌گوید:

ص: 34

1- غیبت نعمانی - ابو عبدالله محمد بن ابراهیم بن جعفر نعمانی ترجمه محمد فرمودی انتشارات انتخاب اول چاپ هفتم ص 353 باب سیزدهم

2- الخصال المحموده و المذمومه شیخ صدوق (ره) - ترجمه صادق حسن زاده انتشارات ارمان طوبی ج 1 ص 417 باب پنجگانه

3- الطبری، ابی جعفر محمد بن جریر (متوفای 310هـ-)، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، ج 1، ص 738، ناشر: دار الفکر، بیروت -

این جمله، در پاسخ درخواست حضرت ابراهیم و اشاره به این است که در ذریه او افراد ظالمی قرار دارد؛ یا این را می فهماند که ذریه ظالم او، به امامت نمی رسند؛ زیرا «امامت» امانت و عهدی از جانب خداست و ظالم صلاحیت این امانت را ندارد و به این عهد الهی نیکان از پرهیزکاران می رسد. این آیه دلیل بر این است که پیامبران قبل از بعثت، منزله از گناهان کبیره هستند و این که شخص فاسق صلاحیت مقام امامت و پیشوایی را ندارند. (1)

3- ابوحنیفان اندلسی از مفسران اهل سنت با استدلال ثابت می کند که مراد از «عهد» در این آیه، عهد «امامت» است: و العهد: مراد از «عهد» امامت است.

بعد از نقل وجوه دیگر در این مورد می نویسد:

ظاهر از این اقوال این است که مراد «عهد امامت» است؛ زیرا در ابتدای آیه بحث امامت شده است؛ پس به ابراهیم فهماند که امامت به ظالمان نمی رسد... دلیل این که مراد از عهد، امامت است ظاهر جمله «لاینال عهدی الظالمین» است که با استدلال به قاعده کلی (یعنی هر کسی که چنین خصوصیتی داشته باشد، شایسته چنین مقامی است) در جواب گفتار حضرت ابراهیم آمده است زیرا اگر بر سبیل منع می بود (یعنی اگر برای هیچ یکی از ذریه او امامت جعل نشده بود) باید «لا» می گفت و یا این که می گفت «لاینال عهدی ذریته» و منع از رسیدن به این مقام را مشروط به ظلم نمی کرد. (2)

آیه دوم:

یکی از آیاتی که ثابت می کند گزینش «امام» و «خلیفه» تنها در اختیار خداوند می باشد، آیه ذیل است:

سوره مبارکه ص آیه 26:

يا داوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ.

ای داوود، همانا تو را در زمین خلیفه (نماینده خود) ساختیم.

در این آیه مبارکه، واژه «خلافت» به کار رفته و خداوند جعل خلافت را برای حضرت داود (علیه السلام) به خودش نسبت داده است. مرحوم طبرسی از مفسران به نام و لغت شناس شیعه، بعد از توضیح معنای «خلافت»، این آیه را دلیل بر نصب الهی خلافت گرفته است و می گوید: خلیفه کسی است که تدبیر امور را از طرف شخص دیگر و به جای او بر عهده

ص: 35

1- البیضاوی، ناصر الدین ابوالخیر عبدالله بن عمر بن محمد (متوفای 685هـ-)، أنوار التنزیل وأسرار التأویل (تفسیر البیضاوی)، ج 1، ص 397-398، الناشر: دار الفکر - بیروت

2- الاندلسی، أبو عبد الله محمد بن یوسف بن علی بن یوسف بن حیان الأندلسی الجیانی (متوفای 745هـ-)، تفسیر البحر المحیط، ج 1، ص 548، تحقیق: الشیخ عادل أحمد عبد الموجود- الشیخ علی محمد معوض، ناشر: دار الکتب العلمیه، لبنان - بیروت، الطبعة الأولى 1422 - 2001م

می گیرد وقتی گفته می شود فلان کس خلیفه خدا در زمین است به این معنا است که خداوند تدبیر امور بندگان را به امر خود، به او سپرده باشد. سپس خداوند به تمام کردن نعمت خود بر حضرت داود (علیه السلام) پرداخته و می گوید: «ای داود! همانا تو را خلیفه در زمین قرار دادیم» یعنی تو را خلیفه گردانیدیم تا به امر من امور بندگان را جانب ما تدبیر و مدیریت کنی. (1)

آیه سوم:

سوره مبارکه بقره آیه 30:

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ

(به یاد آور) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان فرمود: من بر روی زمین، جانشینی (نماینده‌ای) قرار خواهم داد. فرشتگان گفتند: (پروردگارا!) آیا کسی را در آن قرار می دهی که فساد و خونریزی کند؟! حال آنکه ما تسبیح و حمد تو را به جا می آوریم، و تو را تقدیس می کنیم (و برای جانشینی شایسته تریم) فرمود: من حقایقی را می دانم که شما نمی دانید.

قرطبی از مفسران مشهور اهل سنت، در تفسیر این آیه به وجوب نصب امام و خلیفه در میان امت تصریح نموده و می گوید:

این آیه اصلی است که دلالت می کند بر نصب امام و خلیفه ای که کلام او شنیده می شود و مورد اطاعت قرار می گیرد، تا به واسطه این امام وحدت کلمه ایجاد شود و دستورات خلیفه تنفیذ (استوار و ثابت شود) و هیچ اختلافی در واجب بودن نصب امام در بین امت اسلام و پیشوایان اسلام نیست. (2)

قرطبی علاوه بر آیات فوق، واگذاری خلافت توسط ابو بکر به عمر را نیز دلیل بر وجوب نصب امام و خلیفه عنوان کرده و در پایان بر خلاف عقیده مسلم اهل سنت، تصریح نموده که امامت رکنی از ارکان دین است.

آیه چهارم:

سوره مبارکه انبیاء آیه 73:

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ.

ص: 36

1- الطبرسی، ابی علی الفضل بن الحسن (متوفای 548هـ-)، تفسیر مجمع البیان، ج 8، ص 355، تحقیق: لجنة من العلماء والمحققين الأخصائيين، ناشر: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات - بيروت، الطبعة الأولى، 1415هـ - 1995م

2- الأنصاری القرطبی، ابوعبد الله محمد بن أحمد (متوفای 671هـ-)، الجامع لأحكام القرآن (تفسیر القرطبی)، ج 1، ص 264، ناشر: دار الشعب - القاهرة.

و اسحاق و یعقوب را [به عنوان نعمتی] افزون به او بخشودیم و همه را از شایستگیان قرار دادیم. و آنان را امامانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می کردند، و به ایشان انجام دادن کارهای نیک و برپاداشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم و آنان پرستنده ما بودند.

این آیه درباره حضرت ابراهیم و فرزندش اسحاق و نوه اش یعقوب است.

حضرت ابراهیم (علیه السلام) طبق آیه 100 سوره صافات از خداوند خواست: «رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ»؛ «پروردگارا فرزندی صالح به من مرحمت کن». سر انجام وعده خداوند مستجاب شد، نخست اسماعیل و سپس «اسحاق» را به او مرحمت نمود که هرکدام پیامبر بزرگ خدا در جهت هدایت بندگان شدند. در این آیه خداوند همین لطف و موهبت خویش را یاد آوری می کند و در ضمن مقام «امامت» آنان را با جمله «وجعلناهم ائمه» اعلام می کند و می فرماید: ما آنها را امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کردند.

اعتراف آلوسی به «الهی بودن مقام امامت»

آلوسی یکی از مفسران بزرگ حنفی اهل سنت در ذیل این آیه می گوید: مقام امامت از مواهب الهی است که برای امام قرار داده است و از ویژگی های امام این است که به امر خدا هدایت می کند:

جمله «وجعلناهم ائمه یهدون بأمرنا» اشاره دارد به این که «مقام امامت» از بخشش های الهی است و سزاوار این است که امام به امر خدا نه از روی هوای نفس خود هدایت گر باشد... و جمله «و اوحینا الیهم...» اشاره می کند که این کارها (انجام کارهای خیر، برپا داشتن نماز و پرداخت زکات) از انبیاء توسط وحی و از اولیاء به واسطه الهام خدا صادر می شود و الا طبع نفس انسانی به بدی امر می کند. (1)

و چندین آیه و روایات از اهل سنت که قائل به الهی بودن مقام امامت هستند که در اینجا فقط آیات را می آوریم و از روایات شیعه و اهل سنت آن صرف نظر می کنیم.

آیه پنجم:

سوره مبارکه سجده آیه 24:

وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ.

و از آنان امامانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می کردند چون شکیبایی نمودند، و به آیات ما یقین داشتند

ص: 37

1- آلوسی البغدادی الحنفی، أبو الفضل شهاب الدین السید محمود بن عبد الله (متوفای 1270هـ-)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی، ج 5، ص 502، ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت

ابتدا برای اینکه طبق عقیده صحیح و حقه شیعه مقام امامت بالاتر از پیامبری است باید دانست که پیامبر اسلام حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) که اشرف مخلوقات هستند دارای مقام امامت بودند و بسیاری از پیامبران قبلی نیز مانند حضرت سلیمان (علیه السلام) و... مقام امامت داشتند.

امام باقر (علیه السلام) فرمودند: هنگامی که آیه شریفه 71 سوره اسراء:

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَ لَا يَطْلُمُونَ فَتِيلًا

(به یاد آور) روزی را که هر گروهی را با امامانشان می خوانیم. کسانی که نامه عملشان به دست راستشان داده شود، آن را (با شادی و سرور) می خوانند؛ و کمترین ستمی به آنها نخواهد شد.

نازل شد مسلمانان عرض کردند: ای رسول خدا مگر شما امام همه مردم نیستید؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: بله من از جانب خداوند برای همه مردم امام مبعوث شده‌ام، ولی بعد از من امامانی از خاندان من برای مردم از طرف خداوند منصوب می شوند ایشان در میان مردم قیام به حق می کنند، اما مردم آنان را تکذیب خواهند کرد پس امامان کافر و گمراه بر ایشان ستم می کنند هر کس آنان را دوست بدارد و از آنان پیروی کند و تصدیقشان نماید از من و با من خواهد بود و مرا ملاقات خواهد کرد توجه داشته باشید کسی که به ایشان ستم کند و تکذیبشان نماید از من نیست و با من نخواهد بود و من از او بیزارم. (1) ولی شروع تبلیغ پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای جانشینی حضرت علی (علیه السلام) بعد از خود از زمان کودکی ایشان به امر خدا شروع شده بود.

طبق آیه 214 سوره مبارکه شعرا:

وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ

و (نخست) خویشاوندان نزدیکت را انذار کن

روایت اول: إِنَّ هَذَا أَخِي وَ وَصِي وَ خَلِيفَتِي فَيَكُمُ فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوهُ

«این، برادر، وصی و جانشین من در بین شما است، سخن او را بشنوید و فرمانش را اطاعت کنید».

ص: 38

یکی از احادیثی که به حدّ تواتر از شیعه و سنّی روایت شده و از مهم ترین دلایل اثبات ولایت امیر المؤمنین (علیه السلام) به شمار می آید، حدیث یوم الدار است. رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله)، خویشان و نزدیکان خود از فرزندان عبدالمطلب را که در آن روز حدوداً چهل نفر بودند، در خانه خود جمع و رسالت خود را به همراه خلافت امیر المؤمنین (علیه السلام) به آن ها اعلام کرد.

اما کیفیت این ابلاغ و انداز، به طور اجمال چنین بوده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) بستگان نزدیکش را به خانه «ابوطالب» دعوت کرد، آنها در آن روز، حدود چهل نفر بودند، و از عموهای پیامبر (صلی الله علیه و آله) ابوطالب و حمزه و ابولهب حضور داشتند، پس از صرف غذا، هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) می خواست وظیفه خود را ابلاغ کند، «ابولهب» با گفته های خود زمینه را از میان برد، لذا فردای همان روز پیامبر (صلی الله علیه و آله) آنها را دعوت دیگری به غذا کرد بعد از صرف غذا چنین فرمود: «ای فرزندان عبدالمطلب! به خدا سوگند من هیچ جوانی را در عرب نمی شناسم که برای قومش چیزی بهتر از آنچه من آورده ام آورده باشد، من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده ام، و خداوند به من دستور داده است که شما را دعوت به این آئین کنم، کدام یک از شما مرا در این کار یاری خواهید کرد تا برادر من، وصی و جانشین من باشد؟ جمعیت همگی سر باز زدند، جز علی علیه السلام که از همه کوچکتر بود، برخاست و عرض کرد: ای پیامبر خدا! من در این راه یار و یاور توام، پیامبر (صلی الله علیه و آله) دست بر گردن علی (علیه السلام) نهاد و فرمود: این، برادر، وصی و جانشین من در بین شما است، سخن او را بشنوید و فرمائش را اطاعت کنید جمعیت از جا برخاستند در حالی که خنده تمسخر آمیزی بر لب داشتند و به «ابوطالب» می گفتند: به تو دستور می دهد: گوش به فرمان پسرت باشی، و از وی اطاعت نمایی. پس شروع جانشینی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) از کودکی بوده و همانطور که عقیده حقه شیعیان است امامت کودک و بزرگسال ندارد.

منابع اهل سنت که حدیث دار را نقل کرده اند:

این روایت را احمد بن حنبل در مسند خویش جلد 1 صفحه 111 آورده

و نسائی در خصائص، ص 133، حدیث 66 این روایت را آورده است.

همچنین بزار، طبرانی در الاوسط، آن را به اختصار و ابن إسحاق، طبری، طحاوی، ابن ابی حاتم، ابن مردویه، ابی نعیم، ضیاء المقدسی و بسیاری دیگر این روایت را با سند صحیح ذکر کرده اند.

ص: 39

از منابع اهل سنت

ابن عباس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل می کند که مردم به جنگ تبوک رفتند، علی (علیه السلام) به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عرض کرد، من هم با شما خارج شوم؟ فرمود: خیر. ابن عباس گفت: پس علی (علیه السلام) گریه کرد. رسول خدا فرمود: آیا راضی نمی شوی که منزلت تو برای من همانند منزلت هارون برای موسی باشد، جز این که تو پیامبر نیستی و این که تو بعد از من، جانشین من در میان همه مؤمنان هستی. (1)

روایت سوم: علی أَوْلَى النَّاسِ بِكُمْ بَعْدِي

از منابع اهل سنت

أبو نعیم إصفهانی در کتاب معرفه الصحابه در شرح حال وهب بن حمزه می نویسد: زُكِينٍ از «وهب بن حمزه» نقل کرده که گفت: از مدینه تا مکه با علی (علیه السلام) همراه بودم. در این مسیر کارهایی انجام داد که برای من خوشایند نبود برای همین گفتم وقتی پیش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برگشتم از تو پیش آن حضرت شکایت خواهم کرد. وقتی به مدینه رسیدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ملاقات کردم و گفتم: از علی (علیه السلام) چنین و چنان دیدم پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: این سخن را نگو چرا که او بعد از من بر همه مردم اولویت دارد. (2)

روایت چهارم: علی إِمَامُ الْمُتَّقِينَ، وَسَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ

از منابع اهل سنت

عبد الله بن سعد گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: هنگامی که در شب معراج به سدره المنتهی رسیدم، خداوند به من در باره علی (علیه السلام) سه چیز وحی کرد: به راستی که او پیشوای پرهیزگاران، سردار مسلمانان و جلودار روسفیدان به سوی بهشت سرشار از نعمت خداوند است. (3)

ص: 40

1- الشیبانی، عمرو بن أبی عاصم الضحاک (متوفای 242هـ-)، السنه، ج 2، ص 603، تحقیق: محمد ناصر الدین الألبانی، ناشر: المكتب الإسلامی - بیروت، الطبعة: الأولى، 1400هـ-

2- الأصبهانی، ابو نعیم أحمد بن عبد الله (متوفای 430هـ-)، معرفه الصحابه، ج 5، ص 2723، ح 6501، طبق برنامه الجامع الكبير

3- الأصبهانی، ابو نعیم أحمد بن عبد الله (متوفای 430هـ-)، معرفه الصحابه، ج 3، ص 1587، تحقیق: عادل بن یوسف العزازی، ناشر: دار الوطن للنشر.

روایت پنجم: علی ولی کُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي

از منابع اهل سنت

از ابن عباس نقل شده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خطاب به علی (علیه السلام) فرمود:

«تو ولی هر مؤمنی بعد از من هستی» (1).

روایت ششم: حدیث غدیر

از منابع اهل سنت

حدیث غدیر، برترین دلیل شیعه بر ولایت امیر مؤمنان (علیه السلام) است که با سند های صحیح و به صورت متواتر از طریق شیعه و سنی نقل شده است.

أبی سَریحَه و یا زید بن أرقم از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل کرده اند که آن حضرت فرمود: «هرکس من مولای او هستم، پس علی مولای او است». این حدیث حسن و صحیح است، شعبه این روایت را از میمون بن عبد الله از زید بن أرقم از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل کرده است. أبو سَریحَه همان حذیفه بن أسید غفاری صحابی رسول خدا است. (2).

ابن ماجه قزوینی از سعد بن أبی وقاص:

عبد الرحمن، معروف به ابن سابط، از سعد بن ابی وقاص نقل کرده است که در یکی از سال های حج که معاویه به مکه رفته بود، سعد بن ابی وقاص به ملاقات او رفت. در این هنگام حاضران برای خوشحال کردن معاویه از حضرت علی (علیه السلام) بدگویی می کردند. سعد از شنیدن نکوهش آنان خشمناک شد و گفت: چنین سخنان نابجا و نابخردانه را درباره بزرگواری می گوئید که خود از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم فرمود: «من کنت مولاہ فعلی مولاہ» و شنیدم خطاب به حضرت علی (علیه السلام) می فرمود: «انت متی بمنزلہ هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی» و شنیدم که فرمود:

«لاعطینَ الرّایه رجالا یحبّ الله ورسوله؛ همانا پرچم جنگ را به مردی می سپارم که خدا و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را دوست می دارد. (3).

ص: 41

1- الطیالسی البصری، سلیمان بن داوود ابوداود الفارسی (متوفای 204هـ-)، مسند أبی داوود الطیالسی، ج 1، ص 360، ح 2752، ناشر: دار المعرفه - بیروت

2- الترمذی، محمد بن عیسی أبو عیسی السلمی (متوفای 279هـ-)، سنن الترمذی، ج 5، ص 633، ح 3713، بَاب مَنَاقِبِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، تحقیق: أحمد محمد شاکر وآخرون، ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت.

3- ابن ماجه القزوینی، محمد بن یزید (متوفای 275 هـ-)، سنن ابن ماجه، ج 1، ص 45، ح 121، بَاب فَضْلِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللهُ

عنه، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، ناشر: دار الفكر - بيروت

ابن ماجه قزوینی از براء بن عازب:

عدی بن ثابت از براء بن عازب نقل کرده است که در «حجه الوداع» که افتخار همراهی با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را داشتیم، در بازگشت، در یکی از مسیرها دستور داد برای نماز جمع شویم و در آنجا دست علی (علیه السلام) را گرفت و فرمود:

«أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟ أَيَا مِنْ سَزَاوَرْتَرِ نِيسْتَم بَه مَوْمَنَانِ از خود آنها؟ همگی تصدیق کرده و بله گفتند. باز فرمود:

«أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُلِّ مَوْمَنٍ مِنْ نَفْسِهِ؛ أَيَا مِنْ نِسْبَتِ بَه تَك تَك مَوْمَنَانِ از خود آن ها سزاوارتر نیستم؟

باز هم تصدیق کرده و بله گفتند. سپس اشاره به حضرت علی (علیه السلام) کرده و فرمود:

«فهذا ولی من أنا مولاه»؛ اکنون که فرموده مرا تصدیق کردید بدانید که علی به هر مؤمنی همان مقام اولویت را دارد که من نسبت به آن مؤمن دارم.

سپس فرمود: «پروردگارا! دوست علی (علیه السلام) را دوست بدار و دشمن او را خوار و ذلیل فرما. (1)»

ابن حجر عسقلانی از امیر مؤمنان (علیه السلام)

حضرت علی (علیه السلام) فرمودند: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در زیر درختی در محل «خیم» قرار گرفته بود، طولی نکشید از زیر درخت بیرون آمده و دست مرا گرفت و خطاب به مردم فرمود: ای مردم! مگر نه این است که گواهی می دهید خدای تعالی پروردگار شماست؟ در پاسخ گفتند: آری فرمود:

مگر نه این است که گواهی می دهید خدا و رسول او از جان شما به شما سزاوارترند؟ و خدا و رسول او مولای شما نیستند؟ گفتند: آری فرمود: بنا بر این کسی که خدا و رسول او، مولای او هستند، به راستی این شخص علی (علیه السلام) مولای اوست. اینک در میان شما دو اثر ارزنده و گرانبها می گذارم که هرگاه به آن ها تمسک کنید هرگز در منجلا ب گمراهی گرفتار نخواهید شد، یکی کتاب خداست که ریسمان استوار میان شما و خدا می باشد که یک طرف آن در دست حق تعالی است و طرف دیگرش در اختیار شماست و دیگری، اهل بیت من است. (2)

ص: 42

1- همان ص 43، ح 116

2- ابن حجر عسقلانی، أحمد بن علی بن حجر (متوفای 852 هـ-)، المطالب العالیه بزوائد المسانید الثمانیه، ج 16، ص 142، ح 3943، تحقیق: د. سعد بن ناصر بن عبد العزیز الشتری، ناشر: دار العاصمه/ دار الغیث - السعودیه، الطبعة: الأولى، 1419 هـ-

احمد بن حنبل از ریاح بن الحرث:

نخعی از ریاح بن حارث روایت کرده است که گروهی در رحبه حضور مبارک حضرت علی (علیه السلام) شرفیاب شدند سلام بر آن حضرت کرده گفتند: «السلام علیک یا مولانا» حضرت علی (علیه السلام) از آنان پرسید چگونه من مولای شما هستم با آن که شما از گروه عرب می باشید؟ در پاسخ گفتند: به دلیل آن که در روز غدیر خم از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدیم می فرمود:

«من کنت فانّ هذا مولاہ» ریاح گوید: پس از آن که گروه مورد نظر از حضور مبارک مرخص شدند دنبال آنان رفته و از کسانی پرسیدم که اینان از چه تیره ای هستند؟ گفتند: از مردم «انصار» هستند که در میان آن ها ابو ایوب انصاری نیز وجود داشت. (1)

و بسیاری روایت دیگر....

اعترافات علمای اهل سنت بر تواتر حدیث غدیر

حدیث غدیر نه تنها سندش صحیح است؛ بلکه بسیاری از بزرگان اهل سنت تواتر آن را پذیرفته اند که ما به نام چند تن از آنان اشاره می کنیم:

1. شمس الدین ذهبی (متوفای 748هـ-):

ذهبی دانشمند شهیر سنی و از ارکان علم رجال اهل سنت که او را پیشوای جرح و تعدیل نامیده اند، در موارد مختلف به تواتر حدیث غدیر اعتراف کرده است. وی در سیر اعلام النبلا که از معتبرترین کتاب های اهل سنت در علم رجال است، در ترجمه محمد بن جریر طبری صاحب تفسیر و تاریخ می نویسد محمد بن جریر طبری اسناد روایت غدیر خم را در چهار جلد جمع آوری کرده است که من قسمتی از آن را دیدم و از گستردگی روایات آن شگفت زده شدم و یقین کردم که این اتفاق افتاده است. (2)

و در تذکره الحفاظ و بازهم در ترجمه محمد بن جریر طبری می نویسد: من یک جلد از کتاب اسناد حدیث غدیر که ابن جریر نوشته بود را دیدم و از زیاد بودن اسناد آن گیج و مبهوت شدم. (3)

2. ابن کثیر دمشقی سلفی (متوفای 774هـ-):

که از شاگردان ذهبی به شمار می رود، به نقل از استادش می نویسد: ذهبی گفت: این

ص: 43

1- أحمد بن حنبل، أبو عبد الله الشیبانی (متوفای 241هـ-)، مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج 5، ص 419، ح 23609، ناشر: مؤسسه قرطبه - مصر

2- الذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز، سیر اعلام النبلاء، ج 14، ص 277، تحقیق: شعیب الأرنؤوط و محمد نعیم العرقسوسی، ناشر: مؤسسه الرساله - بیروت، الطبعة التاسعة، 1413 هـ-

3- الذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز، تذکره الحفاظ ج 2، ص 710، رقم: 728، ناشر: دار الکتب العلمیه -

حدیث به صورت متواتر نقل شده است و من یقین کردم که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) صادر شده است، اما جمله: «اللهم وال من والاه» نیز سندش قوی است. (1)

3. و شهاب الدین آلوسی (متوفای 1270هـ-):

صاحب روح المعانی که جایگاه ویژه ای در نزد وهابی ها دارد در تفسیرش می نویسد:

حدیث: «من كنت مولاه فعلى مولاه» متواتر است و به یقین سخن رسول خدا است؛ اما ادامه آن که رسول خدا فرمود: خدایا دوست بدار هر که علی را دوست دارد، نیز سندش قوی است.... (2)

4. ابن حجر عسقلانی (متوفای 852هـ-):

ابن حجر از دانشمندان معروف سنی که به همراه ذهبی یکی از دو رکن اساسی علم رجال اهل سنت به حساب می آید در شرح صحیح بخاری، بسیاری از سند های حدیث غدیر را صحیح و حسن می داند: حدیث: «من كنت مولاه فعلى مولاه» را، ترمذی و نسائی با سند صحیح نقل کرده اند، سند های بسیاری دارد که همه آن ها را ابن عقده در کتاب مستقلى جمع آورى کرده است و بسیاری از اسناد آن صحیح و یا حسن هستند. (3) و در تهذیب التهذیب که یکی از کتاب های معتبر رجالی اهل سنت به حساب می آید، می گوید که بیش از هفتاد صحابی، روایت غدیر را نقل کرده اند: ابن جریر حدیث غدیر را از طرق گوناگون در کتاب مستقلى از زبان بیش از هفتاد صحابی نقل کرده است. (4)

5. ابن حجر الهیثمی (متوفای 974هـ-):

ابن حجر هیثمی در کتاب الصواعق المحرقة که آن را علیه مذهب شیعه نگاشته است به کثرت اسناد حدیث غدیر اعتراف کرده و می گوید: در صحت حدیث غدیر شکی نیست؛ زیرا گروهی مانند: ترمذی، نسائی و احمد آن را با سند نقل کرده اند، اسناد این حدیث فراوان است و شانزده تن از اصحاب آن را روایت کرده اند و در نقلی که احمد دارد

ص: 44

1- ابن کثیر الدمشقی، أبو الفداء إسماعیل بن عمر القرشی، السیره النبویه، ج 4، ص 426 و البدایه والنهایه، ج 5، ص 214، ناشر: مکتبه المعارف - بیروت

2- الألوسی البغدادی، العلامة أبی الفضل شهاب الدین السید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی، ج 6، ص 195، ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت

3- ابن حجر عسقلانی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل الشافعی، فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج 7، ص 74، تحقیق: محب الدین الخطیب، ناشر: دار المعرفة - بیروت

4- ابن حجر عسقلانی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل الشافعی، تهذیب التهذیب، ج 7، ص 297، ناشر: دار الفکر - بیروت، الطبعة الأولى، 1404 - 1984

می گوید: سی نفر از اصحاب در زمان خلافت حضرت علی (علیه السلام) وقتی که ایشان از آنان در خواست گواهی بر شنیدن این حدیث از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نمود، شهادت دادند که آن را از پیامبر شنیده اند. بیشتر سندهای این حدیث صحیح و حسن است و سخن کسی که بر سند آن بخواهد ایراد می گیرد، ارزش توجه ندارد. (1)

6. جلال الدین سیوطی (متوفای 911ه-):

جلال الدین سیوطی، مفسر، ادیب و محدث مشهور اهل سنت از کسانی است که حدیث غدیر را از احادیث متواتر می داند. البته ما در کتاب هایی که از وی در اختیار داریم، چنین مطلبی را نیافتیم؛ ولی دو تن از بزرگان اهل سنت، این مطلب را از زبان وی نقل کرده اند که همین برای ما کفایت می کند.

راویان این حدیث مورد اعتماد هستند بلکه مؤلف (سیوطی) گفته است که این حدیث متواتر است. (2)

7. أبو حامد غزالی (متوفای 505ه-):

غزالی، دانشمند نامور و شهیر قرن ششم که ذهبی از او با عنوان اعجوبه زمان یاد می کند، درباره حدیث غدیر و پیمانی که خلیفه دوم در آن روز بست و تنها چند روز بعد از غدیر آن را به باد فراموشی سپرد، می نویسد: از خطبه های رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) خطبه غدیر خم است که همه مسلمانان بر متن آن اتفاق دارند. رسول خدا فرمود: هر کس من مولا و سرپرست او هستم، علی مولا و سرپرست او است. عمر پس از این فرمایش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) این گونه تبریک گفت: «تبریک، تبریک ای ابوالحسن، تو اکنون مولا و رهبر من و مولای دیگران هستی.»

این سخن عمر حکایت از تسلیم او در برابر فرمان پیامبر و امامت و رهبری علی (علیه السلام) و نشانه رضایتش از انتخاب علی (علیه السلام) به رهبری امت دارد؛ اما پس از گذشت آن روزها، خلیفه دوم تحت تأثیر هوای نفس و علاقه به ریاست و رهبری خودش قرار گرفت و استوانه خلافت را از مکان اصلی تغییر داد و با لشکر کشی ها، برافراشتن پرچم ها و گشودن

ص: 45

1- ابن حجر الهیثمی، أبو العباس أحمد بن محمد بن علی، الصواعق المحرقة علی أهل الرفض والضلال والزندقه، ج 1، ص 106-107، تحقیق: عبد الرحمن بن عبد الله التركي و کامل محمد الخراط، ناشر: مؤسسه الرساله - لبنان، الطبعة الأولى، 1417ه- - 1997م.
2- المناوی، الإمام الحافظ زین الدین عبد الرؤوف، التیسیر بشرح الجامع الصغیر، ج 2، ص 442، (متوفای 1031ه-)، ناشر: مکتبه الإمام الشافعی - الرياض، الطبعة: الثالثة، 1408ه- - 1988م

سرزمین های دیگر، راه امت را به اختلاف و بازگشت به دوران جاهلی هموار کرد و مصداق این آیه قرآن شد:

پس، آن [عهد] را پشتِ سرِ خود انداختند و در برابر آن، بهایی ناچیز به دست آوردند، و چه بد معامله ای کردند. (1)

و نمونه های بسیاری دیگر

معنای کلمه «ولی» در فرهنگ صدر اسلام

نوبت به این می رسد که معنای دقیق کلمه «ولی» و مشتقات آن از دیدگاه لغت مشخص شود.

تردیدی نیست که تمام لغت ها در حال تغییر و تحول هستند و معانی و کلمات در گذر زمان تغییر خواهند کرد؛ بنابراین ما اگر می خواهیم معنای دقیق کلام خدا و رسول او را بفهمیم باید به فرهنگ واژگان و فهم مردم همان زمان مراجعه کنیم. با مراجعه به کلمات و سخنان خلفای سه گانه و افراد نزدیک به آن ها در می یابیم که همه آن ها از کلمه «ولی» سرپرستی، اولویت به تصرف، امامت، حکومت و خلافت را فهمیده و در سخنرانی ها، گفتگوها و نوشته هایشان استفاده کرده اند. ما به چند نمونه اشاره می کنیم. بلاذری در انساب الأشراف، ابن قتیبه دینوری در عیون الأخبار، طبری و ابن کثیر در تاریخشان و بسیاری دیگر از بزرگان اهل سنت نقل کرده اند که وقتی ابوبکر به خلافت رسید، در نخستین سخنرانی خود را ولی مردم معرفی کرد:

* لَمَّا وُلِّيَ أَبُو بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ، خَطَبَ النَّاسَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: أَمَّا بَعْدُ، أَيُّهَا النَّاسُ فَقَدْ وُلِّيتُكُمْ وَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ.

و چون ابوبکر به خلافت رسید برای مردم سخنرانی کرد و پس از حمد و ثنای الهی گفت: ای مردم من رهبر شما شده ام؛ ولی بهترین شما نیستم. (2)

مسلم بن حجاج نیشابوری به نقل از خلیفه دوم می نویسد:

ص: 46

1- الغزالی، أبو حامد محمد بن محمد، سر العالمین و کشف ما فی الدارین، ج 1، ص 18، باب فی ترتیب الخلفاء والمملکه، تحقیق: محمد حسن محمد حسن إسماعیل و أحمد فرید المزیدی، ناشر: دار الکتب العلمیه - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، 1424هـ-2003م
2- البلاذری، أحمد بن یحیی بن جابر (متوفای 279هـ-) أنساب الأشراف، ج 1، ص 254؛ الدینوری، أبو محمد عبد الله بن مسلم ابن قتیبه (متوفای 276هـ-)، عیون الأخبار، ج 1، ص 34؛ الطبری، أبی جعفر محمد بن جریر (متوفای 310هـ-)، تاریخ الطبری، ص 237 - 238، ناشر: دار الکتب العلمیه - بیروت.

* فَلَمَّا تُوفِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا تَرَكْنَا صَدَقَةً. فَرَأَيْتُمَا كَاذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا...
ثُمَّ تُوفِّي أَبُو بَكْرٍ وَأَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَوَلِيُّ أَبِي بَكْرٍ فَرَأَيْتُمَانِي كَاذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا.

در این روایت خلیفه دوم تصریح می کند که ابوبکر خود را ولی و خلیفه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می دانست؛ ولی شما دو نفر (حضرت علی (علیه السلام) و عباس عمومی پیامبر) او را تکذیب کرده و وی را خیانت کار و... می دانستید، من نیز خودم را ولی و خلیفه رسول خدا می دانم و شما دو نفر مرا دروغگو خیانت کار و... می دانید. (1)

عبد الرزاق عن معمر عن الزهري عن مالك بن أوس بن الحدثان النصري... فلما قبض رسول الله (صلى الله عليه وآله) قال أبو بكر أنا ولي رسول الله (صلى الله عليه وآله) بعده أعمل فيه بما كان يعمل رسول الله (صلى الله عليه وآله) فيها ثم أقبل على علي والعباس فقال وأنتما تزعمان أنه فيها ظالم فاجر والله يعلم أنه فيها صادق بار تابع للحق ثم وليتها بعد أبي بكر سنتين من إمارتي فعملت فيها بما عمل رسول الله (صلى الله عليه وآله) وأبو بكر وأنتما تزعمان أنني فيها ظالم فاجر.

* عمر گفت: و چون رسول خدا از دنیا رفت ابوبکر گفت: من ولی و جانشین پیامبرم، و همانگونه که او رفتار کرد من نیز چنان خواهم رفتار کرد؛ سپس عمر به علی و عباس گفت: شما خیال می کردید که ابوبکر ظالم و فاجر است... سپس من بعد از ابوبکر دو سال حکومت کردم و روش رسول و ابوبکر را ادامه دادم... (2)

نکته مهم در این روایت این است که ابوبکر می گوید:

«أنا ولي رسول الله صلى الله عليه وآله بعده».

کلمه «بعده» مطلب را روشن تر و ما را بهتر به مقصود می رساند.

عمر بن الخطاب نیز در نخستین سخنرانی اش خود را «ولی» مسلمانان معرفی کرده است:

* خطب عمر بن الخطاب حين ولي فحمد الله وأثنى عليه وصلى على نبيه ثم قال: إني قد وليت عليكم....

عمر پس از به خلافت رسیدنش خطبه خواند و بعد از حمد و ثنای الهی گفت: من بر شما خلیفه شده ام... (3)

ص: 47

-
- 1- النيسابوري، مسلم بن الحجاج أبو الحسين القشيري (متوفى 261هـ-)، صحيح مسلم، ج3، ص 1378، ح 1757، كِتَابُ الْجِهَادِ وَالسَّيْرِ، بَابُ حُكْمِ الْفَيْءِ، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت
 - 2- ابن أبي شيبة الكوفي، أبو بكر عبد الله بن محمد (متوفى 235 هـ-)، الكتاب المصنف في الأحاديث والآثار، ج5، ص 469، ح 9772، تحقيق: كمال يوسف الحوت، ناشر: مكتبة الرشد - الرياض، الطبعة: الأولى، 1409هـ-
 - 3- البلاذري، أحمد بن يحيى، أنساب الأشراف، ج3، ص 412؛ الطبري، محمد بن جرير، تاريخ الطبري، ج2، ص 572، دار الكتب العلمية - بيروت.

و در آخرین لحظات عمرش آرزو می کرد که ایکاش فلانی و فلانی (ابا عبیده بن جراح و خالد بن ولید) بودند تا آن ها را به عنوان «ولی» بر مردم انتخاب می کردم.

حدثنا هارون بن معروف قال حدثنا ضميره بن ربيعة عن الشيباني عن أبي العجفاء قال قيل لعمر (رضي الله عنه) يا أمير المؤمنين لو عهدت قال: لو أدركت أبا عبیده بن الجراح لوليته... (1)

* لو أدركت أبا عبیده بن الجراح باقيا استخلفته ووليته... ولو أدركت خالد بن الوليد لوليته. (2)

* از زبان عائشه نیز نقل شده است که گفت:

لما ولی أبو بکر قال: قد علم قومی أن حرفتی لم تکن لتعجز عن مؤونه أهلی...

وقتی ابوبکر خلیفه شد گفت: به درستی قوم من می داند که شغل من به خاطر این نبوده که من از خرج خانواده ام عاجز بودم. (3)

* عبد الملک بن مروان روزی خطاب کرد و گفت:

ولیکم عمر بن الخطاب، وکان فظا غلیظا مضیقا علیکم فسمعتهم له.

ولی شما عمر بن خطاب تندخو و سخت دل و در تنگنا قرار دهنده بر شما بوده پس به او گوش می دادید. (4)

پس دیدیم که در منابع اهل سنت کلمه ((مولی)) و ((ولی)) از زبان خلفای آنها به معنی سرپرستی و رهبری جامعه به کار برده شده ولی زمانی که قرار است آن را برای امیرالمومنین علی (علیه السلام) به کار ببرند آن را به معنای دوست می گیرند و این خود از مظلومیت های مولا علی (علیه السلام) است.

ص: 48

-
- 1- النمیری البصری، ابوزید عمر بن شبة (متوفای 262هـ-)، تاریخ المدینه المنوره، ج2، ص61، رقم: 1496، تحقیق علی محمد دندل ویاسین سعد الدین بیان، ناشر: دار الکتب العلمیه - بیروت - 1417هـ--1996م
 - 2- الدینوری، عبد الله بن مسلم، الإمامه والسیاسه، ج1، ص25، تحقیق: خلیل المنصور، دار الکتب العلمیه - بیروت - 1418هـ- . لو کان سالم مولی حذیفه حیا لوليته. // ابن خلدون، عبد الرحمن بن محمد، مقدمه ابن خلدون، ج1، ص194، دار القلم - بیروت - 1984؛ أبی حیان الأندلسی، محمد بن یوسف، تفسیر البحر المحیط، ج4، ص314- بیروت، 1422هـ-
 - 3- الزهری، محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج3 ص185، دار صادر - بیروت
 - 4- ابن سیده المرسی، أبو الحسن علی بن إسماعیل (الوفاه: 458هـ-)، المحکم والمحیط الأعظم، ج1، ص514، دار النشر: دار الکتب العلمیه - بیروت - 2000م، الطبعة: الأولى، تحقیق: عبد الحمید هندای المسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین بن علی (متوفای 346هـ-) مروج الذهب، ج1، ص40192، دار النشر

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ

سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و کسانی که ایمان آورده اند همانها که نماز را بر پا می دارند، و در حال رکوع، زکات می دهند.

از منابع اهل سنت

الف.. «ابن ابی حاتم» متوفای 327 هجری ایشان در کتاب «تفسیر» خود می نویسد:

«انما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا قال: علی بن ابی طالب. (1)»

ب.. در کتاب «تفسیر طبری» که توسط مکتبه «ابن تیمیه» در قاهره چاپ شده است، آمده:

«إنما ولیکم الله» او می نویسد: «نزلت فی علی بن ابی طالب تصدق وهو راکع» (2)

بنابراین هیچ شک و شبهه ای نیست که شأن نزول این آیه در خصوص امیرالمؤمنین است. بیش از سی و پنج تن از مفسرین دیگر اهل سنت هم تصریح دارند که این آیه در حق امیرالمؤمنین نازل شده است.

در کتب «تفسیر طبری»، «تفسیر ابن ابی حاتم»، «تفسیر روح المعانی»، «تفسیر سمرقندی»، «تفسیر کشف البیان»، «تفسیر أسباب النزول»، «تفسیر سمعانی»، «تفسیر بغوی»، «تفسیر الکشاف» اثر «زمخشری» این حقیقت بیان شده است. همچنین در کتب تفسیری دیگر از جمله «تفسیر محرر الوجیز»، «تفسیر فخر رازی»، «تفسیر جامع الأحکام» اثر «قرطبی»، «تفسیر بیضاوی»، «تفسیر نسفی» این عبارت بیان شده است. در نتیجه اینکه ما از آیات قرآن و روایات اهل سنت هم نصب امام از طرف خدا را اثبات کردیم و هم امامت حضرت علی (علیه السلام) را بعد از نبی اکرم و این نیز دلیلی بر حقانیت مذهب شیعه است.

ص: 49

1- تفسیر القرآن، اسم المؤلف: عبد الرحمن بن محمد بن إدريس الرازی، دار النشر: المكتبة العصرية - صیدا، تحقیق: أسعد محمد الطیب، ج 4، ص 1162، ح 6549

2- جامع البیان عن تأویل آی القرآن، اسم المؤلف: محمد بن جریر بن یزید بن خالد الطبری أبو جعفر، دار النشر: دار الفکر - بیروت - 1405، ج 6، ص 289، باب المائده: (55) إنما ولیکم الله

فصل پنجم: پاسخ گویی به چند اشکال بنیادی (1)

بیعت اجباری امیرالمؤمنین

ادعای بعدی کسروی درباره بیعت اجباری امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) با ابوبکر که آن را دروغ پردازی شیعه می داند.

ما نمی دانیم جناب کسروی چگونه چنین ادعاهایی می کند و همیشه در رد واقعیات تاریخ می کوشیده و جالب است برای ادعاهای خود هیچ سند و مدرکی هم ارائه نمی دهد و همیشه در مقام منتقد و رد کننده واقعیات تاریخ بوده در صورتی که این واقعه در کتب اهل سنت با سند صحیح هم نقل شده:

اقرار ابوبکر به هجوم به خانه حضرت زهرا سلام الله علیها: (منابع اهل سنت)

ابن زنجویه در الأموال، ابن قتیبه دینوری در الإمامه والسیاسه، طبری در تاریخش، ابن عبد ربه در العقد الفرید، مسعودی در مروج الذهب، طبرانی در المعجم الكبير، مقدسی در الأحادیث المختاره، شمس الدین ذهبی در تاریخ الإسلام و... داستان اعتراف ابوبکر را با اندک اختلافی نقل کرده اند که متن آن را از کتاب الأموال ابن زنجویه، از دانشمندان قرن سوم اهل سنت نقل می کنیم:

عبد الرحمن بن عوف به هنگام بیماری ابوبکر به دیدارش رفت و پس از سلام و احوال پرسی، با او گفت و گوی کوتاهی داشت. ابوبکر به او چنین گفت: من در دوران زندگی بر سه چیزی که انجام داده ام تأسف می خورم، دوست داشتم که مرتکب نشده بودم، یکی از آن ها هجوم به خانه فاطمه زهرا (علیها السلام) بود دوست داشتم خانه فاطمه را هتک حرمت نمی کردم؛ اگر چه آن را برای جنگ بسته بودند... (1)

ص: 50

1- الخرسانی، أبو أحمد حمید بن مخلد بن قتیبه بن عبد الله المعروف بابن زنجویه (متوفای 251هـ-) الأموال، ج 1، ص 387؛ الدینوری، أبو محمد عبد الله بن مسلم ابن قتیبه (متوفای 276هـ-)، الإمامه والسیاسه، ج 1، ص 21، تحقیق: خلیل المنصور، ناشر: دار الکتب العلمیه - بیروت - 1418هـ - 1997م، با تحقیق شیری، ج 1، ص 36، و با تحقیق زینی، ج 1، ص 24؛ الطبری، محمد بن جریر (متوفای 310هـ-)، تاریخ الطبری، ج 2، ص 353، ناشر: دار الکتب العلمیه - بیروت؛ الأندلسی، احمد بن محمد بن عبد ربه (متوفای: 328هـ-)، العقد الفرید، ج 4، ص 254، ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت / لبنان، الطبعة: الثالثة، 1420هـ - 1999م؛ المسعودی، أبو الحسن علی بن الحسين بن علی (متوفای 346هـ-) مروج الذهب، ج 1، ص 290؛ الطبرانی، سلیمان بن أحمد بن ایوب أبو القاسم (متوفای 360هـ-)، المعجم الكبير، ج 1، ص 62، تحقیق: حمدی بن عبدالمجید السلفی، ناشر: مكتبة الزهراء - الموصل، الطبعة: الثانية، 1404هـ - 1983م؛ العاصمی المکی، عبد الملك بن حسین بن عبد الملك الشافعی (متوفای 1111هـ-)، سمط النجوم العوالی فی أنباء الأوائل والتوالی، ج 2، ص 465، تحقیق: عادل أحمد عبد الموجود - علی محمد معوض، ناشر: دار الکتب العلمیه - بیروت - 1419هـ - 1998م

اما دو روایت از کتب اهل سنت درباره اسناد هجوم به خانه حضرت علی (علیه السلام) :

1- امام جوینی (730 هـ-)

جوینی، استاد ذہبی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) این گونه روایت می کند: روزی پیامبر (صلی الله علیه و آله) نشسته بود حسن بن علی بر او وارد شد، دیدگان پیامبر (صلی الله علیه و آله) که بر حسن (علیه السلام) افتاد اشک آلود شد، سپس حسین بن علی (علیه السلام) بر آن حضرت وارد شد مجدداً پیامبر (صلی الله علیه و آله) گریست در پی آن دو فاطمه و علی (علیهما السلام) بر پیامبر وارد شدند اشک پیامبر (صلی الله علیه و آله) با دیدن آن دو نیز جاری شد وقتی از پیامبر علت گریه بر فاطمه (علیها السلام) را پرسیدند فرمود: زمانی که فاطمه (علیها السلام) را دیدم به یاد صحنه ای افتادم که پس از من برای او رخ خواهد داد، گویا می بینم ذلت وارد خانه او شده، حرمتش پایمال گشته، حقش غصب شده، از ارث خود ممنوع گشته، پهلوی او شکسته شده و فرزندی را که در رحم دارد سقط شده در حالی که پیوسته فریاد می زند: وا محمدا! ولی کسی به او پاسخ نمی دهد کمک می خواهد اما کسی به فریادش نمی رسد او اول کسی است که از خاندانم به من ملحق می شود و در حالی بر من وارد می شود که محزون، نالان و غمگین، حقش غصب شده و شهید شده است. و من در اینجا می گویم: خدایا لعنت کن هر که به او ظلم کرده، کیفر ده هر که حقش را غصب کرده، خوار کن هر که خوارش کرده و در دوزخ مخلد کن هر که به پهلویش زده تا فرزندش را سقط کرده و ملائکه آمین گویند. (1)

2- ابن ابی شیبہ (239 هـ)

وی که از اساتید محمد بن اسماعیل بخاری ((صاحب کتاب صحیح بخاری)) بوده، در کتاب المصنف می گوید: هنگامی که مردم با ابی بکر بیعت کردند علی (علیه السلام) و زبیر در خانه فاطمه (علیها السلام) به گفتگو و مشاوره می پرداختند و این مطلب به عمر بن خطاب رسید او به خانه فاطمه (علیها السلام) آمد و گفت ای دختر رسول خدا محبوب ترین فرد برای ما پدر تو است و بعد از پدر تو خود تو ولی سوگند به خدا این محبت مانع از آن نیست که اگر این افراد در خانه تو جمع شوند من دستور ندهم خانه را بر آنها بسوزانند .

ص: 51

این جمله را گفت و بیرون رفت حضرت فاطمه (علیها السلام) آمدند و خبر را به علی (علیه السلام) و زبیر دادند و فرمودند عمر نزد من آمد و سوگند یاد کرد که اگر اجتماع شما تکرار شود خانه را بر شماها بسوزاند به خدا سوگند! آنچه را که قسم خورده است انجام می دهد. (1)

آیا امیر مؤمنان علیه السلام با اختیار، با ابوبکر بیعت کردند؟

حضرت زهرا (علیها السلام) بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شش ماه زنده بودند بعد از آن که از دنیا رفت، شوهرش علی (علیه السلام) او را شبانه دفن کرد و به ابوبکر که حاکم اسلامی بود و معمولاً نماز بر میت را حاکم اسلامی می خواند، به او اعلام نکردند. در این شش ماه با ابوبکر بیعت نکردند. (2)

در اثبات الوصیه مسعودی آمده است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) را کشان کشان بردند به طرف ابوبکر و گفتند که باید بیعت کنی دست علی (علیه السلام) مشت بود و باز نبود تمام این ها جمع شدند تا مشت آن حضرت را باز کنند و در درون دست ابوبکر قرار دهند نتوانستند ابوبکر جلو آمد و دست خود را بر روی دست بسته امیر المؤمنین (علیه السلام) به عنوان بیعت کشید. (3)

نتیجه اینکه چنانچه در قبل و در مطالب بالا آوردیم دیدیم که اولاً هجوم به خانه وحی به دستور خلفا انجام شده و دوماً حضرت علی (علیه السلام) با زور برای بیعت به مسجد برده شدند.

ادعای دروغ بودن شهادت فرزند حضرت زهرا

اما ادعای بعدی نویسنده دروغ بودن شهادت فرزند حضرت زهرا (س) به نام محسن در هجوم به خانه ایشان

از منابع اهل سنت:

حاکم نیشابوری در کتاب المستدرک علی الصحیحین با تعلیق آقای ذهبی می گوید پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: فرزند سوم شما محسن است. (4) اما می خواهیم عبارات کسانی را مطرح بکنیم که تصریح به سبقت شدن حضرت محسن (علیه السلام) داشتند.

ص: 52

1- المصنف ج 8 ص 572

2- صحیح البخاری، ج 5، ص 82

3- إثبات الوصیه للمسعودی: 146، الشافی: 3 / 244، علم الیقین: 2 / 386 - 388. بیت الأحزان للمحدث القمی: 118،

4- المستدرک علی الصحیحین، اسم المؤلف: محمد بن عبدالله أبو عبدالله الحاکم النیسابوری الوفاة: 405 هـ، ج 3، ص 180.

1- شیخ محمد ابن علی الصبان در کتاب إصعاف الراغبین در حاشیه نور الأبصار شبلنجی می گوید:

فرزندان حضرت فاطمه (س) حسن، حسین و مُحسِن و یا مُحَسِّن با تشدید سین محسَن را مطرح می کند... که حضرت محسن سِقط شد. (1)

2- امام جمال الدین یوسف ابن حسن ابن عبد الهادی المقدسی، در کتاب الشجره النبویه فی نسب خیر البریه می گوید: درباره محسن بعضی ها گفتند سِقط شده بعضی ها می گویند در کودکی از دنیا رفت، درست این است که حضرت زهرا (علیها السلام) ایشان را در حالی که جنین بودند سِقط کردند. (2)

3- فاسی مکی نویسنده یکی از مشهورترین کتاب های تاریخ مکه است، ایشان فرزندان حضرت علی (علیه السلام) که از نسب آن ها کسی باقی نمانده محسن را نام می برد و می گوید: ((درج سقطاً)) سِقط شد. (3)

4- المحاسن المجتمعه صفوری نسخه خطی آن است در این کتاب می گوید:

اولاد فاطمه الحسن والحسین وزینب الکبری وزینب الصغری المکنه بأُم کلثوم. (4)

نتیجه اینکه علاوه بر اثبات وجود فرزندی به نام محسن برای حضرت زهرا (علیها السلام) اثبات شده است سِقط شدن حضرت محسن نیز درست است و مهم آنکه علاوه بر شیعیان در منابع اهل سنت هم از آن واقعه خبر آورده اند.

روایت مرگ جاهلی از دیدگاه کسروی

اما ادعای بعدی درباره روایت هرکس بمیرد و امام زمانش را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده:

کسروی مدعیست که شیعه این سخن را از روی گزافه گویی و تندروی گفته!! ما این روایت را از منابع اهل سنت می آوریم تا کسروی ها بدانند شیعه از پیش خود چیزی نیاورده است.

از منابع اهل سنت

قرطبی می گوید:

وقتی ابوبکر در حال احتضار بود وصیت کرد که امامت بعد از من دست عمر باشد، و هیچ کس هم نگفت که این کاری که شما می کنید واجب نیست و کسی اعتراض هم

ص: 53

1- اصعاب الراغبین، محمد بن علی الصبان، ص 93

2- الشجره النبویه فی نسب خیر البریه الإمام، جمال الدین یوسف ابن حسن ابن عبد الهادی المقدسی، ص 120

3- العقد الثمین فی تاریخ البلد الامین، فاسی مکی ج 6، ص 203

نکرد پس این دلالت می کند که واجب است. یعنی امامت رکنی از ارکان دین است. (1)

تمام بزرگان اهل سنت، امامت ابوبکر را از اصول دین می دانند که هر کس این رکن را قبول نداشته باشد کافر است و باید کشته شود.

ابن حجر عسقلانی و شمس الدین ذهبی از محمد بن جریر طبری در شرح حال او نقل می کنند:

من قال ان أبا بكر وعمر ليسا بامامي هدى يقتل يقتل

هر کس قبول نداشته باشد که ابوبکر و عمر دو امام هدایت گر هستند باید کشته شود باید کشته شود. (2)

در صحیح مسلم به نقل از نافع آمده:

عبدالله بن عمر به هنگام قضیه حره در زمان یزید بن معاویه نزد عبدالله بن مطیع رفت او گفت: برای ابو عبدالرحمن بالشی بگذارید، ابو عبدالرحمن گفت: من نزد تو نیامده ام که بنشینم بلکه به این دلیل نزدت آمده ام تا حدیثی که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شنیده ام را برایت روایت کنم. شنیدم رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمود: کسی که از اطاعت امیر سرپیچی کند در ملاقات خداوند در روز قیامت هیچ حجتی برای او نیست و هر کس در حالی بمیرد که با هیچ امام و کارگزاری بیعت نکرده است، به مرگ جاهلیت مرده. (3)

هر کس بمیرد و برگردن او بیعت با امامی نباشد، به مرگ جاهلی مرده است. (4)

* هر کس بدون امام بمیرد، به مرگ جاهلی مرده است. (5)

* هر کس بمیرد و اطاعت از امامی برگردن او واجب نباشد، به مرگ جاهلی مرده است. (6)

* هر کس بمیرد و امام جماعتی نداشته باشد، مرگ او مرگ جاهلی است. (7)

ص: 54

1- الجامع لأحكام القرآن (تفسیر القرطبی ج 1 ص 264)، اسم المؤلف: أبو عبدالله محمد بن أحمد الأنصاري القرطبي الوفاة: 671، دار النشر: دار الشعب - القاهرة

2- لسان الميزان ج 5 ص 101، اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي الوفاة: 852، دار النشر: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات - بيروت - 1406 - 1986، الطبعة: الثالثة، تحقيق: دائرة المعارف النظامية - الهند - تذكرة الحفاظ ج 2 ص 712،

اسم المؤلف: أبو عبدالله شمس الدين محمد الذهبي الوفاة: 748، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى

3- صحیح مسلم جلد سوم کتاب امارت باب 13 وجوب همراهی با جماعت مسلمانان در هنگام بروز فتنه ها

4- صحیح مسلم، مسلم النيسابوري، ج 3، ص 1478 و السنن الكبرى، البيهقي، ج 8، ص 156 و مجمع الزوائد، ج 5، ص 218 و مشكاة المصابيح، ج 2، ص 1088 و سلسلة الأحاديث الصحيحة، ج 2، ص 715

5- مسند احمد، احمد بن حنبل، ج 4، ص 96 و مجمع الزوائد، الهيثمي، ج 5، ص 218 و مسند الطيالسي، الطيالسي، ص 295 و الإحسان بترتيب صحيح ابن حبان ج 7، ص 49 و حلية الأولياء، ج 3، ص 22

6- مجمع الزوائد، الهيثمي، ج5، ص224 وكتاب السنه، ج2، ص489

7- المستدرک علی الصحیحین، ج1، ص150

® هر کس بمیرد و امام نداشته باشد، به مرگ جاهلی مرده است. (1)

® کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است. (2)

روایت از عبد الله بن عمر پسر خلیفه دوم در رابطه با یزید است افرادی از صحابه مهاجرین و انصار که ضد یزید در قضیه حره قیام کردند عبد الله بن عمر گفت: بر علیه یزید قیام نکنید چون از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که فرمودند: چنانچه کسی از طاعت امیر بیرون برود فردای قیامت بدون حجت محشور می شود و هر کس از دنیا برود و بر گردش بیعتی نباشد مرگش، مرگ جاهلی است. (3)

(این سخن در حالی گفته شده که همه میدانند یزید بن معاویه لعنت الله شارب الخمر و کسیست که میمون باز و سگ باز بوده و با مادر و خواهر خود زنا می کرده و قاتل فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و قاتل هفتصد نفر از مهاجرین و انصار در قضیه حره بوده و هم چنین خانه خدا را به دستور او به آتش کشیدند.)

اما یک روایت هم از کتب شیعه در این باب می آوریم:

از امام حسن عسکری (علیه السلام) سؤال شد درباره این روایت که از پدرانش نقل شده بود «زمین هیچ گاه از حجت خدا بر خلق تا روز قیامت خالی نخواهد بود و اگر کسی بمیرد و امام زمانش را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است» امام حسن عسکری (علیه السلام) فرمود این سخن حقیقت همان طور که روز حق است و از ایشان سؤال شد ای فرزند رسول خدا امام و حجت بعد از شما کیست؟ فرمود فرزندم محمد او امام و حجت بعد از من است هر کس بمیرد و او را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است (4).

نتیجه اینکه شناخت امام زمان برای هرکس از ضروریات دین اوست و این تفکر شیعه و سنی ندارد بلکه برای همه مسلمانان از ضروریات است پس این ادعای کسروی هم به لطف خدا با روایات شیعه و سنی دروغ از کار درآمد.

اعتقاد شیعیان درباره مقام امامت

خدا دوستی و پیروی ما را به زمینها و کوهها نشان داد ...

ص: 55

- 1- المعجم الكبير، الطبرانی، ج 10، ص 298 و المعجم الأوسط، ج 2، ص 317 و ج 4، ص 232 و مسند أبي يعلى، ج 6، ص 251 و کتاب السنه، ابن أبي عاصم، ج 2، ص 489 و مجمع الزوائد، الهیثمی، ج 5، ص 224-225.
- 2- تفتازانی، شرح مقاصد فی علم الکلام، ج 2، ص 275
- 3- صحیح مسلم ج 3 ص 1478 ح 1851
- 4- کمال الدین و تمام النعمه - الشیخ الصدوق - ص 409 - 410 و کفایه الأثر - الخزاز القمی - ص 296 و وسائل الشیعه (آل البیت) - الحر العاملی - ج 16 - ص 246 و مستدرک الوسائل - المیرزا النوری - ج 18 - ص 187

اول باید دانست قرآن کتابیست که خداوند آن را بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل فرمود و ایشان را مأمور به تفسیر قرآن برای مردم کرده است.

سوره مبارکه نحل آیه 44:

بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ

و بر تو نیز قرآن را نازل کردیم تا آنچه را که به سوی مردم نازل شده است تو برای آنها روشن سازی شاید تفکر کنند.

سوره مبارکه نحل آیه 64:

وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

ما این کتاب قرآن را بر تو نازل نکردیم مگر برای این که آنچه را در آن اختلاف کرده‌اند برای آنها روشن کنی و (این قرآن) مایه هدایت و رحمت است برای قومی که ایمان می آورند.

و اما بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) تفسیر و روشن کردن قرآن با امامان بعد از ایشان است چنانچه در قرآن آمده:

سوره مبارکه آل عمران آیه 7:

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ

اوست کسی که این کتاب [قرآن] را بر تو فرستاد پاره ای از آن آیات محکم [صریح و روشن] است آنها اساس کتابند و [پاره ای] دیگر متشابهاتند [که تاویل پذیرند] اما کسانی که در دل‌هایشان انحراف است برای فتنه جویی و طلب تاویل آن [به دلخواه خود] از متشابه آن پیروی می کنند با آنکه تاویلش را جز خدا و راسخون در دانش کسی نمی داند [آنان که] می گویند ما بدان ایمان آوردیم همه [چه محکم و چه متشابه] از جانب پروردگار ماست و جز خردمندان کسی متذکر نمی شود.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند :

روزی حضرت علی (علیه السلام) در مسجد فرمودند: آنچه می خواهید از من سوال کنید پیش از آنکه مرا نیابید درباره قرآن سوال کنید زیرا در قرآن علوم اولین و آخرین میباشد و جای ایرادی برای کسی باقی نگذاشته و تاویل آن را غیر خدا و راسخون در علم کسی دیگر نمی داند راسخون در یک نفر خلاصه نمی شود رسول خدا (صلی الله علیه و آله) یکی از ایشان است که

خداوند آنچه را به او تعلیم نموده او نیز به من آموخته، سپس تا روز قیامت پیوسته در اولاد او خواهد بود. (1)

حال که فهمیدیم طبق آیات و روایات تفسیر و منظور قرآن را پیامبر و امامان باید بیان کنند، به آیه زیر توجه کنید.

آیه 72 سوره مبارکه احزاب :

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا

ما امانت الهی [ولایت] را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم پس ، از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند ولی انسان آن را برداشت به درستیکه او ستمگری نادان بود

امام صادق علیه السلام فرمودند:

خداوند ارواح را دوهزار سال قبل از بدن‌ها و والاترین روح‌ها را که متعلق به حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) ، علی (علیه السلام) ، فاطمه (س) ، حسن (علیه السلام) ، حسین (علیه السلام) و دیگر امامان بعد از ایشان بود را آفرید سپس ولایت آنان را بر آسمانها، زمین و کوهها عرضه داشت و نور تابناک آنان بر همه جا سایه انداخت آنگاه خداوند به آسمانها، زمین و کوهها فرمود: این افراد دوستان و حجت‌های من بر آفریده‌هایم هستند، ایشان امامان و پیشوایان بندگانم می باشند، آفریده‌ای محبوبتر از ایشان نیافریده‌ام. پس ولایت ایشان نزد آفریده‌های من امانت می باشد. (2)

پس دیدیم که عرضه مقام امامت و قبول آن بر تمامی عالم چیز است که شیعیان از خود نگفته بلکه قرآنی و روایی بوده است.

عرضه شدن اعمال انسانها به 14 معصوم

سوره مبارکه توبه آیه 105 :

وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ

ص: 57

1- ترجمه البرهان فی تفسیر القرآن -سید هاشم بحرانی ترجمه شیخ عبدالله صالحی نجف آبادی انتشارات ذوی القربی ج 8 ص 432

2- ترجمه البرهان فی تفسیر القرآن -سید هاشم بحرانی ترجمه شیخ عبدالله صالحی نجف آبادی انتشارات ذوی القربی ج 7 ص 554

بگو عمل کنید خداوند و فرستاده او (پیامبر) و مؤمنان، (امامان) اعمال شما را می بینند و به زودی به سوی دانای نهان و آشکار بازگردانده می شوید و شما را به آنچه عمل می کردید خبر می دهد.

فضل از محضر امام کاظم (علیه السلام) در باره آیه «فَسَدَّ بَصِيرَی اللّٰهَ عَمَلْکُمْ وَ رَسُوْلُهُ وَ الْمُؤْمِنُوْنَ» نقل کرده که درباره این آیه حضرت فرمودند: ما ائمه (علیهم السلام) همان مومنان مورد نظر آیه هستیم. (1)

سپس کسروی در آخرش می گوید: اینگونه سخنان بسیاری که جز لاف زدن و گزافه گفتن شمرده نشود، و گوینده اش بی گمان بی دین و خداناشناس می بود و ما نمی دانیم اینها را که گفته است و آیا راستست و یا دروغ و ساخته میباشد. ما به این حدس و گمانهای کسروی از قرآن چنین پاسخ می دهیم:

سوره مبارکه انعام آیه 116:

وَ اِنْ تُطِغْ اَكْثَرُ مَنْ فِی الْاَرْضِ یضِلُّوْكَ عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ اِنْ یَتَّبِعُوْنَ اِلَّا الظَّنَّ وَ اِنْ هُمْ اِلَّا یخْرُصُوْنَ

و اگر از بیشتر کسانی که در روی زمین هستند اطاعت کنی، تو را از راه خدا گمراه می کنند؛ (زیرا) آنها تنها از گمان پیروی می نمایند، و تخمین و حدس (واهی) می زنند.

بله تا اینجا دیدید که احمد کسروی شبها و حدسهایی ضد اسلام شیعی گفته که همش واهی و ساخته ذهن بی مطالعه و یا مغرض او بوده و تمام سخنانی که شیعه اعتقاد دارد از قرآن و روایات قابل استنباط است.

شیعه خود را فرقه ناجیه می داند

ابتدا باید بدانیم که فرقه ناجیه چیست؟

در روایات شیعه و اهل سنت آمده پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: بعد از من امت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم می شوند که یک فرقه آن بهشتی و بقیه هفتاد و دو فرقه جهنمی هستند.

روایت از اهل سنت:

ابن ماجه روایت کرده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود قسم به خدایی که جان من به قبضه او است امت من به هفتاد و چند فرقه متفرق می شوند، یک فرقه در بهشت هستند و هفتاد و دو فرقه در آتش. (2)

ص: 58

1- بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد - ابوجعفر محمد بن حسن بن فروخ الصفار ترجمه محمد فرمودی انتشارات پیام مقدس ج 2 ص 365 باب 5 ح 5

2- سنن ابن ماجه - ج 2 - ص 1322 - حدیث 3992

ابی عقیل گوید ما در محضر حضرت علی (علیه السلام) بودیم حضرت فرمودند: این امت به هفتاد و سه فرقه تبدیل خواهند شد قسم به آنکه جانم در دست اوست همه آن فرقه ها گمراهند مگر آنکه مرا پیروی کند و از شیعیان من باشد. (1)

اینکه امت اسلامی به هفتاد و سه فرقه تقسیم میشوند روایتی متواتر نزد شیعه و اهل سنت است ولی اینکه آن فرقه نجات یافته چه کسی است، هر فرقه ای ادعای آن را دارد و تمام این فرق ادعای نجات یافته بودن را دارند و تشخیص آن به عهده هر شخصی است که بدون هیچ تعصب و بی منطقی به دنبال آن در مذاهب تحقیق کند و آن فرقه نجات یافته را پیدا و بدان پایبند باشد ان شاء الله.

اسماعیل را امام صادق (علیه السلام) امام گردانیده بودند!!!

این شبهه هم ادعای جالیبست که کسروی آورده و خواسته با این سخن علم غیب امام را دروغ پندارد که این با روایات و عقل در تناقض است که امام معصوم از خود امام بعدی را تعیین کند و با یک حادثه امام عوض شود! در اینباره روایاتی می آوریم که امامانی که از جانب خداوند تعیین شده بودند به پیامبر (صلی الله علیه و آله) ابلاغ شده اند و عوض شدن ندارند.

روایت از اهل سنت

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود بعد از من 12 تا امیر می آیند، و فرمود همه این 12 تا امام یا 12 تا خلیفه از قریش هستند. (2)

روایت از شیعه

خداوند متعال در سفر آسمانی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نام دوازده امام از جمله امام کاظم (علیه السلام) را به عنوان انسانهای نورانی، معصوم و جانشینان بر حق رسول خدا (صلی الله علیه و آله) معرفی نمود.

امیر مؤمنان (علیه السلام) می فرماید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: هنگامی که مرا به آسمان سیر دادند، پروردگرم به من وحی کرد ای محمد همانا به زمین نظر کردم و تو را از آن برگزیدم و پیامبر قرار دادم سپس دوباره نظری افکندم و علی را انتخاب کردم و او را وصی

ص: 59

1- امالی شیخ مفید - ترجمه طه طرزی نشر آدینه سبز چاپ اول ص 255 مجلس 24

2- الجامع الصحیح المختصر، ج 6، ص 2640، روایت 6796، اسم المؤلف: محمد بن إسماعیل أبو عبدالله البخاری الجعفی الوفاه: 256، دار النشر: دار ابن کثیر، الیمامه - بیروت - 1407 - 1987، الطبعة: الثالثة، تحقیق: د. مصطفی دیب البغا

و خلیفه توفیق دادم و فاطمه و حسن و حسین را از نور شما دو نفر آفریدم سپس ولایت آنها [امیر مؤمنان و حضرت فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین علیهم السلام] را به فرشتگان عرضه داشتم، هر کس پذیرفت نزد من از مقربین است. ای محمد اگر بنده ای به قدری مرا عبادت کند که مانند پوست و مشکی خشکیده و پوسیده شود سپس در حالی که منکر ولایت آنان باشد مرا ملاقات کند، من او را در بهشتم جا ندهم و زیر عرشم سایه نبخشم. ای محمد آیا دوست داری آنها را ببینی؟ عرض کردم آری پروردگارا خدای عز و جل فرمود: سر بلند کن سر بلند کردم و انوار علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و قائم را دیدم که قائم در وسط آنها مانند ستاره درخشان بود عرض کردم پروردگارا اینها کیانند؟ فرمود امامان بعد از تو هستند. (1)

و روایتی مهم که نزد شیعه اعتبار خاص دارد حدیث لوح است.

راوی حدیث لوح صحابی گرانقدر جناب جابر بن عبد الله انصاری است او می گوید: بعد از ولادت امام حسین (علیه السلام) برای عرض تبریک نزد فاطمه (علیها السلام) رفتم در این هنگام لوح سبز رنگی در دست او دیدم که همانند خورشید درخشان بود گفتم: ای دختر پیامبر، این لوح چیست؟ فرمود: لوحی است که خدای متعال آن را به پدرم هدیه داد و در آن نام علی، حسن و حسین: و اسامی اوصیاء از فرزندانم از جمله امام کاظم (علیه السلام) نوشته شده است. پدرم نیز آن را به عنوان مژدگانی به من عطا فرمود.

ابی بصیر از حضرت صادق (علیه السلام) نقل کرده که فرمودند: پدرم به جابر بن عبدالله انصاری فرمود: من با تو کاری دارم، چه موقع برای تو آسانتر است که در خلوت، از آن موضوع سوال کنم؟ جابر عرض کرد: هر زمان شما دوست داشته باشید، بالاخره یکی از روزها، با جابر تنها نشست و به وی فرمود: ای جابر، به من گزارش بده از آن لوحی که در دست مادرم فاطمه (علیها السلام)، دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دیدی و از آنچه مادرم به تو خبر داد از نوشته های آن لوح سپس جابر گفت: خدا را شاهد می گیرم که من نزد مادرت فاطمه (علیها السلام) شرفیاب شدم در زمان حیات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و ولادت حسین (علیه السلام) را به او تهنیت گفتم، آنگاه در دست آن حضرت لوح سبزی دیدم که پنداشتم از زمرد است و در آن نوشته ای سفید دیدم همچون رنگ خورشید سپس به حضرت زهرا (علیها السلام) عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت ای دختر رسول الله، این لوح چیست؟ او فرمود: این لوحی است که خدا به رسولش اهداء

ص: 60

1- کمال الدین و تمام النعمه، الصدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین (متوفای 381ه-)، ص 252 الی 253، ناشر: اسلامیه - تهران، الطبعة الثانیة، 1395 ه-

نموده، در این لوح، نام پدرم و همسر و دو پسر و اوصیاء از فرزندانم نوشته شده، و پدرم آن را به من عطا فرموده تا بدان بشارت و نویدم دهد. جابر گفت: سپس مادرت فاطمه (علیها السلام)، درود بر او، آن لوح را به من عطا فرمود، من آن را خواندم و از روی آن نوشتم، پدرم (حضرت باقر (علیه السلام)) به جابر فرمود: آیا می توانی آن نسخه را به من ارائه دهی؟ گفت: بله، پس پدرم برخاسته و با جابر، به منزل او رفت. جابر صحیفه ای از ورق آورد. پدرم فرمود: ای جابر، تو در صحیفه ای که نوشته ای بنگر، تا من بر تو بازخوانم، جابر در نسخه اش نگاه کرد و پدرم آن را خواند، حتی یک حرفش با حرف دیگر اختلافی نداشت سپس جابر گفت: خدا را گواه می گیرم که من دیدم در آن لوح، این گونه نوشته شده بود: به نام خداوند بخشنده ی مهربان این نامه از سوی خداوند عزیز حکیم است برای محمد، نبی و نور و سفیر و حجاب و راهنمای او، که جبرئیل از نزد پروردگار جهان ها، بر او فرود می آید. ای محمد، اسماء مرا بزرگ شمار و نعمت عظیم (نبوت) را شکر کن و سایر نعمهای مرا انکار مکن، به درستی که من خدایی هستم که معبود به حقی جز من نیست، شکننده ی جباران و پیروز کننده ی ستمدیدگان و جزا دهنده ی قیامت هستم، به درستی که من هستم خدائی که معبود بحقی جز من نیست، پس هر که امیدمند باشد به غیر فضل من، یا بترسد از غیر عدالت من، او را به عذابی دچار سازم که هیچ یک از جهانیان را آنگونه عذاب نکرده باشم پس فقط مرا عبادت کن و تنها بر من توکل داشته باش، من هیچ پیامبری رامبعوث نساختم که روزگارش کامل و دوراننش سپری گردد، مگر آنکه برای او، جانشینی قرار دادم. من تو را برتری بخشیدم بر همه ی انبیاء و جانشینان تو را برتری دادم بر سایر اوصیاء، و به دو فرزندت حسن و حسین علیهما السلام گرامیت داشتم، «حسن» علیه السلام را بعد از دوران پدرش، کان دانش خویش قرار دادم و «حسین»⁷ را خزانه دار وحی خود نمودم و او را به شهادت، گرامی داشتم و کارش را سعادت‌مندان به فرجام رساندم، پس او برترین شهیدان بوده و از همه ی آنها، درجه اش بالاتر است، که کلمه تامه خود را با او و برهان رسایم را نزد وی قرار دادم، به سبب عترت او (یعنی به ولایت و اقرار به امامت آنان) ثواب و کیفر می دهم که اول آنها علی علیه السلام سرور عبادت پیشه گان و زینت اولیاء پیشین من است، و پسرش که شبیه جد محمودش می باشد، «محمد» علیه السلام شکافنده ی دانش و کان حکمت من است. به زودی تردیدکنندگان درباره ی «جعفر» علیه السلام هلاک گردند، هر که او را رد کند مراد کرده است، سخن راستین و حکم ثابت من است که مقام جعفر علیه السلام را گرامی دارم و او را به شیعیان و یاوران و دوستدارانش، شادمان سازم. بعد از وی، «موسی» علیه السلام است که فتنه ای سخت و تاریک و گمراه کننده برپا شود، زیرا رشته ی فرض من از هم نگسلد و حجت‌م پنهان نگردد و به درستی که اولیاء من با جامی سرشار، سیراب

شوند. هر کس یکی از آنان را انکار کند نعمت مرا منکر شده و هر که آیه ای از کتابم را تغییر دهد، بر من افتراء بسته است. وای بر افتراءزندگان و انکار کنندگان - پس از سپری شدن دوران بنده و دوست و برگزیده ام موسی - نسبت به علی علیه السلام که دوست و یاور من بوده و کسی است که بارهای سنگین نبوت را بر دوش او نهاده و به انجام آنها امتحانش کنم، او را عفریتی گردنکش (مأمون) به قتل می رساند و در شهری (طوس) که بنده ی شایسته (ذوالقرنین) بنیاد نهاده، در کنار بدترین مخلوقم (هارون) دفن می شود. سخن راستین و فرمان ثابت من است که او را خشنود می سازم به «محمد» علیه السلام، فرزندش و جانشین بعد از وی و وارث دانشش، پس او کان دانش و جایگاه راز و حجت بر خلق من است، هیچ بنده ای به او نگرود مگر آنکه بهشت را جایگاهش قرار دهم و شفاعت او را درباره ی هفتاد نفر از اهل بیتش بپذیرم که همگی مستوجب آتش جهنم اند و به فرجام سعادت‌مندان رسام کار فرزندش «علی» علیه السلام را که ولی و یاور من و گواه در بین خلق من و امین بر وحی من است. از او به وجود آورم «حسن» علیه السلام را که دعوت کننده به سوی من و خزانه دار دانش من است و این سلسله را کامل گردانم به فرزندش «م ح م د» که رحمت برای جهان ها است، برای او است کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب، در زمان (امامت) او، دوستانم دچار ذلت می گردند و سرهایشان به هدیه فرستاده می شود، به مانند سرهای ترک و دیلم، پس کشته می شوند و بدنهایشان را می سوزانند و ترسان و بیمناک و هراسان می باشند، زمین به خونهایشان رنگین می شود و ناله و وای در بین زنهایشان آشکار می گردد، به راستی که آنان دوستان واقعی من هستند، به سبب آنها هر فتنه ای سخت و تاریک و وحشتزائی را فروشانم و به وسیله ی ایشان شبها گمراه کننده را بزدایم و دشواریها و بلاهای چون زنجیرهای گران را بردارم، بر آنان باد رحمتها و دروذهائی از پروردگارشان، و ایشانند هدایت یافتگان.

عبدالرحمن فرزند سالم از ابوبصیر نقل کرد که می گفت: اگر در تمام دوران زندگی ات، غیر از این حدیث نشنیده باشی، برایت کافی است، پس آن را مصون و پوشیده دار، مگر از اهلش. (1)

صفوان جمال گوید: منصور بن حازم به امام صادق (علیه السلام) گفت: پدر و مادرم قربانت، هر صبح و شام مرگ به سراغ انسانها می آید، اگر چنین پیشامدی شد، امام بعد از شما کیست؟

ص: 62

1- الکافی، الکلینی الرازی، أبو جعفر محمد بن یعقوب بن إسحاق (متوفای 328 هـ-)، ج 1 ص 527-528، ناشر: اسلامیه، تهران، الطبعة الثانية، 1362 هـ. ش

امام صادق (علیه السلام) دست به شانه راست ابو الحسن امام کاظم (علیه السلام) زد و فرمود: اگر چنین شد او امام شماسست، ابوالحسن در آن زمان پنج ساله بود. (1)

همان گونه که ملاحظه نمودید موارد فوق بخشی از روایاتی بود که در کنار نام مبارک سایر امامان معصوم (علیهم السلام)، نام امام هفتم حضرت موسی بن جعفر (علیهما السلام) نیز ذکر شده بود پس امام صادق (علیه السلام) کسی غیر از امام موسی کاظم (علیه السلام) را نامزد امامت نکرده‌اند و این ادعای پوچ است.

چرا امام رضا (علیه السلام) ولیعهدی خلیفه عباسی را پذیرفتند

حسین بن ابراهیم ناتانه (رضی الله عنه) از ابوالصّلت هروری روایت کرده که مأمون به حضرت رضا (علیه السلام) گفت: ای فرزند رسول خدا من خیلی خوب از مقام علمی و فضل و بی اعتنایی شما به دنیا و پارسایی شما و ترس از خدا و ورع و عبادتتان شناخت دارم و شما را برای خلافت سزاوارتر از خویش تشخیص دادم.

حضرت فرمودند: (به بندگی پروردگار خود افتخار می کنم و با زهد و بی رغبتی به دنیا نجات و خلاصی خود از شرّ دنیا را خواهانم و با ورع و دوری از محرّمات الهی امیدوارم که به سعادت برسم و به بهره های خداوندی و درجات قرب به درگاه او نائل شوم و با تواضع و فروتنی در این دنیا آرزوی مقام بلند را نزد پروردگار خود دارم).

مأمون گفت: من در نظر دارم خود را از خلافت خلع کنم و این مقام را به شما بسپارم و با شما بیعت کنم.

حضرت در پاسخ او فرمودند: اگر این خلافت از آن توست پس خدا برای تو قرار داده و جائز نیست که لباس و خلعتی را که خداوند به قامت تو پوشانیده از تن بیرون کنی و بر غیر خود بپوشانی و به دیگری واگذار نمائی و اگر این مقام از آن تو نیست پس حق اینکه چیزی را که از تو نیست به من واگذاری نداری مأمون گفت: ای فرزند پیغمبر ناچاری از اینکه این پیشنهاد را بپذیری و این فرمان را قبول کنی.

حضرت فرمودند: این امر را از روی میل و رغبت هیچگاه نمیپذیرم و پی در پی مأمون در این موضوع تا چند روز اصرار میورزید و پافشاری مینمود تا بالاخره از آن ناامید گشت ناچار به حضرت پیشنهاد کرد که اکنون که خلافت را نمیپذیری و حاضر نمی شوی که من به عنوان خلافت با تو بیعت کنم پس ناچار ولیعهدی مرا باید قبول کنی تا خلافت پس از من از آن تو باشد حضرت فرمودند: به خدا سوگند پدرم از نیاکان گرامی اش از امیرالمومنین علی (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای من حدیث کرد که من در زمان حیات تو

ص: 63

مسموم می شوم و از دنیا می روم و مظلوم کشته می شوم در حالی که فرشتگان آسمان و زمین بر من گریه می کنند و در سرزمین غربت کنار هارون الرشید مدفون می گردم.

مأمون گریه افتاد سپس پرسید ای فرزند رسول خدا چه کسی تو را می کشد؟ و تا من زنده هستم چه کسی قدرت یا جرأت بدی کردن به تو را خواهد داشت؟

حضرت فرمودند: من اگر بخواهم قاتل خود را معرفی کنم، می کنم و می گویم که چه کسی مرا خواهد کشت.

مأمون گفت: ای فرزند رسول خدا با این گفتار می خواهی خود را آسوده کنی و ولایت عهدی مرا نپذیری تا مردمان بگویند علی ابن موسی چقدر زاهد و بی رغبت به ریاست دنیا است؟

حضرت فرمودند: به خدا سوگند از روزی که خدای عزوجل مرا آفریده تاکنون دروغ نگفته ام و دنیا را برای رسیدن به دنیا نبوده که رها کرده و کنار گذاشتم و من خوب می دانم تو چه می خواهی. مأمون پرسید: چه می خواهم؟

امام فرمودند: اگر حقیقت را بگویم در امانم؟ مأمون گفت شما در امانی. حضرت فرمودند: تو نظرت اینست که مردم بگویند علی ابن موسی به دنیا و ریاست بی رغبت نیست بلکه این دنیا است که به او بی رغبت است مگر نمی بینید چگونه با حرص و طمع ولایت عهدی را پذیرفت تا به خلافت نائل آید.

مأمون از این سخن برآشفت و گفت: تو مرتب با من طوری رفتار می کنی که من از آن خوشم نمی آید و گویا از قدرت و شوکت من باکی نداری و خود را ایمن می دانی. به خدا سوگند باید ولایت عهدی را به اختیار خویش بپذیری وگرنه تو را به آن مجبور می کنم پس اگر قبول کردی که چه بهتر و اگر مخالفت کردی گردنت را می زنم.

حضرت فرمودند: خداوند مرا از اینکه خود را به هلاکت بیندازم نهی فرموده، اگر امر بدین منوال است هرکار که به نظرت رسیده انجام ده، و من آن را میپذیرم به شرط آنکه در عزل و نصب احدی دخالت نکنم و رسمی را تغییر ندهم و سنتی را نشکنم و از دور تو را راهنمایی کنم و ناظر باشم. پس مأمون این شرط را پذیرفت و امام را با این وضع ولیعهد خویش قرار داد ولی حضرت از آن کراهت داشتند. (1)

نکته ای که شاید عجیب و جالب باشد، بودن امام رضا (علیه السلام) در مدینه منوره است.. مأمون به خوبی می داند که ائمه (علیهم السلام) علوم شان به معدن وحی مرتبط است و اینها در نشر معارف اسلامی، اگر فرصتی پیدا کنند مانند جد بزرگوارشان امام صادق (علیه السلام) یک دانشگاه

ص: 64

1- عیون اخبار الرضا شیخ صدوق (ره)- ترجمه و تحقیق محمدرحمتی شهرضا انتشارات پیام علمدار ج 2 ص 145 باب 40 سبب پذیرش ولایتعهدی مأمون از سوی حضرت رضا علیه السلام

بزرگ تر از دوران امام صادق (علیه السلام) در مدینه تشکیل می دهد و هزاران شاگرد در این مکتب و دانشگاه تربیت می کند. لذا مأمون امام رضا (علیه السلام) را به درون حکومت و داخل کاخ سلطنتی آورد تا آن تحرک فرهنگی امام رضا (علیه السلام) محدود شود و ارتباط علمی و فرهنگی شیعیان و غیر شیعیان با امام رضا (علیه السلام) تحت کنترل و مراقبت خود مأمون باشد و رفت و آمدها و نشست و برخاست ها با امام رضا (علیه السلام) کاملاً تحت کنترل خود مأمون باشد.

دیدیم در این روایت امام رضا (علیه السلام) چرا و چگونه به ولایتعهدی حاکم عباسی تن دادند.

ص: 65

فصل ششم: پاسخ به شبهات در مورد امام زمان (عج)

امام حسن عسکری فرزندی نداشته است

ادعای بعدی اینکه بعد از شهادت امام حسن عسکری (علیه السلام) شیعه داستان شگفتی از فرزند ایشان نقل می کند در صورتی که ایشان را فرزندی نبوده!!!

چون پس از شهادت امام حسن عسکری (علیه السلام) آثار حمل در هیچ یک از اهل خانه امام حسن عسکری (علیه السلام) هویدا نبود به عبارت دیگر، آشکار نبودن آثار حمل در هیچ یک از همسران امام حسن عسکری (علیه السلام) دلیل عدم ولادت امام زمان ارواحنا فداه عنوان شده است !!

ابتدا باید دانست عسکر معرب «لشکر» است یعنی لفظ لشکر وقتی وارد فرهنگ و زبان عربی شد آن را تبدیل به عسکر کردند و تمام معانی که در زبان عربی برای آن بیان کردند مانند انبوه جمعیت، اجتماع افراد، محل اجتماع و زیادی از هر چیز در حقیقت برگرفته از همین ریشه فارسی است چنان که در زبان فارسی نیز برای لشکر یا عسکر غیر از معنای سپاه و نیروی منظم و معین از نظامیان معنای دیگری نقل نکرده اند. البته در برخی منابع از شهری در خوزستان به نام لشکر و یا عسکر مکرم نیز نام می برند بنابراین نه در زبان عربی عسکر به معنای عقیم و نازا آمده و نه در زبان فارسی

لقب عسکری هم برای امام یازدهم و هم برای امام دهم (علیه السلام) به کار رفته و به آن دو جناب عسکرین می گفتند پس اگر لقب عسکری برای افراد نازا باشد باید امام هادی (علیه السلام) را نیز عقیم بدانیم در حالی که با اعتراف به وجود امام حسن عسکری (علیه السلام) عقیم بودن امام هادی (علیه السلام) معنا ندارد و تردیدی نیست که امام دهم صاحب چند فرزند بود. بر این اساس این استدلال از اساس باطل است. و در ادامه اینکه:

اولاً ولادت حضرت مهدی (عج) حدود پنج سال قبل از شهادت پدرشان حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) بوده است نه پس از شهادت آن بزرگوار.

دوماً عدم ولادت امام عصر (عج) به دلیل عدم آشکار شدن آثار بارداری در مادر ایشان مطرح شده و این استدلال با دو مسئله نقض میشود و آن را باید از الطاف الهی دانست :

اول ولادت حضرت موسی علیه السلام.

دوم ولادت حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) .

زیرا برابر با منابع اهل سنت، نه در مادر حضرت موسی (علیه السلام) و نه در مادر حضرت رسول 9 آثار بارداری آشکار نبوده است. و حضرت موسی (علیه السلام) در سالی که فرعونیان در آن نوزادان پسر را می کشتند متولد گشت و فرعون مأمورانی برای این کار گماشته بود هر زنی که وضع حمل میکرد اسمش را (در لیست خود) داشتند هنگام ولادت فرزندش فقط زنان قبطی (از طرف فرعون) به او در ولادت فرزندش کمک میکردند پس اگر زن نوزاد دختری به دنیا میآورد او را رها کرده و میرفتند ولی اگر نوزاد پسری به دنیا میآورد مأموران ذبح نوزادان وارد خانه میشدند در حالیکه در دستانشان خنجرهای برنده و تیز بود، نوزاد را میکشیدند آنگاه که مادر موسی علیه السلام به او باردار شد، آثار حاملگی و بارداری مانند دیگر زنان در وی ظاهر نشد و هیچ یک از دایه های مأمور از طرف فرعون متوجه بارداری او نشد. (1)

بنابر روایت فوق، ولادت حضرت مهدی ارواحنا فداه از دو جهت شبیه ولادت حضرت موسی علیه السلام بوده است:

اول: ترس کشته شدن ایشان توسط حاکمان ظالم وقت

دوم: عدم آشکار شدن آثار بارداری در مادر بزرگوار ایشان در طول مدت بارداری.

حتی در منابع شیعه هم آمده که حکیمه خاتون (س) عمه امام حسن عسکری (علیه السلام) در شبی که مادر امام زمان (عج) قرار بود وضع حمل کنند ایشان در دلشان دچار تردید بودند که نرجس خاتون (س) شباهتی به زنان دیگر برای زایمان ندارد ولی امام حسن عسکری (علیه السلام) از تردید ایشان مطلع شدند و فرمودند عمه کمی صبر کن وقوع این امر نزدیک است. (2)

ص: 67

1- ابن کثیر الدمشقی، ابوالفداء إسماعیل بن عمر القرشی (متوفای 774 هـ)، تفسیر القرآن العظیم، ج 6، ص 221 و 222 المحقق: سامی

بن محمد سلامه، الناشر: دار طیبہ للنشر و التوزیع، الطبعة: الثانية 1420 هـ - 1999 م

2- کتاب کمال الدین و تمام النعمه شیخ صدوق ج 2 ص 143 باب 42 روایات میلاد قائم (عج) انتشارات مسجد مقدس جمکران

اما تولد امام زمان (عج) در منابع اهل سنت :

1- شمس الدین الذهبی (متوفای 748هـ-)

شمس الدین ذهبی، دانشمند برتر علم تراجم و رجال اهل سنت، در چند کتاب خود به ولادت آن حضرت تصریح کرده است. وی در کتاب العبر فی اخبار من غیر می نویسد:

در سال 255هـ- م ح م د بن الحسن العسکری [علیهما السلام] به دنیا آمد، رافضی ها او را خلف، حجت، مهدی، منتظر و صاحب الزمان لقب داده اند، او آخرین امام از امامان دوازدهگانه است. (1)

2- فخر الدین الرازی (متوفای 604هـ-)

فخر الدین رازی، مفسر نامدار اهل سنت درباره امام عسکری (علیه السلام) و فرزندان آن حضرت می نویسد: اما امام حسن عسکری (علیه السلام)، دارای دو پسر و دو دختر بود، اما پسران آن حضرت؛ پس یکی از آن ها صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است و دومی موسی است که در زمان زندگی امام عسکری از دنیا رفت. اما دختران ایشان و همچنین مادر موسی در زمان حیات امام عسکری از دنیا رفته اند. (2)

و روایات بسیار دیگر از منابع اهل سنت که اذعان به متولد شدن حضرت مهدی ارواحنا فداه دارد.

کسروی آورده که بعضی گفته اند او را فرزندی پنج ساله است و در سرداب پنهان شده و امام اوست

باید بدانیم امام سن کم و زیاد ندارد امام در هر سنی جانشین خدا در روی زمین است و اطاعت از امر و فرمان او اطاعت از خداست . امام جواد (علیه السلام) هم در کودکی به امامت رسیدند و در قرآن هم اشاره شده که حضرت عیسی (علیه السلام) هم در گهواره به پیامبری رسیدند.

سوره مبارکه آل عمران آیه 46 :

وَ يَكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا وَ مِنَ الصَّالِحِينَ

(مسیح عیسی بن مریم) با مردم در گهواره و در حال میانسالی سخن خواهد گفت و از صالحان است.

ص: 68

1- الذهبی الشافعی، شمس الدین ابو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان (متوفای 748 هـ-)، العبر فی خبر من غیر، ج 2، ص 37، تحقیق: د. صلاح الدین المنجد، ناشر: مطبعه حکومته الکویت - الکویت، الطبعة: الثانی، 1984.

2- الرازی الشافعی، فخر الدین محمد بن عمر التمیمی (متوفای 604هـ-)، الشجرة المبارکه فی أنساب الطالیه، ص 78 - 79

و اما موضوع سرداب و پنهان شدن حضرت چیست؟؟

سرداب مقدس، زیر زمینی است در کنار مرقد مطهر و منور امامین عسکریین حضرت هادی و امام عسکری (علیهما السلام) در شهر سامرا، معمولاً در کشور عراق و به ویژه در شهرهای گرمسیر رسم بر آن بوده که مردم در کنار خانه های خود سردابی در زیر زمین حفر می کردند تا در روزهای گرم تابستان به آن جا پناه ببرند، امام هادی و امام عسکری (علیهما السلام) نیز علاوه بر اتاق هایی که داشتند، سردابی را به همان منظور در کنار خانه خود حفر کرده بودند. این سرداب از دیدگاه شیعه از آن جهت مقدس است که محل زندگی سه امام از ائمه شیعه بوده است. یکی از تهمت های زشت و صد البته خنده داری که برخی به پیروان اهل بیت (علیهم السلام) زده اند، این است که گفته اند: شیعیان معتقدند حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در سردابی در سامرا، حله یا بغداد و... غائب شده و از آن جا ظهور خواهد کرد!!!!

یکی از چندین روایات اهل سنت در این باره:

شیعیان اعتقاد دارند که او (حضرت مهدی) داخل سرداب پدرش شده و در حالی که مادرش به سوی او نگاه می کرده غائب شده و دیگر از سرداب برنگشته است و این اتفاق در سال 265هـ- رخ داده که ایشان در آن زمان 9 ساله بوده اند. (1)

و اما در جواب این شبهه به جوابی از علامه امینی رحمه الله بسنده می کنیم :

شیعه اعتقاد به غیبت امام در سرداب و این که از آن جا ظهور می کند، ندارد. شیعیان با پیروی از روایات شان، اعتقاد دارند که آن حضرت از مکه و کنار خانه خدا ظهور می کند و هیچ یک از آن ها درباره سرداب نگفته اند که آن نور در سرداب غائب شده است بلکه سرداب خانه ائمه (علیهم السلام) در سامرا بوده و در آن زمان ساختن سرداب در خانه ها به منظور حفاظت از گرما شایع بوده است اگر این سرداب به طور خصوص شرف پیدا کرده از آن جهت است که به سه نفر از امامان دین منسوب است همانند دیگر مکان های این خانه مبارک خانه هایی که خداوند متعال اذن داده که ارتفاع معنوی یافته و در آن اسم و یاد خدا برده شود. (2)

شیخ میرزا حسین نوری طبرسی متوفای 1320هـ- ق صاحب کتاب مستدرک الوسائل در کتاب کشف الاستار عن وجه الإمام الغائب عن الأبصار، بعد از نقل گفته های برخی از بزرگان اهل سنت در باره قضیه سرداب در این باره می نویسد:

ص: 69

1- وفيات الأعيان و انباء أبناء الزمان، ابن خلکان، ابوالعباس شمس الدین أحمد بن محمد بن أبي بكر (متوفای 681هـ-)، ج 4، ص 176،

تحقیق احسان عباس، ناشر: دار الثقافة - لبنان

2- الغدير في الكتاب والسنة والأدب، الأميني، الشيخ عبد الحسين احمد (متوفای 1392هـ-)، ج 3، ص 308، ناشر: دار الكتاب العربي

بيروت، الطبعة: الرابعة، 1397هـ- - 1977م

ما می‌گوییم ای دانشمندان و حافظان عصر، این کتاب‌های دانشمندان شیعه است که پیش از ولادت حضرت مهدی (عج) تا این زمان نوشته شده و در اختیار شما است یا می‌توانید به آن‌ها دسترسی داشته باشید پس یک کتاب از علمای کوچک شیعه را پیدا کنید که در آن این مطلبی که به آن‌ها نسبت داده‌اید پیدا شود چه رسد به بزرگان علمای شیعه همانند شیخ ابوجعفر کلینی صاحب کتاب کافی که این اثر جزری در کتاب جامع الأصول او را زنده کننده مذهب شیعه نامیده است و... علمای شیعه که فضائل و احوال امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف را بعد از پدرش نقل کرده‌اند. ما هر وقت مراجعه و جستجو کردیم، این مطلبی را که شما نقل کرده‌اید، هیچگاه نیافتیم؛ بلکه در احادیث ما هیچ ذکری از سرداب نیست.

نواب اربعه امام زمان (عج) و شبکه وکالت

اولاً: نیابت نواب خاص در میان فقها و علمای شیعه، از مسائل قطعی است و جزء ضروریات مذهب شیعه به شمار می‌رود.

ثانیاً: عثمان بن سعید از بزرگان تاریخ شیعه است که نائب امام هادی، امام عسکری و امام زمان (علیهم السلام) بوده است.

شیخ طوسی رضوان الله تعالی علیه می‌نویسد:

جمعی از راویان حدیث از هارون بن موسی تَلْعُکُبْرَی برای ما (شیخ طوسی) با سند خود از احمد بن اسحاق قمی روایت نموده‌اند که وی گفت: روزی خدمت حضرت امام علی النقی (علیه السلام) رسیدم و عرض کردم: آقا من گاهی سعادت درک حضورتان را دارم و گاهی از این فیض بی‌نصیب می‌مانم و در این جا همه اوقات این فیض برایم میسر نمی‌گردد سخن چه کسی را بپذیریم و از چه کسی پیروی نمایم

فرمود: این ابو عمرو (عثمان بن سعید) مردی موثق و امین است آن چه وی برای شما نقل کند از طرف من می‌گوید و آن چه به شما می‌رساند از جانب من می‌رساند.

احمد بن اسحاق می‌گوید: بعد از رحلت آن حضرت روزی خدمت امام حسن عسکری (علیه السلام) شرفیاب شدم و همان سؤال را از آن حضرت نیز کردم آن حضرت هم فرمود:

این ابو عمرو مردی موثق و امین است، هم مورد وثوق امام گذشته (امام علی النقی) بود و هم نزد من در زمان حیات و بعد از مردنم موثق می‌باشد آنچه به شما برساند از جانب من می‌گوید و از طرف من می‌رساند. [1](#) این سازمان (شبکه وکالت) در دوران امام

ص: 70

هادی (علیه السلام) بنا به به دلایلی از جمله لزوم ارتباط و رهبری، پراکندگی شیعیان در دورترین نقاط اسلامی، بلا تکلیفی شیعیان و مهم تر از همه حصر و کنترل و نظارت شدید امام هادی (علیه السلام) توسط عباسیان، فعالیتش اوج گرفت و مجبور گردید بصورت مخفی فعالیت خود را ادامه دهد. امام هادی (علیه السلام) از طریق وکلای خود با شیعیان در سراسر قلمرو اسلامی ارتباط داشت. بخش عمده از فعالیتهای سازمان وکالت در ایران بود و تعداد زیادی از وکلای امام ایرانی و از شهرهایی مثل قم بودند. وکلای امام هادی (علیه السلام) در ایران علاوه بر جمع آوری وجوهات در مسائل فقهی و عقیدتی شیعیان نیز فعال بودند. بحث در مورد محدوده جغرافیایی فعالیت سازمان وکالت که شامل چهار ناحیه بوده است در ابتدا جزیره العرب که شامل مکه، مدینه، یمن و بحرین بود. ناحیه بعدی عراق که شامل هفت شهر کوفه، بغداد، سامرا، مدائن، واسط و بصره و منطقه نصیبین و موصل، ناحیه شمال آفریقا یعنی مصر و مغرب. ناحیه ایران که بسیار متنوع شامل قم، آبه، ری، قزوین، دینور و قرمیسین و آذربایجان، اهواز و بالاخره خراسان و ماوراء النهر که شامل بیهق، نیشابور، مرو، بلخ، کابل، سمرقند، کش و بخارا می شود. ایران که در نواحی مختلف خود شیعیان را جای داده، از دیرباز از مراکز مهم تشیع محسوب می شده و محل فعالیت وکلای ائمه (علیهم السلام) بوده است. برخی از نقاط ایران در سابقه تشیع مقدم بر دیگر مناطق اند. نقاطی همچون قم، آوه و مناطقی از خراسان همچون نیشابور و بیهق که از مراکز اصلی و قدیمی تشیع به شمار می آیند. نقاط دیگری همچون جبال، مثل همدان و قزوین و مناطق آذربایجان، شامل اران و اردبیل، منطقه سیستان و طبرستان و مناطقی از آسیای میانه هم چون بلخ و هرات و سمرقند زیر پوشش سازمان وکالت بودند. و فعالیت وکلای نواحی مختلف در ایران بسیار هماهنگ و منسجم بود مناطقی همچون قم که از مراکز سنتی تشیع است از اواخر قرن اول مرکز سکونت شیعیان بوده این شهر زیر نفوذ وکلای برجسته ای اداره می شده است. قم از جمله اولین مناطق ایران است که تشیع در آن رشد یافته اکثر مردم آن شیعه مذهب که بدون رعایت تقیه مذهب خود را اعلام می کردند. (1)

اما کسانی که در این شبکه به دروغ وارد می شدند و ادعای نواب بودن می کردند!

امام هادی (علیه السلام) با عوامل فساد و خیانت به صورت گام به گام و مرحله به مرحله بوده و از دامن زدن به بحران امتناع می کردند. در جریان برخورد فارس بن حاتم قزوینی و

ص: 71

1- جباری، محمدرضا. 1382. سازمان وکالت و نقش آن در ع-صرائم-ه (ع). ق-م: انتشارات موسسه آموزش و پژوهش امام خمینی، ص 47 و 71 و 111 قمی، حسن بن محمد بن حسن. بی ت-ا. ت-اریخ ق-م. تصحیح تهرانی. توس، ص 241.

درگیریش با علی بن جعفر همانی، امام در ابتدا عزل و طرد ایشان را به خواص گفته و زمانی که فارس پرده دری را به نهایت رسانید، لعن او به صورت عمومی آشکار شد و رهبر جامعه اسلامی این حق را دارد که در صورت لزوم به حذف فیزیکی عوامل مفسده انگیز اقدام کنند. به طوری که حساسیت و شدت خطر بعضی از عوامل خیانت و فساد همچون فارس بن حاتم، از ویژگی های رهبری معصوم سازمان وکالت است به طوری که امام هادی (علیه السلام) آنچنان خطر این شخص را برای روند حرکت سازمان وکالت خطرساز می دید که برای قاتل او بهشت را تضمین می کرد(1).

تعدادی از وکلای امام هادی (علیه السلام)

علی بن مهزیار اهوازی

شیخ طوسی وی را از اصحاب سه امام، رضا، جواد و امام هادی: داشته است و در کتاب غیبت نام او را در فصل مربوط به معرفی وکلای ائمه آورده است و او وکالت امام هادی (علیه السلام) را در برخی نواحی عهده دار بود. او صاحب تالیفات متعددی است. منطقه تحت وکالت او (اهواز و نواحی اطرافش) بوده است.(2)

علی بن حسین بن عبد ربه

شیخ طوسی وی را جزو اصحاب امام هادی (علیه السلام) برشمرده است که سمت وکالت ایشان را نیز عهده دار بوده است و این مقام را قبل از ابی علی راشد دارا بوده است و محل مأموریت او نواحی بغداد، مدائن، سواد، و اطراف آن را برگرفته است. اما کشی روایتی نقل کرده که شامل نامه امام هادی (علیه السلام) به علی بن بلال در مورد نصب ابو علی بن راشد به جای حسین بن عبد ربه است و اینکه در این روایت کشی به جای علی بن حسین بن عبد ربه، حسین بن عبد ربه را ذکر کرده است. منشأ این تصور برای برخی همچون ابن طاووس و علامه حلی گشته که حسین بن عبد ربه در حقیقت وکیل امام هادی (علیه السلام) بوده است و نه فرزندش علی اما به نظر می رسد که منظور کشی در این روایت علی بن حسین بن عبد ربه بوده و نام علی بن

ص: 72

-
- 1- جباری، محمدرضا. 1382. سازمان وکالت و نقش آن در عصر ائمه (ع). ق-م: انتشارات موسسه آموزش و پژوهش امام خمینی، ص 139
 - 2- طوسی، ابوجعفر محمدبن حسن. 1348. اختیار معرفه الرجال، تصحیح حسن مصطفوی. مشهد: انتشارات دانشگاه، صص 403-381. کشی، ابو عمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز. 1348. ش. اخ-تیار معرفه الرجال، تصحیح حسن مصطفوی مشهد، ص 378

حسین بن عبد ربه بوده و نام علی از ابتدای این نام در برخی از نسخ رجال کشی حذف شده است(1).

ابو علی حسن بن راشد

شیخ طوسی او را از اصحاب امام جواد و امام هادی و کنیه اش را ابو علی دانسته، او در عصر امام هادی از جانب آن حضرت به وکالت در نواحی بغداد، مدائن و قرای سواد منصوب شد و این نصب زمانی صورت گرفت که وکیل قبلی آن حضرت در این مناطق یعنی علی بن حسین عبد ربه درگذشت.(2)

و بسیاری دیگر. یعنی در زمان امام هادی (علیه السلام) ایشان مردم را کم کم عادت می دادند تا به وکلای ایشان مراجعه کنند و دوری و ندیدن امام زمانشان برایشان عادی شود چرا که امام زمان(عج) تا زمانی که خداوند صلاح بداند در پس پرده غیب خواهد بود و شیعیان نمی توانند به یکدفعه به این شرایط عادت کنند پس از زمان امام هادی (علیه السلام) با عنوان شبکه وکالت برای زمینه سازی و یادگیری شیعیان برای مراجعه امورشان به جای خود امام (علیه السلام) به وکلای امام زمانشان عادی شود.

و اما خود امام زمان(عج) به محمد سمري نایب چهارم و آخرین از آنها طی یک نامه به او فرمودند:

بسم الله الرحمن الرحيم . ای علی بن محمد سمري خداوند اجر برادرانت را در عزای تو عظیم گرداند که تو در طول شش روز آینده خواهی مرد، پس خود را برای مرگ مهیا کن و به احدی وصیت مکن که پس از وفات تو قائم مقام تو شود که غیبت تامه واقع شده و ظهوری نیست مگر پس از اذن خدای تعالی، و آن پس از مدتی طولانی و قساوت دلها و پر شدن زمین از ستم واقع خواهد شد. به زودی کسانی نزد شیعیان من می آیند و ادعای مشاهده می کنند بدانید هر که پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعای مشاهده کند دروغگوی مفتری است ولا- حول ولا- قوه الا بالله العلی العظیم. پس از آن توقیع نمونه برداری کردند و از نزد او خارج شدند و چون روز ششم فرارسید نزد او

ص: 73

-
- 1- طوسی. ابوجعفر محمد بن حسن . 1348. اختیار معرفه الرجال ، تصحیح حسن مصطفوی. مشهد: انتشارات دانشگاه ، ص 417.
- طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن . 1348. اختیار معرفه الرجال ، تصحیح حسن مصطفوی. مشهد: انتشارات دانشگاه ، صص ، صص 514 - 513). حلی، حسن بن یوسف - ب- ن- م- طهر الاسدی. 1417. ق. خلاصه الاقوال فی المعرفه الرجال ، به تحقیق جواد قیومی.
- م- و سسه الن- شر الاسلامی، ص 51
- 2- طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن . 1348. اختیار معرفه الرجال ، تصحیح حسن مصطفوی. مشهد: انتشارات دانشگاه ، صص 413 - 400 کشی، ابو عمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز. 1348. ش . اخ- تیار معرفه الرجال ، تصحیح حسن مصطفوی مشهد، ص 513

بازگشتند و او در حال احتضار بود یکی از مردم پرسید: چه کسی پس از تو وصی است؟ گفت: خداوند را امریست که خودش رساننده آنست و از دنیا رفت پس این آخرین کلامی بود که از او شنیده شد. (1) (رضی الله عنه)

اما امام در نهان چه فایده دارد؟؟ از خود امام زمان (عج) روایت است که:

بهره ای که مردم در زمان غیبت از من می برند مثل بهره بردن از خورشید در پشت ابرهاست. من امان مردم روی زمین هستم. برای تعجیل در فرج بسیار دعا کنید؛ زیرا دعا کردن در تعجیل فرج خود فرج است. سلام بر هر که طریق حق را پیروی کند. (2)

ادعای کسروی که چرا امام زمان یکدفعه غائب شدند و اینکار چه رمزی داشت؟

اما دلیل غیبت امام زمان (عج) چیست؟

عبدالله بن فضل هاشمی روایت کرده از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که فرمودند: همانا برای صاحب الامر غیبتی تخلف ناپذیر است به طوری که اهل باطل در آن تردید می کنند عرض کردم: یابن رسول الله! چرا غیبت می کند؟ فرمود: به علتی که به ما اجازه ندادند آشکار کنیم. عرض کردم: چه حکمتی در غیبت او است؟ فرمود: همان حکمتی که در غیبت حجّت های پیش از او بوده، حکمت غیبت قائم بعد از آمدن خود او ظاهر می شود چنان که حکمت سوراخ کردن کشتی توسط خضر و کشتن آن بچه و تعمیر دیوار برای حضرت موسی (علیه السلام) ظاهر نگشت مگر موقعی که خواستند از هم جدا شوند. (3)

همان طور که در روایت گذشت دلیل اصلی غیبت حضرت (علیه السلام) از اسرار الهی است و اهل بیت (علیهم السلام) اجازه آشکار کردن آن را نداشته اند اما همان طور که در روایت مشخص است حکمت های غیبت از اسرار نیست و اهل بیت (علیهم السلام) می توانند آن را آشکار کنند اگرچه حضرت در این روایت برای راوی حکمت ها را بیان نکرده است اما در روایات دیگری این حکمت ها بیان شده است که به آن ها می پردازیم:

1- اجرای سنن انبیاء در مورد امام زمان صلوات الله علیه:

یکی از حکمت های غیبت امام زمان صلوات الله علیه اجرای سنن انبیاء گذشته در مورد امام زمان (عج) است همان طور که شیخ صدوق از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند:

ص: 74

-
- 1- احتجاج علی اهل اللجاج شیخ طبرسی - ترجمه محمد مهدی سازندگی انتشارات نوید ظهور چاپ اول ج 2 ص 607 بیان برخی احتجاجات امام قائم مهدی منتظر با مخالفان
 - 2- همان ص 593 بیان برخی احتجاجات امام قائم مهدی منتظر با مخالفان
 - 3- علل الشرایع شیخ صدوق (ره) - ترجمه محمدعلی سلطانی انتشارات ارمان طوبی ج 1 ص 541

حنان بن سدید از پدرش از امام صادق (علیه السلام) روایت کند که فرمود: برای قائم ما غیبتی است که مدت آن طولانی می شود، گفتم: ای فرزند رسول خدا علت آن چیست؟ حضرت فرمود: خداوند عزوجل می خواهد درباره او سنت های پیامبران علیهم السلام را در غیبت هایشان جاری سازد. ای سدید گریزی از آن نیست که مدت غیبت های آن ها به سر آید، خداوند عزوجل فرمود: همانا همه شما پیوسته از حالی به حال دیگر منتقل می شوید یعنی سنت های پیشینیان درباره شما هم جاری است. (1)

2- نبودن بیعت ستمگران بر گردن حضرت:

یکی از حکمت های غیبت امام زمان صلوات الله علیه نبودن بیعت حکومت های ظالم و فاسد بر گردن حضرت صلوات الله علیه است که در روایات بیان شده است.

حسن بن علی بن فضال از امام رضا (علیه السلام) نقل کرده است که حضرت فرمودند: گویا شیعه را می بینم آن زمان که سومین نفر از فرزندانم را نمی یابند و به دنبال این هستند که کسی امور آنان را به دست گیرد و شؤون شان را تدبیر نماید ولی او را نمی یابند. عرض کردم: چرا یا ابن رسول الله؟ حضرت فرمودند: زیرا امام شان غائب می گردد. عرض کردم: چرا؟ فرمودند: زیرا در هنگام قیام، بیعت کسی در گردن او نباشد. (2)

3- خالی شدن صلب های کافران از مؤمنان:

یکی دیگر از حکمت های غیبت امام زمان صلوات الله علیه این است که حضرت زمانی ظهور می کند که مؤمنان از صلب کافران خارج شوند، و در این هنگام ظهور اتفاق می افتد.

ابن ابی عمیر، از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند که از ایشان پرسیدم چرا امیرالمؤمنین (علیه السلام) در ابتدای امر با مخالفان خود نجنگید فرمود: به جهت آیه ای که در قرآن است اگر مؤمنان و کفار (در مکه) از هم جدا می شدند همانا کافران را عذاب دردناکی می کردیم گفتم مقصود از جدا شدن چیست؟ فرمود: مقصود نطفه های مؤمنانی است که در صلب های کافران به ودیعت گذاشته شده اند همین طور قائم هم مادامی که ودایع خداوند عزوجل آشکار نشده ظهور نخواهد کرد پس وقتی مؤمنان از صلب های کافران آشکار شدند او نیز ظهور می کند و بر دشمنان خداوند عزوجل غلبه یافته و آنان را می کشد. (3)

ص: 75

1- همان

2- کمال الدین و تمام نعمه شیخ صدوق (ره) - ترجمه منصور پهلوان انتشارات مسجد مقدس جمکران ج 2 ص 232

3- علل الشرایع شیخ صدوق (ره) - ترجمه محمدعلی سلطانی انتشارات ارمان طوبی ج 1 ص 343

یکی از حکمت‌هایی که برای غیبت امام زمان (عج) علیه بیان شده است این است که خداوند برای امتحان مردم حضرت را از دیدگان غایب کرده است.

زراره بن اعین گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می فرمود: همانا برای قائم غیبتی است سپس فرمود او منتظری است که مردم در ولادتش به شک و تردید می افتند و بعضی می گویند زمانی که پدرش رحلت کرد فرزندی برای او نبود و بعضی گویند دو سال قبل از وفات پدرش متولد شده است زیرا خداوند عزوجل دوست دارد که بندگان را امتحان کند و در این امتحان باطل جوینان شک و تردیدکنند(1)

5- ترس از کشته شدن:

یکی دیگر از حکمت‌های غیبت امام زمان صلوات الله علیه خوف از قتل ایشان است.

تجربه تاریخی این را نشان داده است که دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) همیشه به دنبال کشتن اهل بیت (علیهم السلام) بوده اند و در این راستا پیامبر (صلی الله علیه و آله) و حضرت زهرا (علیها السلام) و 11 خلیفه و جانشین بر حق ایشان را به شهادت رساندند. از آنجا که امام زمان (عج) وظایف سنگینی را به عهده داشته است و ایشان باید زمین را پر از عدل و داد کند و حکومت عدل الهی را در سراسر جهان برقرار کند لذا اگر ایشان حضور می داشتند و غیبت نمی کردند تا فراهم شدن شرایط تشکیل حکومت بارها مورد سوء قصد قرار می گرفتند و یا حتی به شهادت می رسیدند و این وظیفه انجام نمی شد لذا خداوند برای تحقق این وعده خود که زمین پر از عدل و داد خواهد شد حجت خود را در زمین به وسیله غیبت، از شر دشمنانش حفظ کرد تا در شرایط مقتضی ظهور کند و این مسؤولیت را به نحو احسن انجام دهد.

از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: گریزی از غیبت برای او (اشاره به امام زمان صلوات الله علیه) نیست عرض کردند: یا رسول الله برای چه غیبت می کند؟ حضرت فرمود: می ترسد او را بکشند.(2)

6- اجازه حکومت به هر نوع تفکری در دنیا:

هشام بن سالم از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که فرمودند: امر ظهور واقع نشود تا اینکه هیچ صنف و تفکری از مردم باقی نماند مگر اینکه بر مردم حکومت کند تا کسی

ص: 76

1- کمال الدین و تمام نعمه شیخ صدوق (ره) - ترجمه منصور پهلوان انتشارات مسجد مقدس جمکران ج 2 ص 17 ح 24

2- علل الشرایع شیخ صدوق (ره) - ترجمه محمدعلی سلطانی انتشارات ارمان طوبی ج 1 ص 537

نگوید که اگر ما حاکم می شدیم به عدالت رفتار می کردیم. سپس حضرت قائم (عج) به حق و عدالت قیام خواهد کرد. (1)

پس بر ما معلوم شد که خداوند برای غیبت آخرین ذخیره اش چه حکمتهایی دارد و با نظر شخصی و عناد نمیتوان همه چیز را رد و انکار کرد.

بررسی وجود یک منجی در تمام ادیان و مذاهب

چرا منجی خواهی:

اشاره

اینکه چرا در تمام ادیان و مذاهب قبل از اسلام همیشه سخن از منجی بوده برای اینست که خداوند وعده آمدن چهارده معصوم و وعده آمدن آخرین پیامبر و آخرین منجی را به تمام پیامبران داده و به آنها هم دستور داده به امتهای خود بگویند تا سینه به سینه و نسل به نسل این خبر به همگان برسد و آماده برای ظهورشان باشند. زیرا که قرار نیست بشر همیشه روی ظلم در دنیا ببیند بلکه روزی هم باید بیاید تا حکومت خداوند بر روی زمین مستقر شود و بشر در روی زمین طعم عدالت و خداپرستی واقعی را بچشد و این کار مستلزم آمدن تمام اعوان و انصار شیطان بر روی کار و پر شدن زمین از ظلم و جور است حتی ما در کتب عهد عتیق یا تورات و عهد جدید یا انجیل خبر از آمدن منجی آن هم هماهنگ یا نشانه های منجی مسلمانان حضرت مهدی (عج) داریم.

1- مزامیر داود (عهد عتیق)

تسبیحات بلند خدا در دهان ایشان باشد و شمشیر دو دمه در دست ایشان تا از امتها انتقام بکشند و تأدیب ها بر طوایف بنمایند و پادشاهان ایشان را به زنجیر ها ببندند و سروران ایشان را به پابندهای آهنین و داوری را که مکتوب است بر ایشان اجرا دارند این کرامت است برای همه مقدسان او هلولو یاه! (2)

2- انجیل متی (عهد جدید)

همچنان که برق از مشرق ساطع شده تا به مغرب ظاهر میشود ظهور پسر انسان نیز چنین خواهد شد و فوراً بعد از مصیبت آن ایام آفتاب تاریک گردد و ماه نور خود را ندهد و ستارگان از آسمان فرو ریزند و قوتهای افلاک متزلزل گردد آنگاه علامت پسر

ص: 77

1- غیبت نعمانی - ابو عبدالله محمد بن ابراهیم بن جعفر نعمانی ترجمه محمد فریودی انتشارات انتخاب اول چاپ هفتم ص 443 باب

انسان در آسمان پدید گردد و در آن وقت جمیع طوایف زمین سینه زنی کنند و پسر انسان را ببینند که بر ابرهای آسمان با قوت و جلال عظیم می آید و فرشتگان خود را با صور بلند آواز فرستاده برگزیدگان او را از بادهای اربعه از کران تا بکران فلک فراهم خواهند آورد. (1)

و آیات بسیار دیگر در باب خبر ظهور در آخرالزمان در تورات و انجیل که نمیتوان همه را ذکر کرد. پس این منجی خواهی و آماده بودن بسیاری برای ظهور شخصی که از طرف خدا می آید امری طبیعی در بین فرق و مذاهب است چرا که از قدیم تمام پیامبران وظیفه دادن این خبر را داشته اند.

امام زمان (عج) کشتار زیاد می کند

روایاتی که درباره کشتن است امری عادی و طبیعی است چرا که اجرای حکومت الهی بر کل زمین با وجود مخالفان و ظالمان در عالم امریست عادی ولی کشتار وسیع در عالم از روایات ضعیف السند است چرا که او امام رحمت است اوست که با خود رحمت می آورد تا همه از آن بهره مند شوند نه اینکه کشتار کند و از بین ببرد پس اگر کشتار وسیع در کار باشد برای چه کسی امام، امامت کند!!!

این نکته لازم است که شمشیر و استفاده از قوه قهریه برای رفع موانع موجود در مسیر تبلیغ دین و ایجاد حکومت عدل ضروری است که طبیعتاً همراه با جنگ و کشتار نیز خواهد بود و این امر مورد تایید عقل و شرع است. اما چهره سازی مخدوش از امام زمان (عج) و منحصر کردن دعوت وی به ابزارهایی چون جنگ، کشتار برای تسلط بر جهان با استناد به روایات ضعیف و نادیده انگاشتن سایر روایات معارض که به جنبه های دیگر از صفات و سیره حضرت پرداخته است، کاستن از جایگاه واقعی امام زمان (عج) است و همچنین قرار دادن ایشان در ردیف فاتحانی است که توانستند با تکیه بر زور و قدرت بر قسمتی از جهان دست یابند، ولی در تسلط بر قلوب انسان ها عاجز ماندند. اصرار بر طرح بیش از اندازه مسئله جنگ و کشتار به عناوین مختلف و نادیده انگاشتن سایر توانایی ها و ابزارهایی که امام از آنها در مسیر دعوت انسان ها به حق و عدالت بهره می گیرد، ظلمی بسیار فاحش به ساحت مقدس امام زمان (عج) و عاجز قلمداد نمودن ایشان در جذب و همراه کردن انسان ها در نهضت اصلاحی و برپایی دولت کریمه مبتنی بر قسط و عدل است.

ص: 78

احمد کسروی یکی دیگر از ایراداتی که به شیعه گرفته اینست که چرا شیعیان می گویند اشک بر امام حسین (علیه السلام) انسان را بهشتی می کند و ثواب بسیار دارد... .

در این رابطه اتفاقی که برای جناب بحرالعلوم افتاده را بیان و توضیح مختصر در این رابطه می دهیم.

سید بحر العلوم (ره) روزی به قصد تشرف به سامرا تنها به راه افتاد در بین راه درباره این مساله که «گریه بر امام حسین (علیه السلام) گناهان را می آمرزد» فکر می کرد همان وقت متوجه شد که شخص عربی سوار بر اسب به او رسید و سلام کرد بعد در لحظه ای پرسید: جناب سید درباره چه چیز به فکر فرو رفته ای؟ و در چه اندیشه ای؟ اگر مساله علمی است مطرح کنید شاید من پاسخش را بدانم سید بحر العلوم فرمود در این باره فکر می کنم که چطور می شود خدای تعالی این همه ثواب به زائران و گریه کنندگان بر حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) می دهد مثلا در هر قدمی که در راه زیارت بر می دارد ثواب یک حج و یک عمره در نامه عملش نوشته می شود و برای یک قطره اشکی تمام گناهان صغیره و کبیره اش آمرزیده می شود؟ آن سوار عرب فرمود تعجب نکن من برای شما مثالی می آورم تا مشکل حل شود. سلطانی به همراه درباریان خود به شکار رفت در شکارگاه از همراهانش دور افتاد و به سختی فوق العاده ای افتاد و بسیار گرسنه شد خیمه ای را دید و وارد آن جا شد در آن سیاه چادر پیرزنی را با پسرش دید آنان در گوشه خیمه بز شیرده ای داشتند و از راه مصرف شیر این بز زندگی خود را می گذراندند وقتی سلطان وارد شد او را نشناختند ولی برای پذیرایی از مهمان آن بز را سر بریده و کباب کردند زیرا چیز دیگری برای پذیرایی نداشتند سلطان شب را همان جا خوابید و روز بعد از ایشان جدا شد و خود را به درباریان رسانید و جریان را برای اطرافیان نقل کرد در نهایت از ایشان سؤال کرد اگر بخوادم پاداش مهمان نوازی پیرزن و فرزندش را داده باشم چه عملی

باید انجام بدهم؟ یکی از حاضران گفت: به او صد گوسفند بدهید و دیگری که از وزیران بود گفت صد گوسفند و صد اشرفی بدهید یکی دیگر گفت فلان مزرعه را به ایشان بدهید سلطان گفت هر چه بدهم کم است زیرا اگر سلطنت و تاج و تخت را هم بدهم آن وقت مقابله به مثل کرده ام چون آنان هر چه را که داشتند به من دادند من هم باید هر چه را که دارم به ایشان بدهم تا مقابله به مثل شود بعد سوار عرب پرسید حالا جناب بحرالعلوم حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) هر چه از مال و منال اهل و عیال پسر و برادر، دختر و خواهر و سر و پیکر داشت همه را در راه خدا داد پس اگر خداوند به زائران و گریه کنندگان او آن همه اجر و ثواب بدهد نباید تعجب کرد چون خدا که خدائیش را نمی تواند به سیدالشهدا (علیه السلام) بدهد پس هر کاری که می تواند انجام می دهد یعنی با صرف نظر از مقامات عالی خودش، به زائران و گریه کنندگان آن حضرت در جاتی عنایت می کند در عین حال اینها را جزای کامل برای فداکاری آن حضرت نمی داند چون شخص عرب این مطالب را فرمود از نظر سید بحر العلوم غایب شد.

اما دلایل نقلی و عقلی این پاداش :

اولاً: آنچه از قرآن و روایات استفاده می شود این است که می توان با یک عمل تمام گناهان گذشته را پاک کرد همچنانکه شخصی که یک عمر کافر بوده و هزاران گناه کرده با یک شهادتین و مسلمان شدن تمام گذشته او پاک می شود همچنانکه گناهان زیاد با یک استغفار و توبه که نشان از رحمانیت خداوند است، بخشیده می شود.

در سوره مبارکه الزمر آیه 53 آمده است:

قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ بگو: ای بندگان من که بر (زیان خویش) اسراف کرده اید، از رحمت خدا مأیوس نشوید. زیرا خدا همه ی گناهان را می آمرزد.

وقتی استغفار و توبه این خاصیت را دارد چه اشکال دارد که گریه بر اهل بیت و زیارت قبور آنها چنین خاصیتی را نداشته باشند؟!!

ثانیاً: در هیچ روایتی نیامده که اگر کسی بر امام حسین (علیه السلام) گریه کند بدون شرط و قید بهشتی است. بله گریه بر امام حسین (علیه السلام) کار بسیار ارزشمند است و دارای اجر و ثواب بسیارست ولی مانند دیگر اعمال صالح زمانی مورد قبول درگاه خدا می باشد که از فرد با تقوا سر بزند و گریه کننده را به بندگی خدا و همرنگی با امام حسین (علیه السلام) سوق دهد. قید تقوا در آیات و روایات فراوان ذکر شده از جمله خداوند به عنوان یک قاعده کلی می فرماید:

در سوره مبارکه مائده آیه 27 آمده :

إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ.

خدا، تنها از پرهیزگاران می پذیرد..

این آیه تنها ملاک برای پذیرش اعمال را تقوا می‌شمارد لذا در کنار روایتی که می‌گوید هرکس بر امام حسین (علیه السلام) گریه کند وارد بهشت می‌شود باید آیات و روایات دیگر رانیز دید بعد راجع به آن قضاوت کرد مثلاً در آیات و روایات بیان شده است که کافر به بهشت نمی‌رود در این صورت مشخص است که مراد امام حسین (علیه السلام) مسلمان است نه غیر آن هرچند غیر مسلمان نیز اگر بر امام گریه کند بی اجر نمی‌ماند.

ثالثاً: در بیشتر روایات که می‌گوید مثلاً هر کس به زیارت امام حسین (علیه السلام) برود بهشتی است این قید «عارفاً بحقه» و «عرف بحقه و حرمته و بولایته» ذکر شده است یعنی زیارت با معرفت ملاک است.

ابن قولویه نقل می‌کند امام صادق (علیه السلام) فرمودند: حسین (علیه السلام) را زیارت کنید اگر چه در هر سال باشد زیرا کسانی که او را در حالی که به حَقِّش عارف بوده و آن را انکار ندارند زیارت کنند عوض و پاداشی ندارند مگر بهشت. (1)

بنابراین کسی که عارف به حق امام باشد دستورات او را انجام می‌دهد و از فرمان امام سرپیچی نمی‌کند.

در آخر این موضوع روایتی از خود امام حسین (علیه السلام) می‌آوریم که ایشان فرمودند:

هیچ بنده ای نیست که از چشمانش در مصیبت ما قطره ای اشک خارج شود و ذره ای بگیرد جز آنکه خداوند به وسیله آن قطره او را مدتی بی پایان در بهشت جای دهد (عارف به حق امام). (2)

درباره فتح ایران در زمان خلفا و کشتار و جنایات

نظر پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام) درباره ایرانی ها

ابتدا باید نظر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت علیه السلام را درباره ایرانی ها بدانیم.

از کتب اهل سنت

در روایتی از رسول الله (صلی الله علیه و آله) نقل شده که ایشان فرمودند وای بر عرب ها از شری که نزدیک می‌شود اگر کسی دست خودش را پاک نگه دارد رستگار می‌شود ابو هریره

ص: 81

1- ابن قولویه، جعفر بن محمد، کامل الزیارات، ص 85 دار المرتضویه - نجف اشرف، چاپ: اول، 1356 ش

2- امالی شیخ طوسی - ترجمه صادق حسن زاده انتشارات اندیشه هادی ج 1 ص 251 مج 4 ح 181

می گوید پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: بنی فروخ بیاید که می خواهیم راجع به شما صحبت کنم قسم به خدا عرب سراغ حرف من نمی آیند. (بنی فروخ، ایرانی های آنجا بودند). خیلی راحت می توان گفت که اگر کسی دستش را از این شر پاک نگه دارد، این شخص رستگار می شود، حمله ای بوده که به ایران انجام داده اند و اهل بیت هم نهی کرده اند که فرمودند: شما مشارکت نکنید چون عرب که به حرف من گوش نمی دهد و خودشان را با این کارها نابود می کنند چرا هلاک می شوند؟ چون دست بر نمی دارند و این کار را انجام می دهند و حضرت به خاطر این قضیه نگران بودند. (1)

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

بهترین کسانی که غیر عرب هستند و از اسلام استفاده می کنند اهل فارس هستند... (2)

از ابوهریره نقل شده است که نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره ایرانی ها و عجم ها صحبت شد که آنها ممدوح هستند یا مذموم؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

اعتماد من به عجم ها بیشتر است... در این روایت عجم ها برتری داده شده اند. (3)

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

تعداد زیادی از گوسفندان سیاه را دیدم که در بین آن ها جمع زیادی از گوسفندان سفید وارد شدند گفتند یا رسول الله معنی این چیست؟ فرمود: عجم ها در دین و نسب با شما شریک خواهند شد پرسیدند عجم ها؟! فرمود اگر ایمان در ستاره ثریا معلق باشد مردانی از فارس به آن می رسند و با سعادت ترین مردم به خاطر ایمان، عجم ها هستند. (4)

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

ایرانی ها کسانی بودند که توانستند سرزمینشان را آباد کنند. (5)

ص: 82

- 1- شرح مشکل الاثار ج 6 ص 66، اسم المؤلف: أبو جعفر أحمد بن محمد بن سلامه الطحاوی الوفاة: 321هـ-، دار النشر: مؤسسه الرساله - لبنان/ بیروت - 1408هـ - 1987م، الطبعة: الأولى، تحقیق: شعيب الأرناؤوط
- 2- معرفه الصحابه ج 3 ص 1554، اسم المؤلف: أبو نعیم أحمد بن عبد الله بن أحمد بن إسحاق بن موسى بن مهران الأصبهانی الوفاة: 430، دار النشر: دار الوطن للنشر- الرياض، الطبعة: الأولى 1419هـ - 1998م، تحقیق: عادل بن یوسف العزازی
- 3- مرقاه المفاتیح شرح مشکاه المصابیح ج 11 ص 385، اسم المؤلف: علی بن سلطان محمد القاری الوفاة: 1014هـ-، دار النشر: دار الکتب العلمیه - لبنان/ بیروت - 1422هـ - 2001م، الطبعة: الأولى، تحقیق: جمال عیتانی
- 4- المستدرک علی الصحیحین ج 4 ص 437، اسم المؤلف: محمد بن عبدالله أبو عبدالله الحاکم النیسابوری الوفاة: 405هـ-، دار النشر: دار الکتب العلمیه - بیروت - 1411هـ - 1990م، الطبعة: الأولى، تحقیق: مصطفی عبد القادر عطا
- 5- شرح کتاب السیر الکبیر ج 1 ص 43، اسم المؤلف: محمد بن الحسن الشیبانی الوفاة: 198هـ-، دار النشر: معهد المخطوطات - القاهرة - -، الطبعة: -، تحقیق: د. صلاح الدین المنجد

و یا رسول الله فرمودند:

ایرانی ها پشت و پناه اهل بیت ما هستند. (1)

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: ایرانی ها از سنت من تبعیت می کنند از آثار من تبعیت می کنند بر من زیاد صلوات می فرستند محبوب ترین مجاهدین، فارس ها هستند این ها محبوب ترین مرزبان ها و محبوب ترین جهاد گران هستند. (2)

و در قرآن سوره مبارکه شعراء آیه 198 و 199 هم آمده :

وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ * فَقَرَأَهُ

عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ

و اگر آن (قرآن) را بر برخی از غیر عرب زبانان نازل می کردیم و پیامبر آن را برایشان (عربها) می خواند به آن ایمان نمی آوردند.

از کتب شیعه

* امام صادق 9 فرمودند: اگر قرآن بر عجم نازل می شد عرب به آن ایمان نمی آوردند و قطعاً بر عرب نازل شد و عجم به آن ایمان آوردند پس این فضیلتی برای عجم است. (3)

* غیر عرب ها که غالباً ایرانی ها بودند نزد امیر مومنان (علیه السلام) آمدند و گفتند: ما شکایت عرب را نزد شما آوردیم پیامبر (صلی الله علیه و آله) دائماً همراه با عرب به ما هم همانند آنرا هدیه می داد و سلمان و بلال و صهیب را زن می داد اما این ها با ما ازدواج نمی کنند حضرت نزد آنان رفت و در این موضوع با آنها صحبت کردند (اما) آنها فریاد کشیدند و گفتند که ای علی ما قبول نمی کنیم پس حضرت با غضب بیرون آمدند و گفتند: ای جماعت وفادار این ها شما را مثل یهود و نصاری کرده اند از شما دختر می گیرند ولی به شما زن نمی دهند و مثل آن چیزهایی که می گیرند به شما نمی دهند به دنبال تجارت بروید من از خدا می خواهم به تجارت شما (غیر عرب ها) برکت بدهد که همانا من از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیدم که فرمودند: روزی در ده جزء است نه جز آن در تجارت و یک جز دیگر در سایر چیزها است. (4)

وقتی حضرت علی (علیه السلام) به ایرانیان دستور دادند که حالا که حکومت و عربها با شما رفتار شایسته ندارند وارد تجارت شوید خبر به خلیفه دوم رسید او هم دستور داد تا زمانی که ایرانی یا عجمی در باب مسائل دینی فقیه نشده است حق ندارد به بازار بیاید.

ص: 83

1- أخبار أصبهان ج 1 ص 47، اسم المؤلف: أبو نعیم أحمد بن عبد الله بن أحمد بن إسحاق بن موسى بن مهران الأصبهانی (المتوفی :

430هـ-) الوفاة: 430، دار النشر

2- همان ص 28

3- بحار الأنوار - العلامة المجلسی - ج 9 ص 228

ولی خب همین هم باز اثر دیگری داشت همین را هم که گفت سریع رفتند فقه هم یاد گرفتند همه فقهایشان ایرانی شدند الان فقهای شیعه و سنی غالباً ایرانی هستند به خاطر رقابتی که پیش آمد این ها خواستند جلوی عجم ها را بگیرند از آن طرف اهل بیت (علیهم السلام) این ها را جذب کردند. چندین نفر عجم شاگردی امام صادق و امام باقر (علیهما السلام) را کردند سر درس حضرت پر از موالی بود مشخص است موضع گیری ها مرحله به مرحله جلو رفته است اول گفتند شما به ایرانی زن ندهید به ایرانی چنین و چنان نکنید حضرت علی (علیه السلام) فرمود ایرانی ها به بازار بروید پولدار شوید کارتان درست می شود دوم گفتند شما تا فقیه نشده اید حق ندارید به بازار بیایید حضرت علی (علیه السلام) فرمودند خودمان به شما فقاقت هم یاد می دهیم کاملاً مشخص است سیاست های کلی مرحله به مرحله از دو طرف اجرا شده است. (1) سپس عمر بن خطاب وارد بازار شد خیلی کسی آن جا عرب نبود غالباً بازاری ها به دستور حضرت علی (علیه السلام) غیر عرب ها وارد بازار شدند مردم (عربها) جمع شدند عمر گفت چرا به بازار نمی روید؟ گفتند ما به جنگ رفته ایم و کنیز و غلام گرفته ایم نیازی به بازار نداریم عمر گفت اگر این کار را بکنید شما محتاج آن ها می شوید آن ها از شما جلو می افتند (منظور اینکه الان وضعیتان خوب است بعداً دچار مشکل می شوید، نبض بازار را آن ها می گیرند). (2)

استاد بخاری در مصنف عبدالرزاق می گوید:

وقتی عمر خلیفه شد گفت عرب نباید برده باشد.

آن موقع هم با ایران می جنگیدند یعنی عرب نباید برده شود و برده فقط باید ایرانی باشد. (3)

عرب ها نباید مالک یک دیگر باشند اگر برده نیاز دارید سراغ ایرانی ها بروید. (4)

در مناقب ابن شهر آشوب (از منابع شیعه) ذکر شده است که وقتی اسرای فارس را به مدینه آوردند خلیفه دوم خواست زن ها را بفروشد و مردان را بندگان عرب قرار دهد، دستور داد که پیر مرد و پیرزن و آدم علیل را به دوش بگیرند و طواف بدهند. امیرالمومنین

ص: 84

1- ظام الحکومه النبویه المسمی الترتیب الإدرايه ج 2 ص 17، اسم المؤلف: الشيخ عبد الحی الکتانی الوفاه: 1382، دار النشر: دار الكتاب العربی - بیروت

2- همان ص 20

3- مصنف عبد الرزاق ج 7 ص 278، اسم المؤلف: أبو بکر عبد الرزاق بن همام الصنعانی الوفاه: 211، دار النشر: المکتب الإسلامی - بیروت - 1403، الطبعة: الثانية، تحقیق: حبیب الرحمن الأعظمی

4- الکامل فی التاریخ ج 2 ص 237، اسم المؤلف: أبو الحسن علی بن أبی الکریم محمد بن محمد بن عبد الکریم الشیبانی الوفاه: 630هـ-، دار النشر: دار الکتب العلمیه - بیروت - 1415هـ-، الطبعة: ط 2، تحقیق: عبد الله القاضی

علی (علیه السلام) فرمودند: بزرگان و کریمان قوم را حتی اگر با شما مخالفت کردند اکرام کنید این ها ایرانی هایی هستند که کریم و حکیم هستند آنان با ما در آتش بس بودند و در ورود به اسلام رغبت داشتند و من حق خود و بنی هاشم را (در برده داشتن از آنان) در راه خدا آزاد می کنم. کسانی که می گویند اسلام هر اسیری را بنده می داند دقت کنند که این طور نیست بلکه خلیفه دوم این تصمیم را گرفته بود و این روایتی است که ثابت می کند که ایرانی ها خود خواهان اسلام بودند. اینکه در حضرت فرمودند ایرانی ها خودشان با ما در آتش بس بودند و صلح داشتند و می خواستند مسلمان شوند روایت صریحاً نشان می دهد که حضرت با جنگ ها مخالف بودند، بعد گفتند اگر حقی است و ما برده ای داریم من آن را آزاد می کنم، حق بنی هاشم را هم آزاد می کنم، بقیه هم مجبور شدند آزاد کنند، چون اگر برده ای یک صدم و یک هزارمش آزاد شود بقیه هم خود به خود آزاد می شود فقط اگر بقیه آزاد نکنند باید مقداری پول به بیت المال داده شود. حضرت اجازه بردگی گرفتن ایرانی ها را به آن ها ندادند، این روایت در مناقب ابن شهر آشوب آمده و خیلی هم صریح است.

پس تا اینجا معلوم شد سطح دید و تفکر خلیفه دوم با نظر حضرت علی (علیه السلام) درباره غیر عربها چقدر فرق داشته است.

اما درباره جنگ با ایرانیان:

ایران در آن زمان منطقه گسترده ای بود که شامل یمن هم می شد روایتی در «تاریخ جرجان» و «تاریخ بغداد» از کتب اهل سنت وجود دارد که آقا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمودند:

سوار بر شتر من شو به سمت یمن برو و زمانی که به گردنه افیق رسیدی و از آن بالا رفتی و دیدی آن ها می خواهند به جنگ تو بیایند بگو ای سنگ ها، ای ریگ ها، ای درخت ها رسول خدا به شما سلام می رساند؛ گفت: (زمانی که حضرت علی علیه السلام به آن جا رسیدند و این را گفتند) افق شروع به لرزیدن کرد و آن ها جواب دادند بر رسول خدا سلام و بر شما هم سلام؛ وقتی آن گروه این را شنیدند همه مسلمان شدند. (1)

در این متن دیدیم یمنی ها چگونه توسط حضرت علی (علیه السلام) مسلمان شدند حالا عبارتی از اسلام بردن نیروهای خلفای اهل سنت به ایران می آوریم تا ببینیم کدام گروه برای تبلیغ اسلام بر حق بودند یا اصلاً دغدغه دین داشتند. در کتب اهل سنت آمده در زمان

ص: 85

1- تاریخ جرجان ج 1 ص 386، اسم المؤلف: حمزه بن یوسف أبو القاسم الجرجانی الوفاه: 345، دار النشر: عالم الکتب - بیروت -

1401 - 1981، الطبعة: الثالثة، تحقیق: د. محمد عبد المعید خان

آقای ابوبکر و اوایل حکومت خلیفه دوم، خالد بن ولید نامه ای به مرزدارهای ایران فرستاده که خدا را شاکر هستیم که حرم شما را تکه تکه کرد، جماعت شما را تکه تکه کرد و شما را بسیار سست کرد و حکومتتان را گرفت نامه ای که برای شما می نویسم اولین کاری که انجام می دهید به ما جزیه بدهید!! و بعد برای من گروگان بفرستید که اگر جزیه ندادید من آن گروگان ها را می کشم و بعد گروهی بین شما می آیند که دوستدار مرگ هستند با این گروه بر سر شما میریزیم!!! (1)

در صورتیکه جهاد در سیره نبوی به گونه ای دیگرست چنانچه پیامبر (صلی الله علیه و آله) در نامه می نوشتند:

بسم الله الرحمن الرحيم يا اسلام بياوريد يا جزیه بدهيد يا اگر نمی خواهيد جزیه بدهيد ما با شما مباحله می کنیم این ها اسلام و مباحله را نداشتند فقط یا جزیه است یا جنگ است! این است که ما به حال اسلام غصه می خوریم. یا در روایتی دیگر از اهل سنت آمده که دلیل حمله به ایران اینطور گفته شده:

مغیره ابن شعبه برای گفتگو با فرماندار فارس رفت، فرماندار به او گفت برای چه به ایران لشکرکشی کردید؟ مغیره بن شعبه گفت: ما در کشورمان غذا به اندازه کافی نداریم و حتی بعضی وقتها آب برای نوشیدن هم نداشتیم تا به سرزمین شما آمدیم دیدیم شما غذا بسیار زیاد دارید، به خدا قسم از اینجا نمی رویم تا که اینها برای ما باشد یا برای شما!!! (2)

در نتیجه اینکه اسلام آوردن ایرانیان در زمان جنگهای خلفا به خاطر شمشیر و زور نبوده چراکه اگر این دلیل بود ما بعد از هزار و سیصد و اندی سال بعد هنوز مسلمان نبودیم چرا که امروز اجبار و زوری بر سر ما نیست پس این عنایت و اخلاق و رفتار اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده که ایرانیان حق را دیده و به آن ایمان آورده اند و تا امروز به حمد خدا کشور عزیزمان ایران مذهب اسلام شیعی دارد.

ص: 86

-
- 1- مسند أبي يعلى ج 13 ص 147، اسم المؤلف: أحمد بن علي بن المثنى أبو يعلى الموصلى التميمى الوفاء: 307، دار النشر: دار المأمون للتراث - دمشق - 1404 - 1984، الطبعة: الأولى، تحقيق: حسين سليم أسد، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد ج 6 ص 220، اسم المؤلف: علي بن أبي بكر الهيثمي الوفاء: 807، دار النشر: دار الريان للتراث/دار الكتاب العربي - القاهرة، بيروت - 1407
 - 2- مجمع الزوائد و منبع الفوائد الحافظ نورالدين علي بن ابي بكر الهيثمي الناشر دارالكتاب العربي لبنان ج 6 ص 215

دیگر از اشکالاتی که کسروی به شیعه گرفته این است که از دیدگاه شیعه همه صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله) مرتد شدند به جز سه نفر!!

عبارتی که می آورند اینست که: ارتد الناس بعد رسول الله (صلی الله علیه و آله) إلا ثلاثة. زمانی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وفات یافتند همه صحابه مرتد شدند غیر از سه نفر!!! (1)

اول باید دید کلمه الناس به چه معناست؟

در سوره مبارکه آل عمران آیه 173 آمده :

الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا

کسانی که (بعضی از) مردم به آنان گفتند: «دشمنان برای (حمله به) شما گرد آمده اند از آنها بترسید اما این سخن بر ایمانشان افزود و گفتند: خدا ما را بس است و او بهترین حامی ماست.

در عبارت دو تا کلمه ناس داریم آیا ناس اولی و ناس دومی می تواند یکی باشد؟ خیر ناس اول یک گروه در مدینه بودند یک گروه هم در مکه بودند، کسانی که یک گروه از اهل مدینه به آن ها گفتند گروهی از اهل مکه بر ضد شما نیرو جمع کرده اند خود این الذین هم با این ناس ها فرق دارد چون این ناس با این الذین صحبت کردند، پس ناس هر جا بیاید به این معنی نیست که همه مردم باشد، این الناس چه کسانی هستند کجا توضیحش را داده؟ همان جا قرینه حالیه بوده کسی که آن جا بوده می فهمیده، الان مشخص نیست که الناس چه کسانی هستند مثلاً آقای زید و بکر و خالد این حرف را زدند در تاریخ، کامل برای ما نیامده است این الناس را ما نفهمیم چه می شود نه آسمان به زمین می رود و نه زمین به آسمان می رود نمی دانیم آیه قرآن هم هست الناس اولی چه کسی است؟ کامل مشخص نیست الناس دومی چه کسی است؟ کامل مشخص نیست مقصود کل مردم است؟ قطعاً خیر روایت گفته ناس مرتد شدند این ناس یعنی کی؟ یک گروهی شما یک گروه آدم دارید از این 10 نفر 4 نفر مرتد نشدند بقیه مرتد شدند اشکالی پیش می آید؟ کی شیعه گفته کل صحابه مرتد شدند!! چرا دلیل بر ارتداد کل صحابه می دانید؟ این حرف را ما از روایت خود امام صادق (علیه السلام) می زنیم که آقای خوبی می فرمایند سند آن هم صحیح است.

ص: 87

به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم... ابوذر و سلمان و مقداد، جز این سه نفرند همه مرتد شدند؟ حضرت فرمودند: پس ابوساسان انصاری چه؟ ابو عمره چه؟ این ها مرتد شدند؟ خیر. پس حضرت همین جا گفتند الناس عمومیت ندارد. (1)

همین مقدار می دانیم بعد از رحلت رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) و سلم چند نفری مرتد شدند ما هیچ وقت نمی گوئیم که کلاً مرتد شدند یک عده طرفداران *مسيلمه کذاب بودند یک عده طرفدارهای *طریحه بودند یک عده طرفدارهای *سجاء، این سه نفر ادعای پیامبری کردند طرفدارهای این ها مرتد بودند و ما این را قبول داریم و مرتد میدانیم.

ص: 88

فصل هشتم: پاسخگویی به شبهات مربوط به شهادت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و بعد از آن

اشاره

ادعای جدید کسروی اینکه چطور بعد از شهادت پیامبر (صلی الله علیه و آله) همه طبق هوس خود همه چیز را کنار گذاشته و یکی را به دلخواه خود خلیفه کردند؟

در جواب باید گفت :

در قرآن بسیاری از آیات درباره حضرت موسی (علیه السلام) و قوم بنی اسرائیل است و دلیل اینکه چرا در قرآن اینهمه از بنی اسرائیل و حضرت موسی (علیه السلام) آمده در روایاتی که شیعه و اهل سنت از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل کرده اند آمده که فرمودند : آنچه بر سر بنی اسرائیل آمده عیناً بر سر امت من نیز خواهد آمد و برای مردم آنها را نقل کنید. (1)

حال بینیم امت اسلام بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) چگونه همه چیز را کنار گذاشتند و به هوی و هوس خود عمل کردند آیا چنین نمونه ای در امتهای پیامبران قبلی هم بوده؟

به قرآن رجوع میکنیم

سوره مبارکه اعراف آیه 142 :

وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَزْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ

و با موسی سی شب وعده گذاشتیم و آن را با ده شب دیگر تمام کردیم تا آنکه وقت معین پروردگارش در چهل شب به سر آمد و موسی [هنگام رفتن به کوه طور] به برادرش هارون گفت در میان قوم من جانشینم باش و [کار آنان را] اصلاح کن و راه فسادگران را پیروی مکن.

پس در این آیه به وضوح آمده حضرت موسی (علیه السلام) حضرت هارون (علیه السلام) را به عنوان خلیفه و جانشین خود در میان بنی اسرائیل قرار دادند و به کوه رفتند و در فاصله ده

ص: 89

1- معانی الاخبار شیخ صدوق ترجمه حمیدرضا شیخی انتشارات ارمان طوبی ص 285 باب معنای فرموده پیامبر (صلی الله علیه و آله) که از بنی اسرائیل نقل کن و باک مدار

شب که به این ملاقات به دستور خداوند اضافه شد بنی اسرائیل سخنان پیامبر خود را فراموش کردند و از پی هوی نفس خود سامری را به عنوان رهبر خود برگزیدند.

سوره مبارکه طه آیه 83 تا 92 :

قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ

خداوند به حضرت موسی فرمود: ما قوم تو را بعد از تو آزمودیم و سامری آنها را گمراه ساخت

در روایتی از امام حسن (علیه السلام) آمده که فرمودند: بنی اسرائیل هارون (علیه السلام) را رها کردند در حالی که می دانستند او جانشین موسی (علیه السلام) در میان خودشان است و دنبال سامری رفتند و این امت پدرم را رها کردند و با دیگری بیعت کردند در حالی که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیده بودند که فرمود:

ای علی تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی هستی مگر در نبوت. (1)

دیدیم که بنی اسرائیل هم با آنهمه سختی و مشقتی که در راه انقلاب حضرت موسی (علیه السلام) دیدند و آنهمه معجزه‌ای که از پیامبرشان دیدند در آخر در ظرف مدت ده روز همه چیز را فراموش و پیرو هوی نفس شدند و گوساله طلایی پرستیدند پس چیز عجیبی نیست که امت رسول الله هم بعد از شهادت ایشان تمام دستورات، اتمام حجتها و تأکیدات ایشان را درباره هارون امت یا همان علی بن ابی طالب (علیه السلام) را از یاد ببرند و بر طبق هوی نفس خود دیگران را بر سر کار آوردند.

نظر کسروی درباره دین

اما در ادعای بعدی کسروی شروع به سفسطه می کند و نظرش را درباره دین می گوید که دین دعوی بین حضرت علی و ابوبکر نیست و....

در جواب این اشخاص باید گفت اولاً- دین را خداوند عزوجل خود برای بشر که مخلوق اوست می گوید که چیست، نه فکر و نظر ما انسانها پس باید معنی دین را از خدا و پیامبر و امامان بر حق او پرسید که چیست نخست رجوع به قرآن کریم می کنیم.

سوره مبارکه انعام آیه 116 :

وَإِنْ تَطَّعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يَضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ

ص: 90

و اگر از بیشتر کسانی که در روی زمین هستند پیروی کنی تو را از راه خدا گمراه می کنند (زیرا) آنها تنها از حدس و گمان پیروی می نمایند و تخمین (واهی) می زنند.

سوره مبارکه بقره آیه 3 :

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ

و (یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده (و خضوع) کنید» همگی سجده کردند جز ابلیس که سر باز زد و تکبر ورزید و (بخاطر نافرمانی و تکبرش) از کافران شد.

در تفسیر این آیه روایت جالبی از امام صادق (علیه السلام) آمده که فرمودند: اولین کسی که قیاس کرد ابلیس بود که تکبر کرد و تکبر نخستین نافرمانی خداست. پس از آن ابلیس به خداوند گفت پروردگارا مرا از سجده (اطاعت) بر آدم معاف دار، من عبادتی برای تو بکنم که هیچ فرشته مقرب و پیغمبر مرسل نکرده باشد خداوند فرمود: مرا نیازی به عبادت تو نیست، من میخواهم مرا عبادتی کنی که من خواهان آن هستم نه آنچه که تو میخواهی. (1)

پس طبق آیه و روایت بالا معلوم میشود نوع و چگونگی پرستش و عبادت خداوند را خود خدا مشخص می فرماید. اما حال که فهمیدیم دین و پرستش را خداوند تعیین میکند مرحله بعدی باید دید دین و مذهب از دید خداوند چیست؟

سوره مبارکه آل عمران آیه 19 :

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ

دین در نزد خدا اسلام است.

سوره مبارکه ص آیات 87 و 88 :

إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ وَ لَتَعْلَمَنَّ بَنَاءُ بَعْدَ حِينٍ

این (قرآن) فقط تذکری برای همه جهانیان است و به یقین خبر (پیروزی) آن را بعد از مدتی خواهید دانست.

پس دین به دستور خداوند اسلام است ولی اسلام چیست و کدام اسلام؟

در سوره مبارکه آل عمران آیه 52 آمده :

فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ أَشْهَدُ بِأَنَّكَ مُسْلِمُونَ

ص: 91

هنگامی که عیسی از آنان احساس کفر (و مخالفت) کرد، گفت: کیست که یاور من به سوی خدا (برای تبلیغ آیین او) گردد؟ حواریون [شاگردان مخصوص او] گفتند: ما یاوران خداییم به خدا ایمان آوردیم و تو (نیز) گواه باش که ما اسلام آورده ایم.

در این آیه که خبر از اسلام آوردن حواریون حضرت عیسی (علیه السلام) می دهد یعنی چه؟ یعنی اینکه دین تمام پیامبران الهی اسلام بوده اسلام یعنی تسلیم محض امر خداوند بودن است. اما هر دین و آئین برای هر قوم و زمان خودش است و نیز تمام انبیاء وظیفه داشتند که خبر آمدن پیامبر آخرالزمان و آن شخص منجی را به امتهای خود خبر دهند چنانچه زمان حضرت موسی (علیه السلام) ایشان آمدن پیامبر آخر را خبر دادند تا نسل به نسل منتقل شود و بعد هم حضرت عیسی (علیه السلام) این کار را انجام دادند چنانچه در انجیل آمده: (1)

لیکن چون او یعنی روح راستی آید، شما را به جمیع راستی هدایت خواهد کرد زیرا که از خود سخن نمی گوید بلکه به آنچه شنیده است سخن خواهد گفت و از امور آینده به شما خبر خواهد داد.

پس تا به اینجا به این مطلب رسیدیم که همه انبیاء آورنده اسلام یا تسلیم شدن در برابر او امر خداوند عزوجل بودند تا به آخرین آنها حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) رسید و ایشان دین کامل و آخر را آوردند چنانچه در قرآن کریم آمده :

سوره مبارکه نساء آیه 174 و 175:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا

ای مردم دلیل روشنی از طرف پروردگارتان برای شما آمده (پیامبر) و نور آشکاری (قرآن) به سوی شما نازل کرده ایم پس کسانی که به خدا ایمان آوردند و به آن (کتاب آسمانی) چنگ زدند، به زودی همه را در رحمت و فضل خود، وارد خواهد ساخت و به سوی خویش هدایت می کند (ولی کسانی که کافر شدند به عذاب دردناکی گرفتار خواهند شد).

سوره مبارکه مائده آیه 3 :

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا

امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما [به عنوان] دین برگزیدم.

خداوند دین را با ولایت کامل و آن را برای بشر انتخاب کرده

و سپس در سوره مبارکه نساء آیه 59 :

ص: 92

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا

ای کسانی که ایمان آورده اید خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را اطاعت کنید. پس هر گاه در امری اختلاف نظر یافتید اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [او] عرضه بدارید که این بهتر و نیک فرجام تر است.

دیدیم اطاعت از ولی، همان اطاعت از پیامبر و در نهایت اطاعت از خداست. و اینکه در قبل اشاره کردیم که طبق دستور خدا برای تفسیر دستورات خدا در قرآن به راسخون در علم که همان امامان هستند مراجعه کنیم و در اینجا هم با عنوان اولی الامر که همان امامان بر حق هستند اطاعت از آنان اشاره شده. پس مشخص شد که دین به دستور قاطع خداوند چه هست. اینکه آقای کسروی میگوید دعوای بین علی و ابوبکر برای ما چه فایده دارد هم در قرآن آمده

سوره مبارکه نباء آیات 1 تا 5 :

عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ

آنها از چه چیز از یکدیگر سؤال می کنند؟ از خبر بزرگ و پر اهمیت که پیوسته در آن اختلاف دارند چنین نیست (که آنها فکر می کنند)، بزودی خواهند دانست باز هم چنین نیست (که آنها می پندارند)، بزودی می دانند.

ابوحزمه ثمالی از امام باقر (علیه السلام) روایت کرده که از ایشان پرسیدم آن خبر پر اهمیت که در آن اختلاف می کنند چه چیز است؟ فرمود: همان ولایت امیرالمومنین علی (علیه السلام) است و فرمودند: حضرت علی (علیه السلام) همیشه می فرمودند که خداوند آیت و نشانه ای بزرگتر از من ندارد. (1)

پس طبق این آیات و روایات، اسلام پیامبر (صلی الله علیه و آله) به عنوان دین برای همه بشریت تا روز قیامت توسط خداوند عزوجل انتخاب شده است. و اما به این سوال می رسیم که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در بیش از هزار سال قبل به شهادت می رسند و خداوند به ما فرموده قرآن تا قیامت قابل پیروست و پیروزی نهایی هم با اسلام است اینها چگونه با هم قابل جمع است؟

سوره مبارکه فتح آیه 28 :

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا

ص: 93

1- بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد - ابوجعفر محمدبن حسن بن فروخ الصفار ترجمه محمد فربودی انتشارات پیام مقدس ج 1 ص 173 باب دهم

او کسی است که پیامبرش (حضرت محمد) را با هدایت و دین حق فرستاده تا آن را بر همه ادیان پیروز کند و کافست که خدا گواه (این موضوع) باشد.

چطور ممکن است خداوند بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) امت اسلامی را با این همه وعده های پیروزی و بر حق بودن و کامل بودن دینشان رها کند و فکری به حال امت بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نکند و بشر را تا روز قیامت سردرگم رها سازد و هر که ادعای خلیفه و جانشین بودن پیامبر (صلی الله علیه و آله) کند و برای خود حکومت کند و هر نظر شخصی درباره دین و امور امت اسلامی داشته باشد را وارد دین کند؟ پس این دین هدایت کننده و سعادت بخش برای بشر قطعاً نخواهد بود چرا که قبلاً اشاره کردیم خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) خبر به هفتاد و سه فرقه شدن اسلام دادند و فقط یکی از این فرقه را اهل نجات دانستند، پس برای ما فهمیدن دعوی بین حضرت علی (علیه السلام) با خلفای قبلشان باید مهم باشد اینکه چه کسی حق گفته و چه کسی ناحق باید پیرو چه کسی بود و مخالف چه کسی. اینکه امروز در عصر پیشرفت و تکنولوژی گروهی به حمایت آمریکا و اروپا با نام داعش با آنهمه وحشی گری، غارت و خونریزی و به اسم اسلام واقعی در منطقه مسلمانان شکل بگیرد و گروههای زیادی هم به آن پیوندند و بگویند این اسلام حقیقیست و در این طرف کشوری شیعه با ادعای داشتن اسلام واقعی و مبارزه با آنان که حتی به اذعان بعضی از وهابیون که آنها را خوارج آخرالزمان می دانند که و نیز پیامبر (صلی الله علیه و آله) هم که خبر به آمدنشان در آخر الزمان دادند همین داعش است بسیار فرق است و در نتیجه باید فهمید حق در کدام جبهه است اینکه دین خدا را بعد از رسول الله از اهل بیت بگیریم درست است یا از دیگران که این در تفکر و عمل و زندگی ما بسیار اثر دارد اینکه ما در زمان خلیفه دوم امت دوباره به نژاد پرستی عرب و عجم روی آوردند درست است یا اهل بیتی که تمام تلاش خود را کردند هیچ وقت بحث قومیت و نژاد مطرح نباشد بلکه هرکس عمل کننده تر به اسلام باشد مقربتر است اینکه در اسلام اهل بیت قرار است با بحث و گفتگو، ارائه ادله حقانیت اسلام را نشان داد یا به نظر خلفای اهل سنت با زور شمشیر و کشتار. فرق است بین اسلامی که در آن حضرت علی (علیه السلام) مُردن از شنیدن خبری که گفتند خلخال از پای زنی یهودی که در پناه اسلام بوده به زور درآوردند را روا می داند (1) تا اسلامی که خلیفه دوم میگوید چنانچه عربها در زندگی دچار فقر شدند می توانند اگر

ص: 94

همسایه آنها غیر عرب است او را بفروشنند و از پولش استفاده کنند(1). فرق است بین اسلامی که در آن اهل بیت، چهره پیامبر (صلی الله علیه و آله) را همانی که بود توصیف میکنند ولی در روایات مخالفین شیعه پیامبر (صلی الله علیه و آله) را نعوذ بالله شخصی میدانند که حتی خود نمیدانسته پیامبر است و ورقه بن نوفل به ایشان میگوید که او پیامبر خداست(2). فرق است بین اسلامی که اهل بیت میگویند دروغ است که شیطان به پیامبر (صلی الله علیه و آله) آیاتی القاء کرده ولی در روایات مخالفین آمده پیامبر (صلی الله علیه و آله) نعوذ بالله نفهمیده که آیاتی از قرآن را شیطان بر زبان او جاری ساخته

در منابع اهل سنت است آمده:

وأخرج ابن جرير وابن المنذر وابن أبي حاتم وابن مردويه بسند صحيح عن سعيد بن جبیر قال قرأ رسول الله صلى الله عليه وسلم بمكة النجم فلما بلغ هذا الموضع أفرأيتم اللات والعزى ومناه الثالثه الأخرى ألقى الشيطان على لسانه تلك الغرائق العلى وإن شفاعتهن لترتجى قالوا ما ذكر آلهتنا بخير قبل اليوم فسجد وسجدوا.

پیغمبر این را خواند و شیطان بر زبان پیغمبر این را جاری کرد: تلك الغرائق العلى وإن شفاعتهن لترتجى، کفار گفتند قبل از امروز از خداهای ما خوب نگفته بود؛ این ها فرشتگان والا مقامی هستند که شفاعت می کنند پس پیغمبر سجده کرد و آن ها هم سجده کردند. در صفحه بعد چندین روایت مطرح می کند که جبرئیل آمد و گفت پیغمبر من چه خوانده بودم؟ پیغمبر خواند و جبرئیل گفت این ها را من نیاورده ام این ها از شیطان است.(3)

کتاب بعدی الاحادیث المختاره ضیاء الدین مقدسی است که علمای سنی گفته اند هر روایتی در این کتاب باشد حداقل سندش حسن است، در این کتاب روایت را مطرح می کند که پیغمبر وقتی این را خواند:

ألقى الشيطان على لسانه تلك الغرائق العلى وشفاعتهم ترتجى فلما بلغ آخرها سجد وسجد المسلمون والمشركون.

شیطان این آیات را بر زبان پیامبر انداخت.(4)

ص: 95

1- المحاسن والمساوی ج 1 ص 361 ، اسم المؤلف: إبراهيم بن محمد البيهقي الوفاة: بعد 320هـ- ، دار النشر : دار الكتب العلميه -

بيروت/ لبنان - 1420هـ - 1999م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : عدنان على

2-3- صحیح البخاری، أبو عبدالله بخاری جعفی، محمد بن إسماعیل، تحقیق: مصطفی ديب البغا، دار ابن کثیر، الیمامه، بیروت،

1407 هـ- ق/ 1987 م، چاپ سوم، ج 1، ص 8.

3- الدر المنثور، ج 6، ص 65 و 66

4- الأحادیث المختاره، ج 10، ص 89

بله اسلامی که در آن پیامبرش فرق بین جبرئیل و شیطان را نداند چطور میشود قبول کرد که همه قرآن درست و صحیح باشد و از جانب پروردگار، پس خطاب به کسروی و کسروی ها باید گفت بسیار مهم است که بدانیم در 1400 سال پیش چه خبر بوده است.

دین یعنی آبادانی کشور!!

اما اینکه کسروی می گوید دین یعنی آبادانی کشور و ملک و از بین بردن فقر است.

این موضوعات دین نمی خواهد هر حکومتی وظیفه دارد چه دیندار باشد و چه نباشد چنین کارهایی بکند حال اگر حکومتی دینی باشد که وظیفه اش بیشتر است در قبل اشاره کردیم که پیامبر (صلی الله علیه و آله) یکی از خوبیهای که از ایرانی ها گفتند این بوده که ملک خدا و مملکتشان را آباد کردند پس این هم از معنی دین.

باورپذیر نبودن مخالفت صحابه با سخن پیامبر در نصب خلیفه

ادعای بعدی کسروی که می گوید: باورکردنی نیست که صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله) مخالف حرف ایشان، ابوبکر را انتخاب کردند چرا با دیگر دستورات پیامبر (صلی الله علیه و آله) مخالفت نکردند!!

این هم معلوم است که کسروی خیلی اهل مطالعه نبوده بلکه اهل شبهه و تشویش بوده. اینکه مخالفتهای صحابه از همان زمان خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده و بعد از شهادت ایشان کینه ها آشکار شده به چند نمونه اشاره می کنیم:

*ماجرای صلح حدیبیه و مخالفت و عصبانیت عمر از صلح نامه.

1- در تفسیر «دَرِّ الْمَنْثُورِ» از «صحیح بخاری» و «نسائی» و از گروهی دیگر چنین نقل شده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) مشغول تقسیم اموالی (از غنائم یا مانند آن) بود که یکی از طایفه «بنی تمیم» به نام «ذُو الْخُوَيْصِرَةِ» فرا رسیده صدا زد ای رسول خدا! عدالت را رعایت کن! پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: وای بر تو اگر من عدالت نکنم، چه کسی عدالت خواهد کرد؟! «عمر» صدا زد: ای رسول خدا به من اجازه بده تا گردنش را بزنم. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: او را به حال خود واگذار! او یارانی دارد که شما نماز و روزه خود را در برابر نماز و روزه آنها کوچک می شمردید، ولی با این حال، آنها از دین فرار می کنند همان گونه که تیر از کمان (1).

2- عصبانیت و ناراحتی خلیفه اول از رسول الله زمانی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مدینه میخواستند هجرت کنند ابوبکر گفت منتظر علی نمایند مردم منتظر شما هستند بیاید

ص: 96

برویم، رسول الله فرمودند: خیر علی می آید و با او می رویم. ابوبکر ناراحت شد و خودش جلوتر و به تنهایی به راه افتاد. (1)

3- هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای فتح مکه حرکت نمودند ماه مبارک رمضان بود جمعیت زیادی با پیامبر (صلی الله علیه و آله) بودند وقتی به کراع الغمیم رسیدند ایشان دستور دادند ظرف آبی بیاورند تا روزه خود را افطار کنند و به بقیه هم گفتند روزه خود را بشکنند ولی جمعی از صحابه بر روزه خود باقی ماندند و تبعیت نکردند پیامبر (صلی الله علیه و آله) هم آنها را جمعیت گناهکار نامیدند. (2)

4- عبدالله بن ابی که از منافقین بود مریض شد. پسرش عبدالله بن عبدالله که از یاران با وفا و صدیق رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به شمار می رفت، بعد از جان دادن پدر از حضرت درخواست کرد که برای او استغفار کند و بر جنازه او نماز بخواند. حضرت وقتی جلو رفت تا برای او استغفار کند و نماز بخواند، عمر بن خطاب لباس حضرت را از پشت سر کشید و گفت: «آیا خدا تو را نهی نکرده که بر اینان استغفار نکنی، برای تو جایز نیست که بر او نماز بخوانی» پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با حالتی خشمگین به او فرمود: «وای بر تو، من به خاطر پسرش این کار را کردم و امیدوارم به خاطر این نماز من هفتاد نفر از فرزندان پدرش و اهل بیتش مسلمان شوند و تو چه می دانی در نماز چه گفتم؟» (3)

5- به نقل از عایشه در کتب اهل سنت آمده: پیغمبر بر من وارد شد در حالی که عصبانی بود. پرسیدم چه کسی شما را ناراحت کرده است؟ خداوند او را وارد آتش جهنم بکند فرمود: آیا نمی دانی که من به این مردم دستور می دهم ولی مردم در شک و تردید هستند. (4)

6- جابر بن عبد الله انصاری می گوید: در صبح روز چهارم ذی الحجه، نبی مکرم در میان صحابه حاضر شد و دستور داد از احرام خارج شویم و حتی فرمود نزدیکی با زنان اشکالی ندارد. صحابه (با حالت تمسخر) گفتند: پنج روز بیشتر به عرفات نمانده است حال آنکه پیامبر دستور می دهد با زنانمان نزدیکی کنیم و وارد عرفه شویم در حالی که از آلت

ص: 97

1- ترجمه البرهان فی تفسیر القرآن مرحوم سید هاشم ترجمه شیخ عبدالله صالحی نجف آبادی انتشارات ذوی القربی قم ج 5 ص 685

2- تفسیر نمونه آیت الله مکارم شیرازی انتشارات دارالکتب الاسلامیه چاپ سی و هشتم ج 22 ص 157

3- أحمد بن محمد بن إسماعیل المرادی النحاس أبو جعفر، الناسخ و المنسوخ لنحاس، ص 521، دار النشر: مكتبة الفلاح - الكويت - 1408، الطبعة: الأولى، تحقیق: د. محمد عبد السلام محمد

4- صحیح مسلم، ج 2، ص 879، کتاب الحج، باب بیان وجوه الاحرام، ح 1211؛ المحقق: محمد فؤاد عبد الباقی، الناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت

ما ... سرازیر است! مردم هم با حالت تمسخر، انگشتشان را به نشانه آلت خود، تکان دادند. (1)

7- خلیفه دوم می گوید: دو متعه در زمان رسول خدا حلال و جایز بود و من از آنها نهی می کنم و مرتکبین آن دورا مجازات می کنم، متعه نساء و متعه حج. (2)

8- پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: ای عایشه اگر قوم تو تازه مسلمان نشده بودند و تازه از جاهلیت بیرون نیامده بودند من دستور می دادم که خانه کعبه را تخریب بکنند، آن چه که از محدوده حرم کعبه خارج کردند آن را داخل می کردم، با زمین یکسانش می کردم، دو تا دَرَب برایش قرار می دادم یکی دَرَب شرقی یکی دَرَب غربی و آن را به آن اساس ابراهیم (علیه السلام) می رساندم. (3)

10- زُهری می گوید، که در دمشق بر انس بن مالک وارد شدم دیدم می گزید. گفتم: چرا گزیه می کنی، گفت: هیچ یک (از احکام شریعت) را که زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده را نمی شناسم که بی تغییر مانده باشد حتی این نماز که این نیز ضایع شده است. (4)

و نمونه های بسیار زیادی که در تاریخ و روایات وارد شده همه نشان دهنده اینست که همه صحابه گوش به فرمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) نبودند.

حدیث قلم و دوات

اولاً این حدیث صحت دارد و هم در منابع شیعه و هم اهل سنت آمده است.

دوماً هجر به معنای هذیان گفتن هست و مراد آن سخنی است که از مریض سر می زند و هیچ نظم و نظامی ندارد حال کسروی اعتقاد داشته که هذیان با سرسام فرق دارد مهم نیست، مهم آنست که در آن جلسه این تهمت از سوی خلیفه دوم به پیامبر (صلی الله علیه و آله) زده شد و نگذاشتند که ایشان چیزی بنویسند و در حضور ایشان به بحث و دعوا برخاستند. اینکه یا پیامبر (صلی الله علیه و آله) نباید بیمار شوند یا اگر شدند سرسام هم به دنبال آن امری عادیست از سخنان اشتباه و بی مغز است چرا که پیامبر و امامان هم مانند

ص: 98

1- صحیح مسلم، ج 2، ص 883، کتاب الحج، باب بیان وجوه الاحرام، ح 1216؛ المحقق: محمد فؤاد عبد الباقي، الناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت

2- محلی ابن حزم، ج 7، ص 107؛ دار النشر: دار الآفاق الجدیدة - بیروت، تحقیق: لجنة إحياء التراث العربی؛ // مسند احمد حنبل، ج 3، ص 325، مسند جابر بن عبدالله، ح 14519

3- الجامع الصحیح المختصر، ص 385، روایت 1585 و 1586، اسم المؤلف: محمد بن إسماعیل أبو عبدالله البخاری الجعفی الوفاء: 256، دار النشر: دار ابن کثیر، الیمامة - بیروت

4- صحیح بخاری ج 1 ص 198

انسان ها بودند غذا می خوردند راه می رفتند، مریض می شدند و اینها ضرری به هدایت انسانها نمی زند ولی اینکه اگر مریض شوند مثل بقیه انسانها دچار سرسام یا هذیان میشوند این با قرآن عقل و منطق در تضاد است چرا که ما طبق دستور خداوند دین را از پیامبری که معصوم است و خطا ندارد می گیریم چطور ممکن است او دچار خطا شود درست است که ایشان بشر بودند ولی فرقی با این بود که به وحی متصل بودند چنانچه در قرآن کریم آمده:

سوره مبارکه فصلت آیه 6 :

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ....

بگو من بشری مثل شما هستم (ولی) بر من وحی می شود.

سوره مبارکه نجم آیه 1 تا 4 :

وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ مَا ضَلَّٰ صَاحِبُكُمْ وَ مَا غَوَىٰ وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ

سوگند به ستاره هنگامی که افول می کند که هرگز دوست شما [رسول خدا] گمراه نشده و منحرف نگردیده است و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید آنچه می گوید چیزی جز وحی (الهی) که بر او القا شده نیست.

پس معصومین سخنی غیر از حق در هر شرایطی که باشند نخواهند زد و برای ما تمام گفتار و رفتار معصومین حجت و لازم الاجراست چنانچه در منابع اهل سنت هم روایتی صحیح آمده که از ابوهریره به نقل از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) آورده:

من جز حق چیزی نمی گویم، گفتند با ما شوخی هم می کنی آیا شوخی های تو هم حق هست (سنت هست)؟ فرمودند: انی لا اقول الا حقا من جز حق چیز دیگری بر زبانم جاری نمی شود. (1)

نتیجه اینکه حتی شوخی های پیغمبر هم حجت است و لازم الاجرا و اینکه به بهانه مریضی تهمتی به اشرف مخلوقات نعوذبالله زده شود و امر و دستورش نادیده گرفته شود این با مسلمانی تطبیقی ندارد.

کسروی می گوید پیامبر (صلی الله علیه و آله) سواد خواندن و نوشتن نداشته!!!

در پاسخ به این شبهه باید گفت که پیامبر اسلام دارای علم الهی بوده است و قطعاً هم خواندن می دانستند و هم نوشتن و حتی در طول عمر شریف شان بارها اتفاق افتاده

ص: 99

1- مسند الإمام أحمد بن حنبل، اسم المؤلف: أحمد بن حنبل أبو عبدالله الشیبانی، دار النشر: مؤسسه قرطبه - مصر؛ ج2، ص 340، ح

است که ایشان هم خوانده اند و هم نوشته اند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) و همین طور حضرات معصومین (علیهم السلام) هیچگاه نزد کسی درس نخوانده و یا نیاز به خواندن کتاب ندارند؛ چرا که به اذن خدا همه علوم به آنها داده شده است.

این مطلب هم از کتاب های شیعه و هم از کتاب های اهل سنت قابل اثبات است. مرحوم شیخ صدوق (قدس سره) در معانی الاخبار می نویسد: از امام جواد (علیه السلام) سؤال کردند: ای فرزند رسول خدا چرا به پیامبر اسلام اُمّی می گفتند؟ حضرت سؤال کردند: مردم (مخالفین شیعه) چه می گویند؟ گفتند: آنها فکر می کنند که آن حضرت به این خاطر اُمّی نامیده شده بود چون نمی توانست بنویسد. امام جواد (علیه السلام) در جواب فرمود: دروغ می گویند، لعن بر آن ها باد! چطور پیامبر (صلی الله علیه و آله) نمی توانستند بنویسند در حالی که خداوند در آیات محکم قرآنش می فرماید:

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ

او کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده، پیامبری از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها بخواند و آنها را تزکیه کند و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت بیاموزد هر چند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

چطور کسی که نمی تواند بنویسد می تواند کتاب و حکمت را به دیگران بیاموزد؟ به خدا قسم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به هفتاد و سه زبان می خواندند و می نوشتند (منظور به تمام زبان ها مسلط است). به این دلیل به آن حضرت «اُمّی» می گفتند چون او از اهل مکه بود و مکه در آن زمان «امّ القری» محسوب می شده است. چنانچه خداوند در قرآنش می فرماید: ما تو را فرستادیم تا اهل «امّ القری» [مکه] را و کسانی که در اطراف آن زندگی می کنند انداز کنی. (1)

با این بیان امام جواد (علیه السلام) شکی باقی نمی ماند که رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) خواندن و نوشتن می دانستند.

از علمای اهل سنت نیز (عامر شعبی) که در نزد اهل سنت جایگاه ویژه ای دارد در این باره می نویسد: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نامه شخصی به نام عیینه را شخصاً مطالعه کرد و از آن چه در آن نوشته شده بود خبر داد. (2)

آلوسی از علمای بزرگ اهل سنت در تفسیرش ج 21 - ص 5 می نویسد:

ص: 100

1- معانی الاخبار شیخ صدوق - ترجمه حمیدرضا شیخی انتشارات ارمغان طوبی ص 127

2- المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز - ابن عطیة الأندلسی - ج 4 - ص 322 و تفسیر القرطبی - القرطبی - ج 13 - ص 352 و

تفسیر البحر المحیط - أبی حیان الأندلسی - ج 7 - ص 151 و مکاتیب الرسول - الأحمدي المیانجی - ج 1 - ص 96

قدرت بر خواندن، فرع بر کتاب است...

روایاتی در صحیح بخاری و... نیز تأیید می کند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می توانستند بنویسند. چنانچه در قضیه صلح حدیبیه خود رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شخصاً عقد نامه را گرفت و نوشت.

البته برخی به آیه ذیل تمسک کرده و آن را نعوذبالله دلیل بر بی سوادی پیامبر (صلی الله علیه و آله) می دانند:

سوره مبارکه عنکبوت، آیه 48:

وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ إِذَا لَأْتَابَ الْمُضِلُّونَ

تو هرگز پیش از این کتابی نمی خواندی، و با دست خود چیزی نمی نوشتی، مبادا کسانی که در صدد (تکذیب و) ابطال سخنان تو هستند شک و تردید کنند.

ولی در این آیه خداوند نمی فرماید که تو خواندن و نوشتن بلد نبود؛ بلکه منظور این است که شما نمی خواندی و نمی نوشتی. و شک زمانی ایجاد می شود که کسی ادعا کند پیامبر (صلی الله علیه و آله) را دیده است که اساطیر الاولین را می خوانده است و یا از روی کتب گذشتگان رونویسی می کرده تا آنها را یادداشت کند و برای عرب بخواند.

پس تا اینجا سواد خواندن و نوشتن پیامبر (صلی الله علیه و آله) اثبات شد.

اما اینکه اگر پیامبر خواندن و نوشتن می دانسته، چرا کسی جواب توهین خلیفه دوم به پیامبر (صلی الله علیه و آله) را نداد؟ در اینکه حضرت علی (علیه السلام) در آن مجلس بودند شکی نیست ولی چرا عکس العملی نشان ندادند؟

اولاً ماجرا چه بوده؟ شیخ مفید داستان حدیث قرطاس را این گونه نقل و در آن به صراحت می گوید که امیرمؤمنان (علیه السلام) در آن جا بوده است: هنگامی حال رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کمی بهبود یافت نگاهی به مردم کرده و فرمود: دوات و شانه گوسفندی حاضر کنید تا مطلبی را بنویسم که پس از آن برای همیشه گمراه نشوید. در همان حال رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از حال رفت. یکی از حاضران برخاست تا دستور حضرت را انجام دهد، خلیفه دوم گفت: برگرد؛ زیرا او هذیان می گوید. آن مرد منصرف شد. کسانی که آن جا حضور داشتند از این که در اجرای دستور رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کوتاهی کرده بودند ناراحت شدند. با یکدیگر گفتگو کردند و کلمه استرجاع «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» را به زبان رانده و از مخالفت با فرمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بیمناک بودند. هنگامی که دوباره حال رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بهتر شد، برخی گفتند: آیا اجازه می دهید تا دوات و شانه حاضر نمایم؟ آن حضرت فرمود: بعد از این سخنی که گفتید (تهمت هذیان)، دوات و شانه نیاورید، ولی شما را سفارش می کنم که با اهل بیتم به نیکی رفتار کنید. سپس روی خود را از مردم برگرداند، مردم برخاستند و به

خانه های خود رفتند، اما عباس و فضل بن عباس و علی بن ابی طالب (علیهما السلام) باقی ماندند. عباس عرض کرد: ای پیامبر خدا اگر خلافت بعد از شما به ما خواهد رسید و می دانید که ما پیروز خواهیم شد به ما بشارت داده و راهنمایی کنید. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: شما بعد از من بیچاره خواهید شد و سخن دیگری نفرمود. این عده هم با کمال ناامیدی و در حالی که گریه می کردند از خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مرخص شدند. (1)

دوماً در جواب به سؤال، به چند نکته باید توجه کرد:

1- حرمت پیشی گرفتن بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله)

طبق قرآن، پیشی گرفتن بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حرام است و مسلمانان حق ندارند در حضور آن حضرت بر ایشان پیشی بگیرند:

سوره مبارکه حجرات آیه 1 :

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ .

ای کسانی که ایمان آورده اید چیزی را بر خدا و رسولش مقدم نشمرید (و پیشی مگیرید) و تقوای الهی پیشه کنید که خداوند شنوا و داناست.

و امیر مؤمنان (علیه السلام) همواره تابع محض و دنباله رو رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بوده و هرگز نه در گفتار و نه در عمل بر پیامبر خدا پیشی نگرفته است. چنانچه خود آن حضرت در نهج البلاغه می فرماید: من در خردسالی بزرگان عرب را به خاک افکندم و شجاعان دو قبيله معروف (ربيعه) و (مُضِر) را در هم شکستم، شما موقعیت مرا نسبت به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در خویشاوندی نزدیک، و در مقام و منزلت ویژه می دانید. پیامبر (صلی الله علیه و آله) مرا در اتاق خویش می نشانند، در حالی که کودک بودم مرا در آغوش خود می گرفت، و در بستر مخصوص خود می خوابانید، بدنش را به بدن من می چسباند و بوی پاکیزه خود را به من می بویاند و گاهی غذایی را لقمه لقمه در دهانم می گذارد. هرگز دروغی در گفتار من و اشتباهی در کردارم نیافت. از همان لحظه ای که پیامبر (صلی الله علیه و آله) را از شیر گرفتند، خداوند بزرگ ترین فرشته خود را مأمور تربیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) کرد تا شب و روز او را به راه های بزرگواری و راستی و اخلاق نیکو راهنمایی کند و من همواره با پیامبر (صلی الله علیه و آله) بودم چونان

ص: 102

1- الشيخ المفيد، محمد بن محمد بن النعمان ابن المعلم أبي عبد الله العكبري البغدادي (متوفای 413 هـ)، الإرشاد فی معرفه حجج الله على العباد، ج 1، ص 184-185، تحقیق: مؤسسه آل البيت عليهم السلام لتحقیق التراث، ناشر: دار المفید للطباعه والنشر والتوزیع - بیروت - لبنان، الطبعة: الثانية، 1414هـ - 1993م

فرزند که همواره با مادر است. پیامبر (صلی الله علیه و آله) هر روز نشانه تازه ای از اخلاق نیکو را برایم آشکار می فرمود و به من فرمان می داد که به او اقتداء نمایم. (1)

و نیز در خطبه ای دیگر فرمودند:

اصحاب و یاران حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) که حافظان اسرار او می باشند می دانند که من حتی برای یک لحظه هم مخالف فرمان خدا و رسول او نبودم، بلکه با جان خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) را یاری کردم در جاهایی که شجاعان قدم هایشان می لرزید و فرار می کردند، آن دلیری و مردانگی را خدا به من عطا فرمود. (2)

حال چگونه امکان دارد که امیرمؤمنان (علیه السلام) قبل از این که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سخنی بگوید، شروع به سخن گفتن کند و با نص صریح آیه قرآن کریم مخالفت نماید؟ بلی اگر رسول خدا دستور می دادند که دهان اهانت کنندگان را ببندد، قطعاً امیرمؤمنان (علیه السلام) اطاعت کرده و با تمام وجود از آن حضرت دفاع می کرد اما زمانی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حضور دارد و ایشان هنوز اقدامی نکرده است، چگونه امکان دارد که امیرمؤمنان (علیه السلام) بر آن حضرت پیشی بگیرد و اقدامی بر خلاف نص قرآن کریم نماید؟!

2- حرمت نزاع در حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله)

خداوند در قرآن هر نوع نزاع و درگیری؛ آن هم در حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را حرام اعلام کرده است:

سوره مبارکه انفال آیه 46 :

وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ

و (فرمان) خدا و پیامبرش را اطاعت نمایید و نزاع (و کشمکش) نکنید تا سست نشوید و قدرت (و شوکت) شما از میان نرود و صبر و استقامت کنید که خداوند با استقامت کنندگان است.

و در جایی دیگر می فرماید:

سوره مبارکه حجرات آیه 2 :

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ

ص: 103

1- نهج البلاغه - ترجمه محمود دشتی انتشارات گلستان ادب ص 387 خطبه 192

2- همان ص 401 خطبه 197

ای کسانی که ایمان آورده اید صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید و در برابر او بلند سخن مگویید (و داد و فریاد نزنید) آن گونه که بعضی از شما در برابر بعضی بلند صدا می کنند، مبدا اعمال شما نبود گردد در حالی که نمی دانید.

و اما در صحیح بخاری اهل سنت قضیه قلم و دوات نیز آمده است:

دعوا کردند و سر و صدا بلند شد، پیامبر فرمودند: از نزد من برخیزید که سزاوار نیست در نزد پیامبری دعوا کنند. (1)

و در روایت دیگر آمده است: دعوا کردند با اینکه سزاوار نیست در نزد پیامبران دعوا کنند! (2)

اما اگر امیر مؤمنان (علیه السلام) جواب آن ها را می داد و بر آوردن دوات و قلم اصرار می ورزید مجبور بود که با آن ها به نزاع پردازد و نزاع و درگیری در حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شایسته نبود، از این رو امیر مؤمنان (علیه السلام) منتظر فرمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ماند و از نزاع و درگیری با اهانت کنندگان و بلند کردن صدای خود در حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خودداری کرد یعنی پاسخ دادن (در حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله)) عملی ناپسند بود و امیر مؤمنان قطعاً چنین عمل ناپسندی را انجام نمی دادند.

این دو پاسخ، پاسخ های اصلی شیعیان به کسانی است که این شبهه را مطرح می کنند.

3- گروهی از حاضران در خانه از موافقان نوشتن وصیت:

در متن روایت قرطاس آمده است: گروهی می گفتند که (کاغذ را) پیش آورید که پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای شما کتابی بنویسد که بعد از ایشان گمراه نشوید، عده ای نیز سخن عمر را تکرار می کردند. (3)

ص: 104

1- البخاری الجعفی، ابوعبدالله محمد بن إسماعیل (متوفای 256هـ-)، صحیح البخاری، ج 1، ص 54، ح 114، كِتَابُ الْعِلْمِ، بَابُ كِتَابِهِ الْعِلْمِ، تحقیق د. مصطفی دیب البغا، ناشر: دار ابن کثیر، الیمامه - بیروت، الطبعة: الثالثة، 1407 - 1987

2- البخاری الجعفی، ابوعبدالله محمد بن إسماعیل (متوفای 256هـ-)، صحیح البخاری، ج 3، ص 1111، ح 2888، كِتَابُ الْجِهَادِ وَالسَّيْرِ، بَابُ جَوَائِزِ الْوَفْدِ، ج 3، ص 1155، ح 2997، أَبْوَابُ الْخُمْسِ، بَابُ إِخْرَاجِ الْيَهُودِ مِنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ؛ ج 4، ص 1612، ح 4168، كِتَابُ الْمَغَازِي، بَابُ مَرَضِ النَّبِيِّ، تحقیق د. مصطفی دیب البغا، ناشر: دار ابن کثیر، الیمامه - بیروت، الطبعة: الثالثة، 1407 - 1987

3- البخاری الجعفی، ابوعبدالله محمد بن إسماعیل (متوفای 256هـ-)، صحیح البخاری، ج 4، ص 1612، كِتَابُ الْمَغَازِي، بَابُ مَرَضِ النَّبِيِّ؛ ج 5، ص 2146، ح 5345، كِتَابُ الْمَرَضِيِّ، بَابُ قَوْلِ الْمَرِيضِ قَوْمًا عَنِّي؛ ج 6، ص 2680، ح 6932، كِتَابُ الْإِعْتِصَامِ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ، بَابُ كَرَاهِيَةِ الْاِخْتِلَافِ، تحقیق د. مصطفی دیب البغا، ناشر: دار ابن کثیر، الیمامه - بیروت، الطبعة: الثالثة، 1407 - 1987

احتمال دیگر این است که شاید هدف رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از این دستور، افشای چهره کسانی بود که ادعای جانشینی آن حضرت را داشتند و تمام تلاش خود را برای به دست آوردن آن از مدت ها پیش آغاز کرده بودند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خواست به مسلمانان بفهماند کسانی که به ایشان نسبت هذیان - نستجیر بالله - می دهند صلاحیت و شایستگی اداره جامعه اسلامی را ندارند و نمی توانند مرجعیت علمی و سیاسی جامعه اسلامی را به عهده بگیرند. به ویژه این که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دستور داد که مخالفت کنندگان با دستورش از خانه خارج شوند و فرمود: «قوموا عنی». با توجه به ارتباط نزدیک امیر مؤمنان (علیه السلام) با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) قطعاً از این مسأله آگاه بوده و به همین خاطر منتظر سخن گفتن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ماند و از هر اقدامی خودداری کرد.

5- اتمام حجت با مسلمانان:

هر چند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) جانشینی امیر مؤمنان (علیه السلام) را از نخستین روز بعثت تا آخرین لحظات عمر شریفشان بارها و بارها اعلام کرده بود اما از آن جایی که دوست نداشت که ثمره زحمات بیست ساله اش بر باد رود برای اتمام حجت بار دیگر تصمیم گرفت که وصیت نامه اش را به صورت مکتوب در اختیار مسلمانان قرار دهد تا اگر در آینده جامعه اسلامی دچار مشکلاتی شد کسی نگوید که چرا پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) کوتاهی کرد و راه را به مردم نشان نداد؟ در حقیقت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خواست عدم قابلیت صحابه را به همه مردم نشان دهد که آن ها بودند که نگذاشتند اسلام مسیری را طی کند که خدا و رسولش ترسیم کرده بودند. چنانچه ابن عباس با صراحت این مطلب را بیان کرده است:

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: از نزد من برخیزید. ابن عباس می گفت بیشترین مصیبت این بود که با اختلاف و سر و صدایشان بین پیامبر و نوشتن این نامه مانع شدند. (1)

پس اولاً اثبات کردیم که نسبت هذیان گفتند به پیامبر (صلی الله علیه و آله) نسبتی بسیار زشت و نزد خداوند بسیار سنگین است و دوماً اثبات کردیم چرا حضرت علی (علیه السلام) در آن مجلس جوابی به توهین کنندگان به رسول الله (صلی الله علیه و آله) ندادند.

ص: 105

1- البخاری الجعفی، ابوعبدالله محمد بن إسماعیل (متوفای 256هـ-)، صحیح البخاری، ج 5، ص 2146، ح 5345، کتاب المرضی، باب قَوْلِ الْمَرِيضِ قَوْمًا عَنِّي؛ ج 6، ص 2680، ح 6932، تحقیق د. مصطفی دیب البغا، ناشر: دار ابن کثیر، الیمامه - بیروت، الطبعة: الثالثة،

اگر امامت از طرف خداست چرا حضرت علی بر گرفتن حق خود اصرار نورزید؟

کسروی می گوید: اگر امام از طرف خداست باید خود را به مردم نشان داده و دلیل های خود را باز گوید و از هر راه بکوشد تا به خلافت برسد و رشته کارها به دست بگیرد و...

اولاً حضرت علی (علیه السلام) برای مردم کرامات بسیار نشان دادند تا بدانند او از جانب خداست که به تعدادی از آنها اشاره می کنیم. قبل از آن باید بدانیم که قبول داشتن کرامت فقط مخصوص شیعیان نیست بلکه اهل سنت هم آن را قبول دارند، چنانچه ابن حجر از علمای اهل سنت در این باره گوید: کرامات اولیاء در نزد اهل سنت حق است. (1)

اما نمونه ای از کرامات حضرت علی (علیه السلام) :

1- به دنیا آمدن حضرت علی (علیه السلام) در کعبه: (از منابع اهل سنت)

حاکم نیشابوری، از علمای اهل سنت پیرامون ولادت حضرت علی (علیه السلام) می نویسد: روایات متواتری وارد شده که فاطمه بنت اسد، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) را در داخل کعبه به دنیا آورده است. (2)

2- ابن عساکر ماجرای شورای شش نفره را در جلد 42 کتابش آورده است اما این عبارت را استثنائاً در جلد 39 آورده است و می گوید:

حضرت علی (علیه السلام) در شورای شش نفری از فضائل خود از جمله فضیلت ((لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار)) گفتند و فرمود: شما را به خدا سوگند آیا می دانید در میان مهاجرین و انصار به غیر از من جبرئیل به کسی نازل نشد که بگوید ای محمد شمشیری مانند ذوالفقار و جوانمردی مانند علی نیست. در میان مهاجرین و انصار جبرئیل در حق کسی چنین تعبیری آورده است؟! گفتند خیر. (3)

3- حضرت علی (علیه السلام) در زمانی که به خلافت رسیدند بالای منبر فرمودند:

ای مردم از من بپرسید پیش از اینکه مرا نیابید. از من بپرسید که دانش اولین و آخرین پیش من است. (4)

ص: 106

1- أحمد شهاب الدین ابن حجر الهیتمی المکی (متوفای 973ه-) ، الفتاوی الحدیثیه، ص 78 ، دار النشر: دار الفکر - لا یوجد - لا یوجد ، الطبعة: لا یوجد ، تحقیق: لا یوجد

2- المستدرک علی الصحیحین-ناشر: دارلکتب العلمیه ج3 ص 550

3- تاریخ مدینه دمشق و ذکر فضل ها و تسمیه من حل ها من الأمثال، اسم المؤلف: أبی القاسم علی بن الحسن ابن هبه الله بن عبد الله الشافعی، دار النشر: دار الفکر - بیروت - 1995، تحقیق: محب الدین أبی سعید عمر بن غرامه العمری، ج 39، ص 201

4- الامالی شیخ صدوق (ره) - ترجمه ابوالفضل هدایتی انتشارات نسیم کوثر ج2 مج 55 ص 19

4- سبکی (عالم اهل سنت) در طبقات الکبری خود یکی از معجزات حضرت علی (علیه السلام) را چنین نقل می کند: اواخر شب بود امیرالمؤمنین (علیه السلام) همراه فرزندش (امام) حسن (علیه السلام) کنار کعبه برای مناجات و عبادت آمدند، ناگاه علی (علیه السلام) صدای جانگدازی شنید، دریافت که شخص دردمندی با سوز و گداز در کنار کعبه دعا می کند و با گریه و زاری خواسته اش را از خدا می طلبد. حضرت علی (علیه السلام) به امام حسن (علیه السلام) فرمود: نزد این مناجات کننده برو و ببین کیست، او را نزد من بیاور. امام حسن (علیه السلام) نزد او رفت، دید جوانی بسیار غمگین با آهی پرسوز و جانکاه مشغول مناجات است. فرمود: ای جوان، امیر مؤمنان علی (علیه السلام) تو را می خواهد ببیند، دعوتش را اجابت کن. جوان لنگان لنگان با اشتیاق وافر به حضور علی (علیه السلام) آمد. حضرت فرمود: حاجت چیست؟ جوان گفت حقیقت این است که من به پدرم آزار می رساندم و او مرا نفرین کرده و اکنون نصف بدنم فلج شده است. امام فرمود: چه آزاری به پدرت رسانده ای؟ جوان عرض کرد: من جوانی عیاش و گنهکار بودم، پدرم مرا از گناه نهی می کرد، من به حرف او گوش نمی دادم بلکه بیشتر گناه می کردم تا اینکه روزی مرا در حال گناه دید، باز مرا نهی کرد. سرانجام من ناراحت شدم چوبی برداشتم طوری به او زدم که بر زمین افتاد و با دلی شکسته برخاست و گفت: اکنون کنار کعبه می روم و تو را نفرین می کنم. کنار کعبه رفت و نفرین کرد. نفرین او باعث شد نصف بدنم فلج گردید و آن قسمت از بدنش را به امام نشان داد. بسیار پشیمان شدم نزد پدرم آمدم و با خواهش و زاری از او معذرت خواهی کردم و گفتم مرا ببخش و برایم دعا کن. پدرم مرا بخشید و حتی حاضر شد که با هم به کنار کعبه بیایم و در همان نقطه ای که نفرین کرده بود دعا کند تا سلامتی خود را باز یابم. با هم به طرف مکه رهسپار شدیم، پدرم سوار بر شتر بود، در بیابان ناگاه شتر رم کرد و پدرم را بین دو صخره بر زمین زد و از دنیا رفت. امام علی (علیه السلام) فرمود: خداوند از تو راضی می شود اگر پدرت از تو راضی بوده است. جوان عرضه داشت: به خدا قسم همین گونه است (پدرم از من راضی بود). امام علی (علیه السلام) برخاسته چند رکعت نماز خواندند و میان خود و خدایش دعاهایی خواند و فرمود: ای مبارک بایست، آن جوان [که نامش مبارک بود] ایستاد و راه رفت و سلامتیش به او باز گشت. امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: اگر سوگند یاد نکرده بودی که پدرت از تو راضی است برایت دعا نمی کردم. (1)

ص: 107

1- السبکی الشافعی، ابونصر تاج الدین عبد الوهاب بن علی بن عبد الکافی (متوفای 771هـ-)، طبقات الشافعیه الکبری، ج 2، ص 328، تحقیق: د. محمود محمد الطناحی د. عبد الفتاح محمد الحلو، ناشر: هجر للطباعة والنشر والتوزیع، الطبعة: الثانية، 1413هـ-

شقیق بن سلمه می گوید: حضرت علی (علیه السلام) بر روی منبر فرمودند: شما را سوگند می دهم که هر کدام تان روز غدیر خم این جمله را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیده که فرمود: «خداوندا سرپرست کسی باش که علی را به سرپرستی برگزیند و دشمن کسی باش که با علی دشمنی کند» شهادت دهد. پای منبر امیرالمؤمنین (علیه السلام) انس بن مالک (خادم پیامبر) و براء بن عازب و جریر بن عبد الله حاضر بودند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) دوباره این جمله را تکرار فرمودند، اما هیچ کس پاسخ نداد. در این هنگام حضرت عرضه داشتند: خداوندا هر کسی که در غدیر حاضر بوده و شهادت نمی دهد و [حقیقت را] کتمان می کند، از دنیا خارجش نکن مگر اینکه بلا- و نشانه ای در او قرار دهی که به واسطه آن [برای مردم] شناخته شود. راوی در ادامه می گوید: انس بن مالک به بیماری برص مبتلا شد، براء بن عازب کور شد و جریر بن عبد الله بعد از مسلمان شدن کافر شد. (1)

6- برگرداندن خورشید برای حضرت علی (علیه السلام) توسط پیامبر (صلی الله علیه و آله) (از منابع اهل سنت)

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نماز ظهر را در صهباء خواند، سپس علی (علیه السلام) را برای انجام مأموریتی به جایی فرستاد، وقتی که علی (علیه السلام) برگشت پیامبر (صلی الله علیه و آله) نماز عصر را خوانده بود، حضرت سر بر دامن علی (علیه السلام) گذاشت و به خواب رفت. علی (علیه السلام) نیز بدون حرکت و آرام ماند تا حضرت بیدار نشود. این وضعیت ادامه یافت تا این که خورشید غروب کرد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) از خواب بیدار شد، وقتی وضع را آن گونه مشاهده فرمود دست به دعا برداشته چنین گفت: خدایا بنده تو علی (علیه السلام) خود را به خاطر پیامبرت این گونه نگه داشته است، روشنایی خورشید را برای وی برگردان. اسماء می گوید: خورشید دیگر بار تابش خویش را آغاز کرد، زمین و کوه ها را روشن ساخت. علی (علیه السلام) از جای خویش برخاست وضو گرفت و نماز عصر را به جای آورد. پس از پایان یافتن نماز علی، خورشید بار دیگر غروب کرد. این حادثه در سرزمین صهباء و در غزوه خیبر اتفاق افتاد. (2)

7- برگرداندن خورشید توسط خود حضرت علی (علیه السلام) در زمان خلافتشان:

زمانی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) به نهر وان می رفت در مسیر راه به سرزمین بابل رسید، با این

1- أحمد بن یحیی بن جابر البلاذری (المتوفی: 279هـ-)، أنساب الأشراف، ج 1، ص 289

2- الطحاوی، أبو جعفر أحمد بن محمد بن محمد بن سلامه (متوفای 321هـ-)، شرح مشکل الآثار، ج 3، ص 94، رقم: 92، تحقیق شعیب الأرنؤوط، ناشر: مؤسسه الرساله - لبنان/ بیروت، الطبعة: الأولى، 1408هـ- - 1987م؛ (الطبرانی، سلیمان بن أحمد بن ایوب أبو القاسم) الوفاة: 360)، المعجم الكبير، ج 24 ص 144، رقم 382، دار النشر: مكتبة الزهراء - الموصل - 1404 - 1983، الطبعة: الثانية، تحقیق: حمدی بن عبدالمجید

که وقت نماز عصر فرا رسیده بود توقّف ننموده و به راه خویش ادامه داد، از آن سرزمین خارج نشده بود که خورشید غروب کرد. مردم پیاده شدند و شروع کردند به نماز خواندن، تنها مالک اشتر نمازش را نخواند و گفت: تا امیرالمؤمنین نمازش را نخواند من هم نمی خوانم. پس از خارج شدن از سرزمین بابل، علی (علیه السلام) پیاده شد و خطاب به مالک فرمود: ای مالک این سرزمین شوره زار است و نماز خواندن در آن جایز نیست، هرکس نمازش را در آن خوانده اعاده کند. امام باقر (علیه السلام) می فرماید: حضرت رو به قبله نموده، سه جمله بر زبانشان جاری شد، جمله هایی که نه عربی بود و نه فارسی، با پایان یافتن آن جمله ها خورشید سفید و درخشان باز گشت. حضرت اقامه نماز فرمود. با پایان یافتن نماز، صدایی مانند صدای برش چوب به وسیله آزه به گوش می رسید. (1)

8- حضرت علی (علیه السلام) دست قطع شده را به اذن خدا دوباره سالم کردند (از منابع اهل سنت)

بنده ی سیاه پوستی از دوستان آن حضرت دزدی کرد. او را نزد امیر المؤمنین (علیه السلام) آوردند. حضرت گفتند: دزدی کردی؟ گفت: بله، و خودش اقرار کرد. حضرت دستش را قطع کردند. از پیش امیر المؤمنین (علیه السلام) رفت، در راه سلمان و ابن الکرا گفتند: چه کسی دستت را قطع کرده؟ گفت: امیر المؤمنین (علیه السلام)، داماد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و همسر حضرت زهرا (علیها السلام) قطع کرده است. گفتند: تو مدحش می کنی؟ گفت: چرا مدحش نکنم در حالی که دست من را به حق قطع کرده و من را از آتش نجات داده است. سلمان این را شنید، رفت و به امیر المؤمنین (علیه السلام) خبر داد. حضرت آن بنده ی سیاه پوست را خواستند، گفتند بیا، دستش را به ساعدش چسباند و دستمالی روی آن انداختند و دعا کردند. راوی می گوید ما از آسمان صدایی شنیدیم که علی جان آن ردا را بردار. وقتی ردا برداشته شد دیدیم که این دست به اذن خدا خوب شده و عین روز اولش شده است. (2)

9- جابر می گوید: زمانی که حضرت علی (علیه السلام) بالای منبر بود، مار بسیار بزرگی از یکی از درب های مسجد وارد شد، مردم خواستند او را بکشند، ولی حضرت مانع شدند. مار آمد تا به منبر رسید و به حضرت سلام فرستاد. حضرت اشاره کردند که بایستد تا سخنرانی شان تمام شود، زمانی که تمام شد رو به او کردند و گفتند تو کیستی؟ گفت: عمر بن عثمان جانشین و کارگزار شما بر جنیان، پدرم که مرد وصیت کرده بود نزد شما بیایم و از نظر شما مطلع شوم، به من چه امر می کنید و چه صلاح می دانید؟ حضرت

ص: 109

-
- 1- الشيخ الطوسی، أبو جعفر محمد بن الحسن بن علی بن الحسن، (وفات: 46)، الأمالی، ج 2، ص 671، ح 22، رقم: 1415، ناشر: دار الثقافه للطباعه والنشر والتوزیع - قم، تحقیق: قسم الدراسات الإسلامیه - مؤسسه البعثه، سال چاپ: 1414
 - 2- تفسیر الرازی - فخر الدین الرازی - ج 21 ص 89

فرمودند: تو را به تقوای الهی سفارش می‌کنم و اینکه برگردی و به جای پدرت در بین اجنه خلیفه باش. او خدا حافظی کرد و برگشت. از حضرت پرسیدیم آیا او خدمت شما می‌رسد و بر او واجب است؟ فرمودند: [بله \(1\)](#).

البته در باب این کرامت حضرت، نقل شده که بنی امیه وقتی بر سر کار آمدند فیلی در ورودی یکی از درهای مسجد کوفه - همان دری که مار از آن وارد شده بود و به باب ثعبان معروف شده بود - بستند تا آن درب به باب الفیل معروف شود و کرامت حضرت علی (علیه السلام) از یادها برود ولی تا امروز باب ثعبان هنوز با جزئیاتش به کوری دشمنان اهل بیت بر سر زبان هاست.

10- سید رضی در کتاب خود (خصائص الائمه) نقل می‌کند: روزی امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مسجد بودند، دو نفر مرد با هم دعویشان شد که یکی از آنها از خوارج بودند. حضرت بین آنها قضاوت کردند که رأی به ضرر مرد خارجی شد. او به حضرت گفت: به خدا در قضاوت عدالت نداشتی و مورد رضایت خدا نیست. حضرت با دست خود اشاره کردند دور شو ای دشمن خدا و سپس به صورت سگی مسخ شد. کسانی که در مسجد بودند دیدند او در جلوی حضرت دم تکان می‌داد و از چشمش اشک ریخت. حضرت به حال او دلسوزی نمودند و رو به آسمان کلماتی به زبان آوردند که ما نفهمیدیم. سپس به صورت انسان باز گشت و از مسجد بیرون رفت. ما با حالت تعجب به حضرت نگاه می‌کردیم، ایشان فرمودند: شما را چه شده؟ چرا شگفت زده اید؟ آیا نمی‌دانید که آصف ابن برخیا وصی حضرت سلیمان (علیه السلام) تخت بلقیس را در چشم بر هم زدنی نزد سلیمان نبی آورد؟! وصی شما گرامی تر از وصی سلیمان است؛ زیرا او فقط یک حرف از اسم اعظم را می‌دانست و چنین کاری کرد ولی ما اهل بیت هفتاد و دو حرف از هفتاد و سه حرف از اسم اعظم خدا را می‌دانیم و آن یک حرف هم مخصوص ذات خداوند یکتاست که از آفریده هایش مخفی نگاه داشته است. مردم گفتند: اگر چنین است پس چه نیازی به مردم برای جمع آوری سپاه داری تا با معاویه و امثال او بجنگید؟ فرمود: بندگان گرامی در گفتار بر خداوند پیشی نخواهند گرفت و به فرمان او عمل می‌کنند. برای اتمام حجت و تکمیل محنت، این افراد را به جنگ دعوت می‌کنم و خداوند آفریده های خود را به هر نوعی که اراده کند و مصلحت بداند مورد امتحان و ابتلا قرار می‌دهد. مردم گفتند از دور حضرت پراکنده شدیم و آنچه از حضرت دیدیم و شنیدیم بسیار برای ما سنگین بود. [\(2\)](#)

ص: 110

1- اصول کافی شیخ کلینی (ره) - ترجمه محمود جعفرعلی انتشارات مبین اندیشه ج 2 باب شناخت و خصوصیات معصومین ص 212

2- ترجمه البرهان فی تفسیر القرآن - سید هاشم بحرانی ترجمه شیخ عبدالله صالحی نجف آبادی انتشارات ذوی القربی ج 7 ص 101

اینها نمونه‌هایی از کرامات و معجزات امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود که آوردیم، البته ما برای تمام امامان چنین کراماتی داریم. می‌بینیم حضرت همیشه با اخلاق و کرامات و تبلیغات خود رسول الله (صلی الله علیه و آله) برای ایشان در زمان خودشان همیشه خود و حقانیت خود را به مردم نمایانده که من جانشین و وصی بر حق پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌باشم.

اما اینکه کسروی می‌نویسد که خلیفه باید از هر راه بکوشد تا به خلافت برسد و رشته کارها را به دست بگیرد، باید گفت فرق معصوم با یک انسان معمولی در همین جاست که معصوم برای رسیدن به خلافت از هر راهی وارد نمی‌شود؛ بلکه انسان‌ها با عقول خود باید به حقانیت او پی برده و دور او جمع شوند و از او چراغ راه خواهند.

در این بحث به یک سخن امیرالمؤمنین (علیه السلام) درباره‌ی خلافت اشاره می‌کنیم که حضرت فرمودند: به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر حضور فراوان بیعت کنندگان نبود، و یاران حجت را بر من تمام نمی‌کردند و اگر خداوند از علماء عهد و پیمان نگرفته بود که در برابر شکم بارگی ستمگران و گرسنگی مظلومان سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته، رهایش می‌کردم و آخر خلافت را به کاسه اول آن سیراب می‌کردم، آنگاه می‌دیدید که دنیای شما نزد من از آب بینی بزغاله‌ای بی ارزش تر است. (1)

و اما اینکه کسروی می‌گوید خلافت برای این است که رشته کارهای امور کشور بر دست بگیرند و کشورهای اسلامی را از شر دشمنان نگاه دارند... در جواب باید گفت:

یک پادشاه یا خلیفه، چه معصوم و چه غیر معصوم در زمانی که خلافت را در دست دارد این کار یکی از وظایف اوست، ولی وقتی معصوم حاکم شود علاوه بر این باید مردم را به پرستش حقیقی خداوند و راه مستقیمی که خداوند تعریف نموده برساند.

چنانچه می‌دانیم مردم نگذاشتند ائمه (علیهم السلام)، امامت و خلافت واقعی یک معصوم را نشان دهند، بلکه فقط امام علی (علیه السلام) و مدت کمی امام حسن (علیه السلام) به خلافت ظاهری رسیدند. اما در روایات داریم امام زمان (عج) پیروزی و حکومت ایشان قطعی و خلافت ایشان دیگر ظاهری نبوده و با هیچ ستمگر و منافقی بیعت و مماشات ندارد. او امام منصور است. زمان ایشان عقول تمام انسان‌ها کامل شده و علم در زمان ایشان تمام می‌شود. مریضی، فقر، قحطی و... وجود ندارد و در این زمان است که بشر مزه و طعم خلافت معصوم را می‌چشد و می‌فهمد چه اشتباهی کرده اند که آنها را از خلافت دور کرده اند و این همه مشقت و زجر بیهوده کشیده اند و طبق عقیده حقه شیعه هم بعد از

ص: 111

آقا صاحب الزمان (عج)، امامان و پیامبر: همگی رجعت کرده و در زمین حکومت خواهند داشت.

امام باید در هدایت گمراهان همانند پیامبر باشد

در ادامه کسروی می گوید امام باید همان کاری که پیامبر می کند و گمراهان را به راه می آورد انجام دهد!

باز هم چنانچه قبلاً گفتیم ایشان کمترین مطالعه و تحقیقی در اسلام شیعه نداشته و فقط به اشکال تراشی رو آورده است. در شیعه بین وظیفه پیامبر و امام تفاوت وجود دارد، چنانچه در حدیث آمده:

حضرت علی (علیه السلام) در بحث و مناظره ای که با خوارج داشتند فرمودند: دعوت به سوی خود، تنها وظیفه انبیاء است نه اوصیاء، ایشان از جانب انبیاء معرفی می شوند و از معرفی خود بی نیازند و بر اهل ایمان به خدا و رسول وظیفه است که اوصیای انبیاء را بشناسند و به سمت او بروند. چنانچه خداوند می فرماید:

سوره مبارکه آل عمران آیه 97:

فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ

در آن، نشانه های روشن (از جمله) مقام ابراهیم است و هر کس داخل آن (حرم) شود در امان خواهد بود و برای خدا بر مردم (واجب) است که آهنگ خانه (او) کنند آنها که توانایی رفتن به سوی آن دارند و هر کس کفر ورزد (و حج را ترک کند، به خود زیان رسانده)، و خداوند از همه جهانیان بی نیاز است.

بنابر این اگر مردم به خاطر انجام مناسک حج به سوی کعبه حرکت نکنند عیب و تقصیری برای خانه کعبه ثابت نشده و کعبه کافر شمرده نخواهد شد بلکه کفر و تقصیر از آن مردمی است که زیارت کعبه را ترک می کنند زیرا خانه کعبه برای مومنین معرفی شده و این چنین است حال من برای شما. (1)

در حدیث بالا دیدیم حضرت علی 7 مثل خود را مانند کعبه دانستند چنانچه خود رسول الله (صلی الله علیه و آله) هم چنین بیانی درباره مقام حضرت علی 7 داشتند که فرمودند:

ص: 112

1- احتجاج علی اهل اللجاج شیخ طبرسی ج 1 ص 507 بیان برخی احتجاجات امام علی علیه السلام و حضرت زهرا (س) با مخالفان انتشارات نوید ظهور چاپ اول

مَثَلِ عَلِيٍّ مَثَلِ كَعْبَةِ اسْتِ كِه حَاجِيَان بَه زِيَارْتَش مِي رَوْنَد دَر حَالِي كِه اَو بَه زِيَارْت كَسِي نَمِي رَوَد. (1)

پس دیدیم شناخت امام و رفتن به سمت و سوی او وظیفه ی مردم است نه امام. همانطور که در عصر غیبت علما به ما بسیار سفارش می کنند که معرفت خود نسبت به امام زمان(عج) را افزایش دهیم و از خدا فرج ایشان را بخواهیم که امام آوردنی است.

ص: 113

1- الامالی شیخ صدوق(ره) - ترجمه ابوالفضل هدایتی انتشارات نسیم کوثر ج 1 مج 2 ص 21

فصل نهم: پاسخ به چند اشکال بنیادی (3)

ادعای کسروی در مورد امام سجاد (علیه السلام)

کسروی می گوید امام سجاد (علیه السلام) (نعوذبالله) آسایش خواه و گوشه گیر بود و...

این سخنان و نسبت ها تازگی نداشته و در زمان خود حضرت هم توسط عبّاد بصری به حضرت زده شده است. روزی عبّاد بصری در راه مکه با امام سجاد (علیه السلام) ملاقات کرد و گفت: ای علی ابن الحسین آیا جهاد را با سختی هایش رها کردی و به حج با آسانی اش روی آورده ای در حالی که خداوند می فرماید:

سوره مبارکه توبه آیه 111 :

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَاً عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

خداوند از مؤمنان جان و مالشان را خریداری کرده که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد (به این گونه که) در راه خدا پیکار می کنند، می کشند و کشته می شوند این وعده حقیقی است بر او که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده و چه کسی از خدا به عهدش وفادارتر است؟! اکنون به داد و ستدی که با خدا کرده اید شادمان باشید و این است همان رستگاری و پیروزی بزرگ.

حضرت به او فرمودند: آیه را تمام کن، گفت:

سوره مبارکه توبه آیه 112 :

الَّذِينَ عَابَدُوا الدُّيُونَ الضَّالِّينَ أَوْ كَانُوا سَاجِدِينَ لِلْأَمْوَانِ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ

توبه کنندگان، عبادت کنندگان، سپاس گویان، جهادگران، رکوع کنندگان، سجده گزاران، امرکنندگان به معروف، نهی کنندگان از منکر، و حافظان حدود (و مرزهای) الهی، (مؤمنان حقیقی اند) و بشارت ده به (اینچنین) مؤمنان.

سپس حضرت فرمودند هرگاه این گروه را یافتی که این صفات را داشته باشند جهاد با ایشان افضل از انجام حج است. (1)

امام سجاد (علیه السلام) این سخن را در زمانی می فرماید که مردم در مقابل امام زمانشان یعنی حسین بن علی (علیه السلام) ایستادند و او را از پشت، سر بردند و بر پیکر مطهر او اسب تاختند. معلوم است که دل های این مردمان دچار قساوت شده و آنها شدیداً به کار فرهنگی امام معصوم احتیاج دارند و حرف حق بر آنها اثری ندارد، پس امام باید در خانه بنشیند و به مردم جاهل زمانشان دعا و استغفار یاد دهند. همچنین حضرت در بین آنها چهل هزار غلام خریدند و تربیت کردند و آزاد کردند.

به همین دلیل امام سجاد (علیه السلام) برای رفع جهالت و تقویت ایمان و معنویات مردم، روش تربیت موالیان و انجام اعمال طولانی عبادی را پایه ریزی کردند. تربیت این افراد سبب شد در زمان امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) موالیان جزو اصحاب حدیث شوند و شکوفایی علم و شناخت اهل بیت (علیهم السلام) بیش از پیش مطرح شود.

و نیز از آن حضرت نقل شده که امام سجاد (علیه السلام) در جمع مردم کوفه حاضر شدند و پس از آنکه خود را معرفی کردند، مردم را در نوشتن نامه به پدرشان یادآور شدند که ایشان را فریب دادند و زیر عهد و پیمان خود زدند. سپس فرمودند: هلاک بر شما باد چه توشه ای برای خود پیش فرستادید. با کدام چشم به روی پیامبر (صلی الله علیه و آله) نظر می افکنید آنگاه که بگوید عترت مرا کشتید و حرمت مرا شکستید پس از امت من نیستید. راوی گوید صدای مردم به گریه بلند شد و به همدیگر گفتند هلاک شدیم و نفهمیدیم. سپس حضرت فرمودند: خدا رحمت کند آنکه نصیحت مرا بپذیرد و وصیتم را نگهداری کند. سپس مردم گفتند: ای فرزند رسول خدا ما فرمانبرداریم و پیمان تو را نگاه می داریم، دل در گرو تو داریم خدا تو را رحمت کند، فرمان بفرماید که با هر که با تو جنگ کند، جنگ کنیم و قصاص خون تو را از آنان که بر تو و ما ستم کردند بخواهیم. حضرت فرمودند: هیهات هیهات! ای بی وفا مردم مکار، شهوات در میان شما حائل شده، می خواهید همان گونه که پدران مرا یاری کردید، مرا یاری کنید؟! هرگز چنین نخواهد شد، سوگند به پروردگار شتران حاجیان که به منی می روند، زخمی که دیروز از کشتن پدرم و اهل بیت وی بر دل من رسید هنوز التیام نیافته، داغ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فراموش نگشته و داغ پدرم و فرزندان پدرم و جدّم، موی رخسارم سپید کرده و تلخی آن بین حلقوم و حنجره

ص: 115

1- احتجاج علی اهل اللجاج شیخ طبرسی ج 2 ص 101 بیان برخی احتجاجات امام علی بن الحسین علیه السلام با مخالفان - انتشارات نوید ظهور چاپ اول

من باقی مانده و اندوهش در سینه ام مانده و خواهش من این است نه با ما باشید و نه بر ما. (1)

البته جدا از روایات بالا در روایتی دیگر از امام صادق (علیه السلام) داریم که فرمودند: خداوند نوشته ای برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرستاد که در آن وصیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) به امامان بعد از ایشان است که چه کار انجام دهند، برای امام سجاد (علیه السلام) آمده: ای علی سکوت اختیار کن و در خانه خود آرام گیر و خدا را پرستش کن تا زمان شهادتت فرا رسد و ایشان چنین کرد و نامه به پسرشان محمدبن علی (علیه السلام) رسید و... (2)

پس معلوم شد که امام سجاد (علیه السلام) سختی جهاد را رها نکرده و فقط به نماز و عبادت پردازند، بلکه چنین مردمی که به تازگی دچار آن جنایت بر علیه نوه عزیز رسول الله شدند و قبل از آن هم چنان بی وفایی در حق عموی بزرگوارشان امام حسن مجتبی (علیه السلام) انجام دادند و ایشان را رها کردند و آن خیانت هایی که در حق علی ابن ابی طالب (علیه السلام) مرتکب شدند قابل اطمینان برای جهاد نبودند، بلکه نیاز شدید به استغفار و طلب بخشش از خدا بابت اعمال زشت خود داشتند و باید فهم صحیح از دین را پیدا می کردند.

نظر کسروی در مورد قیام مختار

در ادامه کسروی مدعی شده که قیام مختار بدون اجازه امام سجاد (علیه السلام) بوده!!!

طبق روایات، حرکت مختار با اجازه امام بوده است.

در پاسخ این شبهه باید گفت: حرکت مختار، یک حرکت مشروع بوده است زیرا امام سجاد (علیه السلام) هنگامی که سر عبید الله بن زیاد و عمر سعد را که مختار نزدشان فرستاده بود مشاهده کرد، رضایت خودش را اعلام کرد و برای مختار دعای خیر نمود و از خداوند برایش پاداش خواست. روایت صریح دیگری داریم که نشان می دهد حرکت مختار با اجازه امام علی بن الحسین (علیه السلام) بوده است. در منابع شیعه و سنی نقل شده است هنگامی که مختار از زندان عاملان ابن زبیر در کوفه آزاد شد، شیعیان را به خونخواهی امام حسین (علیه السلام) دعوت می کرد و شیعیان با او بیعت می کردند. مختار می گفت: من از طرف محمد بن حنفیه، فرزند امیر مؤمنان مأمور به خونخواهی شده ام. عده ای از شیعیان،

ص: 116

1- احتجاج علی اهل اللجاج شیخ طبرسی ج 2 ص 75 بیان برخی احتجاجات امام علی بن الحسین علیه السلام با مخالفان انتشارات نوید ظهور چاپ اول

2- الامالی شیخ صدوق (ره) - ترجمه ابوالفضل هدایتی انتشارات نسیم کوثر ج 2 مج 63 ص 115

مانند عبد الرحمان بن شریح در این سخن مختار تردید داشتند که آیا او واقعاً از طرف ابن حنفیه مأمور است یا نه؟ به همین جهت عبد الرحمان با سعید بن منقذ الثوری و سعیر بن ابی سعیر الحنفی و اسود بن جراد الکنندی و قدامه بن مالک جشمی همراه شد و در نزد محمد حنفیه رفتند.

ابن نماء حلی روایت را این گونه نقل کرده است:

عبد الرحمان بن شریح به حمد خدا شروع کرد و گفت: شما خاندانی هستید که خدا شما را به فضیلت اختصاص داده و شما را به وسیله مقام نبوت شرافت داده و حق شما را بر این امت بزرگ نموده است. شما دچار مصیبت حسین (علیه السلام) شده اید که عموم مسلمانان هم شده اند. مختار نزد ما آمده و گمان می کند از طرف شما آمده است. وی ما را طبق دستور کتاب خدا و سنت رسول او و خونخواهی خون اهل بیت دعوت کرده است. ما هم با این شروط با وی بیعت کرده ایم اکنون اگر تو ما را دستور دهی با او بیعت کنیم می پذیریم و اگر ما را نهی می کنی از او دوری و اجتناب خواهیم نمود. موقعی که محمد بن حنفیه سخن عبد الرحمن و دیگران را شنید سپاس خدای را بجای آورد و درود بر حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) فرستاد و فرمود: آنچه را که راجع به فضیلت ما خاندان گفتید فضل و فضیلت از خدا است که به هر کسی بخواهد عطا می کند. خدا صاحب فضل بزرگی است و مصیبتی که از طرف حسین (علیه السلام) دچار ما شد در قرآن حکیم است. اما راجع به مطلبی که گفتید مختار شما را به خونخواهی ما فرا می خواند، قسم به خدا دوست دارم که خداوند توسط هر یکی از بندگان باشد انتقام ما را بگیرد. این سخن من است و از خداوند برای خود و شما طلب استغفار می کنم. (1) این قسمت از روایت را منابع اهل سنت از جمله طبری نیز در تاریخش آورده اند: طبق گزارش منابع اهل سنت، این چند نفر نزد محمد حنفیه آمدند. (2)

ولی در منابع شیعه آمده است که محمد بن علی به آنها گفت: باید در نزد علی بن الحسین (علیه السلام) که امام من و شما است برویم و از نزد او کسب تکلیف کنیم. ابن نماء حلی وقتی گزارش فوق را نقل کرده در پایان می گوید: به نقل از پدرم، محمد حنفیه به آنان گفت برخیزید تا نزد امام من و شما یعنی حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) برویم. هنگامی که

ص: 117

-
- 1- ابن نماء الحلی، جعفر بن محمد بن جعفر بن هبه الله (متوفای 645هـ-)، ذوب النصار فی شرح الثار، ص 96، تحقیق: فارس حسون کریم، ناشر: مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم المشرفه، الطبعة الاولى 1416
 - 2- الطبری، أبو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب (متوفای 310)، تاریخ الطبری، ج 3، ص 436، ناشر: دار الکتب العلمیه - بیروت

به حضور حضرت سجاد (علیه السلام) مشرف شدند و محمد جریان آنان را برای آن بزرگوار شرح داد، حضرت امام زین العابدین (علیه السلام) فرمود: ای عمو! اگر یک غلام زنگی برای ما خاندان اعمال تعصب کند بر مردم واجب است او را تقویت نمایند. من تو را صاحب اختیار قرار دادم. هر عملی که می خواهی انجام بده. وقتی آن گروه سخن حضرت سجاد (علیه السلام) را شنیدند می گفتند زین العابدین و محمد بن حنفیه به ما اجازه دادند... موقعی که آنان از نزد محمد بن حنفیه به نزد مختار آمدند، مختار به ایشان گفت: چه خبر!؟ شما بودید که دچار فتنه و تردید شده بودید؟ گفتند: ما برای یاری تو مأمور شده ایم. مختار گفت: من ابو اسحاقم، شیعیان را نزد من جمع کنید. هنگامی که شیعیان نزد وی اجتماع نمودند گفت: ای گروه شیعیان! چند نفری دوست داشتند صدق این مأموریتی را که من آورده ام بدانند. لذا به سوی پیشوای هدایت و نجیب برگزیده و پسر مصطفی و مجتبی یعنی حضرت سجاد (علیه السلام) رفتند و آن بزرگوار به آنان فهمانیده که من پشتیبان و فرستاده آن حضرت می باشم. زین العابدین (علیه السلام) شما را مأمور کرده که تابع و مطیع من باشید. سپس مختار آنان را برای اطاعت و خروج با خود ترغیب کرد و دستور داد حاضرین این موضوع را به غائبین برسانند. (1)

پس از این روایت چند مطلب اثبات می شود:

مطلب نخست: حرکت مختار در این قیام، با اجازه امام سجاد (علیه السلام) صورت گرفته است.

مطلب دوم: خود محمد بن حنفیه، به امامت علی بن الحسین زین العابدین (علیه السلام) معتقد بوده است و صریح عبارت او این است.

مطلب سوم: آن حضرت عموی محمد بن حنفیه را در امور جنگ با دشمنان اهل بیت وکیل خودش قرار داده است، به همین جهت هر حرکتی که با اجازه محمد بن علی صورت گرفته باشد، مشروع است.

سیره عملی امام باقر و امامان بعد از او از دیدگاه کسروی

کسروی در ادامه می گوید امام باقر (علیه السلام) گوشه نشین بودند و بقیه ائمه هم کاری نکردند!!

البته باز هم معلوم شد که ایشان کوچک ترین مطالعه ای درباره دین نداشته که چنین

ص: 118

1- ابن نما الحلّی، جعفر بن محمد بن جعفر بن هبه الله (متوفای 645هـ-)، ذوب النضار فی شرح الثار، ص 98، تحقیق: فارس حسون کریم، ناشر: مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم المشرفه، الطبعة الاولى 1416

سخنان بی مغز و بی پایه می زند. دوران امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) دوران رشد علمی اسلام و تشیع بوده چنانچه که در روزگار امام باقر (علیه السلام) بستری آماده برای نشر احکام دین و اسلام بود. این هنگام برای امام باقر (علیه السلام) فرصتی شایسته بود تا چهره زیبای حقایق دینی را از پس پرده های اوهام و خرافات اموی بیرون آورد و به مردم نشان دهد، زیرا در این روزگار، اندک گشایشی پدید آمد که عصر انتشار فقه آل محمد یا به تعبیر دیگر، روزگار تعلیم و تدریس فقه جعفری بود. همه مؤلفان چه شیعه و چه سنی سبب ملقب شدن امام باقر (علیه السلام) را به «باقر» دانش فراوان او دانسته اند؛ و غالباً این نام گذاری را از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می دانند که جابر بن عبدالله انصاری از آن حضرت نقل کرده است. ابن عماد، از علمای اهل سنت آن حضرت را از فقهای مدینه برشمرده که به سبب دانش فراوان و شناختن ریشه و درون آن، او را باقر خوانده اند.

اما موقعیت سیاسی اجتماعی امام صادق (علیه السلام) از میان ائمه (علیهم السلام) یک موقعیت کاملاً استثنایی بود؛ زیرا آن حضرت در مقطعی از زمان می زیسته که می توان آن را «دوران بحران قدرت سیاسی» نامید. این بحران خود زمینه مناسبی برای انجام کارهای علمی و فرهنگی ایجاد نمود. دوران امام صادق (علیه السلام) مصادف بود با ضعیف شدن و سپس درهم ریختن حکومت مروانیان و این سبب آزادی های سیاسی شد و در گوشه و کنار، مقدمات قیام های دینی و دسته بندی علیه حاکمان آماده گردید و آزادی بحث های علمی را در شاخه های گوناگون نیز موجب شد. امام صادق (علیه السلام) حدود 7 سال با حکام بنی امیه هم عصر بود که در این دوران آن ها با رقیبان سیاسی خود از بنی عباس در جنگ و ستیز نظامی به سر می بردند و فرصت کنترل اوضاع سیاسی و فرهنگی را نداشتند، گرچه بنی عباس در این مدت از درگیری نظامی با بنی امیه فارغ شده بودند، اما با قیام های پی در پی علویان مواجه بوده و بر اوضاع سیاسی به طور کامل مسلط نشده بودند، از این رو، پایه های حکومتشان سست و لرزان بوده و قدرت پرداختن به مسائل دیگر و کنترل اوضاع سیاسی را نداشتند. چنین موقعیتی برای حضرت امام صادق (علیه السلام) و شاگردان او زمینه نشر فرهنگ و معارف دینی را فراهم کرده بود. گزینش و پرورش گروهی از دانشمندان اسلامی بر مبنای دیدگاه های امام باقر (علیه السلام) و گسیل کردن آنان به شهرهای بزرگ اسلامی به منظور ارائه درست نظریات آن حضرت و در نتیجه خنثی کردن تبلیغات دراز مدت امویان در معرفی اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و نیز نفی گرایش های غلو آمیز برخی از پیروان اهل بیت، برخورد صریح و قاطع با غالیان و اظهار بیزاری از سران آنان، از جمله مغیره بن سعید و بیان بن سمعان جزو اقدامات مهم ایشان به شمار می رود.

همچنین، شاگردان امام صادق (علیه السلام) را تا چهار هزار تن نوشته اند و مقصود کسانی هستند که در مدت افاضه امام از او علم فرا گرفته اند، نه اینکه همه آنها هر روز در محضر او حاضر شوند. شهیدی به نقل از کتاب کشف الغمه می نویسد شماری از تابعین از او روایت کرده اند که از جمله آنان: یحیی بن سعید انصاری، ایوب سختیانی، ابان بن تغلب، ابو عمرو بن العلاء و یزید بن عبدالله است، مالک بن انس، شعبه بن الحجاج، سفیان ثوری، ابن جریج، عبد الله بن عمرو، روح بن قاسم، سفیان بن عیینه، سلیمان بن بلال، اسماعیل بن جعفر، حاتم بن اسماعیل، عبدالعزیز بن مختار، وهب بن خالد و ابراهیم بن طهمان اند که از او روایت دارند. جابر بن حیان کوفی را نیز از شاگردان امام صادق (علیه السلام) شمرده اند. پس این بزرگواران در آن زمان به پرورش افکار و برانداختن انحرافات کوشیدند و از این زمان هست که برای شیعیان احادیث بسیار زیادی رسیده، ولی امام چه خلافت ظاهری داشته باشد و چه نداشته باشد امامت خود را می کند و بر امور عالم به اذن و دستور خدا مشرف است. درباره دیگر امامان بزرگوار هم - چنانکه درباره امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) گفته بود - کسروی از حدس و نظر خود مطالبی نوشته که قابل قبول نیست.

خلقت جهان هستی به خاطر چهارده معصوم

کسروی در نکته سوم بحث می گوید اینکه در کتب شیعه آمده خداوند جهان هستی را به خاطر چهارده معصوم خلق کرده چه دلیلی دارد؟

در حدیث مشهور کساء و همچنین در روایات دیگر این مطلب آمده که: عبد السلام بن صالح هروی گوید: از امام رضا (علیه السلام) سؤال کردم درختی که آدم و حواء از آن خوردند، چه درختی بوده؟ مردم در این مورد سخنان گوناگون می گویند. بعضی، روایت می کنند که گندم بوده است، بعضی روایت می کنند که انگور بوده است و بعضی دیگر روایت می کنند که آن درخت حسد بوده است. حضرت فرمودند: تمام اینها صحیح است. عرض کردم: معنی این وجوه با این تفاوت هایی که دارند چیست؟ فرمودند: ای ابا صلت درخت بهشت میوه های مختلفی دارد، آن درخت گندم بود که انگور نیز داشت و مانند درخت دنیا نیست و آن زمان که خداوند، آدم (علیه السلام) را به سجده کردن ملائکه به او و وارد شدن در بهشت، اکرام نمود آدم با خود گفت: آیا خداوند- تا به حال- بشری بهتر از من خلق کرده است؟ و خداوند آنچه را در درون آدم گذشته بود، دانست. او را صدا زد که ای آدم سرت را بلند کن و به پایه عرش بنگر، آدم سرش را بلند کرد و به پایه عرش نگریست و این نوشته را در آنجا دید که (لا اله الا الله، محمد رسول الله و علی بن ابی طالب

امیر المؤمنین است و همسرش فاطمه سرور زنان جهان است، و حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت هستند). آنگاه آدم عرضه داشت: خدایا اینها چه کسانی هستند؟ خداوند فرمود: اینها از فرزندان تو هستند و آنان از تو و از تمام مخلوقاتم بهترند، و اگر آنان نبودند، نه تو و نه آسمان و زمین و بهشت و دوزخ را خلق نمی کردم، مبادا با حسد به آنان بنگری که در این صورت تو را از جوار خودم بیرون خواهم کرد، ولی او با حسد به آنان نگاه کرد و مقام و منزلت آنان را آرزو نمود و در نتیجه شیطان بر او مسلط شد تا اینکه از درختی که از آن نهی شده بود تناول نمود، و پس از آن شیطان بر حوّا نیز مسلط شد، به خاطر اینکه به فاطمه (علیها السلام) با چشم حسد نگاه کرده بود و در نتیجه مثل آدم، از درخت خورد و خداوند عزّ و جلّ آن دورا از بهشت خود بیرون کرد و از جوار خویش به زمین فرستاد. (1)

ولی چطور ممکن است؟

مراد از این که ((اگر تو (محمد) نبودی این جهان را نمی آفریدم))، یکی از سه معنای زیر است :

1- هدف از خلقت جهان، چیزی است که جز با وجود تو تحقق پیدا نمی کند. از دیدگاه قرآن، همه جهان برای انسان آفریده شده است :

سوره مبارکه بقره آیه 29 :

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

او کسی است که همه آنچه را در زمین وجود دارد برای شما آفرید سپس به آسمان پرداخت و آنها را به صورت هفت آسمان مرتّب نمود و او به هر چیزی دانا است.

انسان نیز برای بندگی آفریده شده است :

سوره مبارکه ذاریات آیه 56 :

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ

من جنّ و انس را نیافریدم جز برای این که مرا پرستش کنند (و از این راه تکامل یابند و به من نزدیک شوند).

معنای حقیقی عبادت خداوند در میان انسان ها محقق نمی شود جز با هدایت پیامبران و نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) خاتم انبیا که پیام آور دین کامل الهی است. پس صحیح است که گفته شود، عبادت خداوند، جز با وجود پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در میان بندگان محقق نمی شود.

ص: 121

1- عیون اخبار الرضا - شیخ صدوق (ره) انتشارات پیام علمدار ج 1 ص 269 باب 28 فرمایشات حضرت رضا علیه السلام در مسائل

گونگون

2- تو می توانی تمام هدف از آفرینش جهان را در خود متجلی کنی و آن هدف را به صورت کامل در خود محقق سازی. هدف آفرینش جهان، بندگی انسان است و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به دلیل این که کامل ترین انسان هاست، کامل ترین بنده نیز می باشد. از این رو آن حضرت هدف از خلقت جهان را به معنای تمام و کمال در وجود خود محقق ساخته است و دیگر انسان ها هر یک به اندازه ی مرتبه ی کمالشان آن هدف را محقق کرده اند.

3- تو غرض اصلی من از خلقت جهان بوده ای و دیگران را طفیلی تو خلق کردم. طبق معنای قبلی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) کسی است که هدف از آفرینش جهان را به تمام و کمال در خود محقق ساخته است اما برای این که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بتواند در این دنیا چنین کمالی را در خود محقق سازد، باید همه این جهان آفریده شود و همه این انسان ها - چه مؤمنان و چه کافران - و حتی دشمنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و دوستان آن حضرت باید خلق شوند تا پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مجال رشد و تکامل پیدا کند و قابلیت های خود را به فعلیت برساند. البته در این معنا، چنین نیست که مثلاً دشمنان از روی جبر با آن حضرت دشمنی کرده اند بلکه وجود انسان هایی برای تحقق کمال اختیاری پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیاز است و رسول الله می تواند در فضای میان آنان، چه فضای دوستی و چه دشمنی در مسیر رشد و تکامل خود قرار گیرد. انسان های دیگر نیز هر یک به اندازه مرتبه کمالشان، غرض از خلقت اند یعنی، هر اندازه که کمال آنان بیش تر باشد، غرض اصلی از خلقت نیز به آنان بیش تر تعلق می گیرد و هر اندازه نقصان دارند، به همان اندازه طفیلی اند.

زندگی مادی و دنیوی امامان

کسروی می گوید چرا امامان هم مثل بقیه خورده و خوابیدند و بیمار شدند!

خوب مگر نباید این گونه باشد؟! چنین سخنانی هم اعراب جاهلی به رسول الله می گفتند که اگر نویسنده قدری قرآن مطالعه کرده بود جواب خود را گرفته بود. چنانچه خداوند فرموده:

سوره مبارکه فرقان آیات 7 و 8 :

وَقَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا أَوْ يُلْقَى إِلَيْهِ كَنزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا

و گفتند: «چرا این پیامبر غذا می خورد و در بازارها راه می رود؟! (نه سنت فرشتگان را دارد و نه روش شاهان را) چرا (لااقل) فرشته ای بر او نازل نشده که همراه وی مردم را انداز کند (و گواه صدق دعوی او باشد)؟! یا گنجی (از آسمان) برای او فرستاده شود، یا

باغی داشته باشد که از (میوه) آن بخورد (و امرار معاش کند)؟! و ستمکاران گفتند: شما تنها از مردی سحر شده پیروی می کنید.

و در جواب خداوند می فرماید:

سوره مبارکه فرقان آیه 20:

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا

ما هیچ یک از پیامبران را پیش از تو نفرستادیم مگر این که آنها نیز غذا می خوردند و در بازارها (برای تهیه نیازشان) راه می رفتند و ...

پیامبران و امامان هم بشری مثل بقیه هستند، فرقیان اینست که به خدا متصل هستند و از سوی او مستقیم برای هدایت بشر انتخاب می شوند وگرنه بقیه افعال آنها مثل بقیه انسان هاست و چیز عجیبی نیست. البته این حرفها قبل از اعراب جاهلی زمان حضرت صالح (علیه السلام) هم توسط قومش زده شده است چنانچه در قرآن آمده:

سوره مبارکه مؤمنون آیه 33 تا 38:

وَقَالَ الْأُمَلَاءُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِإِيمَانِ الْآخِرَةِ وَأَتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا شَرَبْتُمْ وَوَلَّيْنَاكُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذًا لَخَاسِرُونَ أَلْيَعِدُّكُمْ أَنَّكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظَامًا أَنَّكُمْ مُخْرَجُونَ هِيَئَاتِ هِيَئَاتِ لِمَا تُوعَدُونَ إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ

ولی اشرافیان (خودخواه) از قوم او که کافر بودند، و دیدار آخرت را تکذیب می کردند و در زندگی دنیا به آنان ناز و نعمت داده بودیم گفتند: این بشری است مثل شما از آنچه شما می خورید می خورد و از آنچه می نوشید می نوشد (پس چگونه می تواند پیامبر باشد؟! و اگر از بشری همانند خودتان اطاعت کنید در این صورت به یقین شما زیانکارید آیا او به شما وعده می دهد هنگامی که مُردید و خاک و استخوان هایی (پوسیده) شدید (از قبرها) بیرون آورده می شوید؟! هیئات از این وعده هایی که به شما داده می شود، به یقین غیر از این زندگی دنیای ما چیزی (در کار) نیست، پیوسته گروهی از ما می میریم و نسل دیگری زنده می شود و ما هرگز برانگیخته نخواهیم شد. او فقط مردی است که بر خدا دروغ بسته و ما هرگز به او ایمان نخواهیم آورد.

خوب دیدیم که غذا خوردن و مریض شدن و ... مانع و کمبودی برای رسالت و امامت نیست، بلکه اینها جزو ابزار و وسایل این دنیاست و قانون این دنیاست.

ص: 123

در ادامه کسروی می گوید: ما یکی از نتیجه هایی که از دین می خواهیم آنست که مردمان، معنی جهان و زندگانی را نیک شناخته، بدانند که خدا همگی را یکسان آفریده و تنها در سایه نیکوکاریست که یکی را به دیگران برتری تواند بود.

اینکه در سایه نیکوکاری مردم بر هم برتری پیدا می کنند درست است ولی نیکوکاری از دید و معیار چه کسی؟ در روی کره زمین حداقل هفت میلیارد انسان تا به امروز زندگی می کنند، با دیدها و نظرات مختلف، هر کسی هر چیزی را از ظن خودش کار درست و نیکو می داند، باید یک شاغول و معیار سنجش باشد. مثلاً گفته شده هیتلر تمام کسانی که فلج بودند را کشته و به اصطلاح خودش اصلاح نژادی کرده، این کار از دید هیتلر یک نیکوکاری در حق آن بیچاره ها بوده که آنها را از سختی نجات داده، ولی در گوشه ای دیگر چنین بیمارانی را در مرکزی جمع آوری می کنند و به آنها رسیدگی می کنند و به آنها تا جایی که بتوانند فنون یاد می دهند و آنها را دارای حق زندگی می دانند. پس نیکوکاری چیست؟ چه تعریفی دارد و چه کسی باید تعریف آن را بکند؟ آیا جز اینست که خود خالق هستی باید معیار و شاغول دهد؟

خوب نیکوکاری از دید خداوند چیست؟

سوره مبارکه هود آیه 23:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ أَحْبَبُوا إِلَى رَبِّهِمْ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند و در برابر پروردگارشان خاضع و تسلیم بودند آنها اهل بهشتند و جاودانه در آن خواهند ماند.

و آیات فراوان دیگر در قرآن که شرط پذیرفتن عمل صالح و نیک را ایمان آوردن قرار داده، ایمانی که در قبل گفتیم به چه چیز و به چه علت. اما کسانی هستند که خدماتی به انسان ها می کنند ولی اسلام به آنها می رسد و مسلمان نمیشوند، چنین کسانی عمل نیک آنها جزا و پاداش خودش را دارد ولی نه در جای خودش که بهشت است و با آن می توانست درجات خود را ارتقاء دهد، بلکه در عذاب به درد او می خورد. چنانچه در حدیثی آمده حاتم طائی از ثروتمندان زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود و او در سخاوت مثال زدنی بود

ولی حاتم اسلام را نپذیرفت، برای همین پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره او فرمودند خداوند در عذاب او بابت سخاوتمندی اش تخفیف می دهد. (1)

حال اگر همین حاتم طائی اسلام را پذیرفته بود با این سخاوتمندی خود درجات بسیار بالا و زیادی در بهشت از آن خود می کرد. البته در باب پذیرش اعمال نیک و صالح بسیار سخن است. مثلاً شخص آیا برای تعریف و تمجید دیگر انسان ها عمل نیک انجام می دهد یا برای خدا و حالات فراوان دیگر که مجال رسیدن به آن را در اینجا نداریم.

مطلب روشن شد، خداوند هدف و دلیل برای آوردن انسان به زمین داشته و وقتی او بشر را روی زمین می فرستد برنامه های مورد نظر خودش را هم می گوید، حال این ما هستیم که اطاعت می کنیم یا طغیان.

امام دانای همه ی علوم و زبان ها

کسروی می گوید شیعه از خود می گوید امام تمام زبان ها و علم ها را می داند.

خوب اگر امام این گونه نباشد چه کسی را می تواند به راه خدا هدایت کند؟! امامی که نتواند با غیر عرب ارتباط برقرار کند یا امامی که نزد یک دانشمند (نعوذبالله) مثل یک شاگرد باشد به چه کار خدا و دینش و بقیه انسان ها می آید؟ چه مشکلی از بشر و دین خدا می تواند حل کند اگر نداند؟! پس برای چه امام باشد؟ امام قرار است بعد از رسول الله (صلی الله علیه و آله) ادامه دهنده دینی باشد که خداوند آن را برای تمام انسانها و تا روز قیامت پسندیده و قرار داده است. اگر قرار بود همه چیز بعد از رسول الله (صلی الله علیه و آله) به دست بشر باشد که دیگر امروز بعد از هزار و چهارصد سال چیزی از دین باقی نبود. هر کس قرآنی از خود می نوشت. هر کس از خود حدیثی می گفت. هر کس خود را صاحب حق می دانست و اصلاً شاید دیگر چیزی به نام اسلام نبود که کسی آن را تعریف یا رد کند. خداوند وقتی دینی برای بشر تا روز قیامت قرار می دهد پس فکر ادامه آن دین بعد از پیامبرش هم هست. چنانچه در قرآن هم آمده در جنگ احد شایع شد که رسول الله (صلی الله علیه و آله) را کشته اند. آیه نازل شد:

سوره مبارکه آل عمران آیه 144:

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصُدَّرَ اللَّهُ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ

ص: 125

1- شیخ مفید، الاختصاص، محقق، مصحح، غفاری، علی اکبر، محرمی زرنندی، محمود، ص 253، المؤتمر العالمی لالفیه الشیخ المفید، قم، چاپ اول، 1413ق؛ مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 68، ص 354، مؤسسه الطبع و النشر، بیروت، چاپ اول، 1410ق

محمد فقط فرستاده خداست و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند آیا اگر او بمیرد یا کشته شود شما به گذشته (و دوران جاهلیت) باز بر می گردید؟! و هر کس به گذشته باز گردد هرگز به خدا ضرری نمی رساند و خداوند به زودی شاکران (و ثابت قدمان) را پاداش خواهد داد.

پس حتی در آیه بالا هم مشخص شده اسلام با پیامبر (صلی الله علیه و آله) و چه بدون ایشان باید ادامه داشته باشد. وقتی خدا چنین عزمی دارد آیا نباید خودش هم با معیار حق خودش برای پیامبر این دین جانشینی انتخاب کند تا مانند کتب انبیاء قبل مورد تحریف واقع نشود؟ خوب این دین قرار است با امامان ادامه یابد و اگر امام نتواند با دیگر ملت ها و گویش ها سخن بگوید یا در برابر دانشمندی ناتوان و بی علم باشد این دین و رهبر آن به چه کار بشر می آید؟ او که خود نیازمند دانستن باشد چه مشکلی را می تواند از بقیه انسان ها حل کند؟ دانستن زبان برای امام امری قطعیت است چرا که او انسانی کامل است و کامل بودن یعنی بدون هیچ کمی و کاستی. در آخر با روایتی این بحث را تمام می کنیم.

ابوصلت هروی گوید: امام رضا (علیه السلام) با افراد با زبان خودشان گفتگو می کردند و به خدا قسم فصیح ترین و عالم ترین اشخاص به هر زبان و لغتی بود. روزی به ایشان عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، من در شگفتم که شما به تمامی لغات و با اختلافاتی که دارند اینطور تسلط و آگاهی دارید، فرمودند: ای پسر صلت من حجت خدا بر بندگان اویم و خداوند حجتی بر قومی بر نمی انگیزد که زبان آنان را نفهمد و لغاتشان را نداند. (1)

عدم ذکر امامان در قرآن

و اما کسروی می گوید چرا از چنین امامانی با این خصوصیات در قرآن یاد نشده!!

حال ببینیم به امامان در قرآن اشاره شده یا نه؟

سوره مبارکه احزاب آیه 33 :

إِنَّمَا يَرِيْدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً

خداوند فقط می خواهد پلیدی (گناه) را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.

سوره مبارکه مائده آیه 67 :

يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ

ص: 126

1- عیون اخبار الرضا شیخ صدوق (ره) - ترجمه و تحقیق محمدرحمتی شهرضا انتشارات پیام علمدار ج 2 ص 258 باب 54 ح 3

ای پیامبر آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده ای و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می دارد آری خدا گروه کافران را هدایت نمی کند.

که منظور از آیه بالا اعلام امامت و ولایت حضرت علی در غدیر خم است.

سوره مبارکه آل عمران آیه 61:

فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ

پس هر که در این [باره] پس از دانشی که تو را [حاصل] آمده با تو محاجه کند بگو بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فرا خوانیم سپس مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

در آیه مباحله منظور مقام والایی بود که اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) داشتند و آنها را برای مباحله آوردند و در این آیه «انفسنا» برای حضرت علی (علیه السلام) به کار برده شده یعنی حضرت مثل خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) است.

سوره مبارکه شوری آیه 23:

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ

بگو من هیچ گونه اجر و پاداشی از شما بر این دعوت در خواست نمی کنم جز دوست داشتن اهل بیتم و هر کس کار نیکی انجام دهد بر نیکی اش می افزایم چرا که خداوند آمرزنده و قدردان است.

خداوند پیامبری را مبعوث نکرد جز آنکه به او وحی کرد که از قومش اجری طلب نکنند، چرا که خداوند خود اجر پیامبران را می دهد ولی در مورد رسول الله مودت ذوی القربی را بر امتش واجب کرد.

اما اینکه چرا نام امامان در قرآن نیامده، این سؤال را شخصی از امام صادق (علیه السلام) پرسید ایشان فرمودند: برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) آیه نماز نازل شد ولی خداوند چگونگی و تعداد رکعات و جزئیات آن را نگفته تا خود رسول الله برای مردم تفسیر کند، آیه زکات نازل شد ولی از چگونگی و جزئیات آن خداوند خبر نداده تا خود رسول الله برای مردم بگوید، آیه حج نازل شد ولی جزئیات و تعداد طواف آن را به عهده خود رسول الله گذاشته است. (1)

سوره مبارکه نساء آیه 59 :

ص: 127

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ

ای کسانی که ایمان آورده اید خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید.

و یا در سوره مبارکه مائده آیه 55 :

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ

سرپرست و ولی شما تنها خداست و پیامبر او و کسانی که ایمان آورده اند همانها که نماز را بر پا می دارند، و در حال رکوع زکات می دهند.

که این آیه به آیه ولایت هم معروف است و حتی بعضی علمای اهل سنت هم این آیه را در شأن علی ابن ابی طالب (علیه السلام) دانسته اند. مثل ابن ابی حاتم متوفی 327 هجری که در کتاب تفسیر خود آورده منظور علی ابن ابی طالب (علیه السلام) است. (1)

و آیات بسیاری دیگر که چه در ظاهر و چه در باطن درباره امامان در قرآن کریم آمده است.

پس طبق آیات بالا اینکه صریحاً در قرآن نام امامان ذکر نشده دلیلش آنست که آیا مردم سخن رسول الله (صلی الله علیه و آله) برایشان حجت است یا نه؟ آیا بعد از قبول سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره امامان بعد از خودشان، آیا مردم به سراغ امام می روند تا از محضر او بهره مند شوند و او را چنانچه شایسته است بشناسند و مطیع اوامرشان باشند یا نه؟ قرآن کتابیست جامع که درباره همه چیز گفته شده ولی جزئیات آن باید توسط پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امامان بعد ایشان گفته شود چرا که اگر قرار بود در قرآن همه چیز با جزئیات باشد اولاً خود قرآن هزاران هزار جلد می شد و دوماً دیگر نیازی به پیامبر و امام نبود، پس وقتی در قرآن مقام امامت آورده شده و این مقام را هم دارای عصمت می داند و اطاعت از آن را هم هم ردیف اطاعت از خدا و رسول می داند و حتی اعلام نکردن امام بعد از خود توسط پیامبر (صلی الله علیه و آله) را برابر با نرساندن پیام خداوند به انسان ها می داند، پس کلیات برای مسلمانان روشن شده ولی جزئیات آن را با احادیث و روایات در می یابند.

عالم به غیب بودن پیامبر و امامان

کسروی به موضوع غیب ندانستن پیامبر و امامان (علیهم السلام) اشاره می کند!

ص: 128

1- تفسیر القرآن عبدالرحمن بن محمد بن ادریس الرازی دارالنشر: المكتبة العصرية صیدا، تحقیق: اسعد محمد الطیب ج4 ص1162 ح 6549

در جواب می‌گوییم در قرآن کریم سه دسته آیات درباره علم غیب وجود دارد:

گروه اول آیات: در حال بیان «علم غیب استقلالی و ذاتی» هستند. یعنی بیان می‌کنند که تنها خداوند است که به صورت مستقل، عالم بر غیب است و جز او، احدی به صورت مستقل دارای علم غیب نیست.

گروه دوم آیات: که پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) تصریح می‌کند من علم غیب ندارم. منظورش نفی علم غیب استقلالی و ذاتی است یعنی علم غیب ذاتی را از خودش نفی می‌کند نه علم غیبی را که به اذن خداوند باشد.

گروه سوم آیات: بیان می‌نماید که به فرستادگان الهی از سوی خداوند علم غیب عطا شده است.

سوره مبارکه جن آیه 27:

عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يَظْهَرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ

دانای غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی‌سازد، مگر رسولانی که (آنان را برگزیده و) از آنها راضی است و مراقبینی از پیش رو و پشت سر برای آنها قرار می‌دهد.

این آیه شامل ائمه (علیهم السلام) نیز می‌شود و علاوه بر پیامبران، این بزرگواران نیز به اذن الهی علم غیب دارند. مراد از «رسول» در آیه بالا تنها پیامبران نیست بلکه شامل مطلق فرستادگان الهی می‌شود چه این فرستاده بشر باشد یا فرشته. علمای اهل سنت هم در این آیه رسول را شامل حال تمام فرستادگان الهی می‌دانند مثلاً ابن کثیر از علمای اهل سنت در شرح این آیه می‌نویسد: کلمه «رسول» شامل فرستادگان خداوند اعم از بشر و فرشتگان می‌شود. رسول در آیه عمومیت دارد و شامل فرستادگان ملکی [فرشته‌ها] و بشری می‌باشد. (1)

در آخر به آیه ای در قرآن کریم اشاره می‌کنیم که علم غیب را برای حضرت عیسی (علیه السلام) قائل شده است.

سوره مبارکه آل عمران آیه 49:

وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَابْرَأُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْنِيكُمْ بِمَاتَا كُلُونِ وَ مَا تَدْخُرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

ص: 129

1- ابن کثیر الدمشقی، ابوالفداء إسماعیل بن عمر القرشی - متوفای 774 ق - تفسیر القرآن العظیم، ج 4، ص 462، بیروت، دار الفکر،

و به سوی بنی اسرائیل فرستاده خواهد شد (تا به آنها بگوید: من نشانه ای از طرف پروردگار شما، برایتان آورده ام. من از گل، چیزی به شکل پرنده می سازم سپس در آن می دمم و به اذن خدا، پرنده ای می گردد. و به اذن خدا، کور مادر زاد و مبتلا به بیماری پسی را بهبودی می بخشم و مردگان را به اذن خدا زنده می کنم و به شما خبر می دهم از آنچه می خورید، و آنچه را در خانه های خود ذخیره می کنید، به یقین در این (معجزات)، نشانه ای برای شماست، اگر ایمان داشته باشید.

طبق این آیه و نمونه های بسیار دیگر که در قرآن کریم وجود دارد برای اولیای الهی علم غیب به اذن خداوند وجود دارد و چیز عجیبی نیست.

اشکال به روایتی از امام صادق (علیه السلام) در مورد خلقت

در ادامه کسروی به روایتی از امام صادق (علیه السلام) اشاره می کند که گفته شده زمین بر چه چیز است؟ فرمود: بر ماهی، پرسیدم: ماهی بر چیست؟ فرمود: بر آب، گفتم: آب بر چیست؟ فرمود: بر سنگ، گفتم سنگ بر چیست؟ فرمود: بر شاخ گاو.

این روایت سند صحیح داشته ولی نمی توان با معنی ظاهری آن، این حدیث را توضیح داد. این حدیث از ابان بن تغلب است که وی مقام علمی داشته که امام باقر (علیه السلام) به او می گوید: ای ابان در مسجد مدینه بنشین و برای مردم فتوی بده که من دوست دارم میان شیعیانم مانند تو دیده شوند. و هنگامی که خبر وفات ابان به امام صادق (علیه السلام) می رسد می گوید: مرگ ابان قلبم را به درد آورد. (1)

قرآن همه کائنات (ما سوی الله) را در پنج بخش منحصر می کند

سوره مبارکه طه آیه 6:

لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى

از آن اوست آنچه در آسمانها، و آنچه در زمین، و آنچه میان آن دو، و آنچه در زیر خاک (پنهان) است.

1- آسمان ها. 2- زمین. 3- آنچه در درون آسمان ها و زمین هست. 4- ثری. 5- تحت الثری.

اکنون ببینیم جایگاه چهار واژه «حوت»، «ماء»، «صخره» و «ثور املس» در این کائنات کجاست؟ برای این موضوع باید به منابع لغت مراجعه کنیم تا معنی درست این واژه ها روشن شود:

ص: 130

1- ارض: کره زمین.

2- حوت: ماهی، موجودی که دارای شکل بیضوی و دارای حجم ویژه است. اکثریت کهکشان‌ها به ویژه کهکشان راه شیری که کره زمین ما در آن قرار دارد، به شکل بیضوی ماهی‌گونه هستند.

3- الماء: آب: جسم مایع لطیف که اشیاء دیگر در آن شناور می‌شوند.

در قرآن «انرژی» به آب تشبیه شده است، می‌فرماید:

سوره مبارکه یس آیه 40:

لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ

نه خورشید را سزاست که به ماه رسد و نه شب بر روز پیشی می‌گیرد و هر یک در مسیر خود شناورند.

کرات آسمانی در اندرون چیزی شناورند که می‌فرماید: «یسبحون» شناورند. می‌دانیم که کرات، منظومه‌ها و کهکشان‌ها همگی در اقیانوسی از انرژی شناورند، هیچ خلأئی در کائنات نیست، فاصله کهکشان‌ها و منظومه‌ها پر از انرژی است و همه کرات از جمله زمین در این اقیانوس انرژی شناورند.

4- صخره: جسم و ماده فشرده و سخت:

همه کرات و کهکشان‌ها در درون آسمان اول هستند:

سوره مبارکه صافات آیه 6:

إِنَّا زَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ

ما آسمان پائین (اول) را با زیور ستارگان آراستیم.

سوره مبارکه ملک آیه 5:

وَلَقَدْ زَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ

ما آسمان پائین (اول) را با چراغ‌های فروزانی زینت بخشیدیم، و آنها [شهاب‌ها] را تیرهایی برای (راندن) شیاطین قرار دادیم، و برای آنان عذاب آتش فروزان فراهم ساختیم.

سوره مبارکه فصلت آیه 12:

فَقَضَاهُنَّ سَنَعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَحِفْظًا ذَالِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ

آنگاه آنها را به صورت هفت آسمان در دو روز [دو دوران] آفرید و در هر آسمانی امر (و برنامه) آن (آسمان) را وحی (و مقرر) فرمود، و آسمان پایین را با چراغ هایی [ستارگان] زینت بخشیدیم و (با شهابها از رخنه شیاطین) حفظ کردیم این است تقدیر خداوند توانا و دانا.

ص: 131

السماء الدنيا: آسمان پایین که نسبت به ما می شود آسمان اول.

هفت آسمان، واقعیت هستند نه فرضی و در واقعیت شان خیلی سخت و سفت و ماهیت شان مصداق صخره است که خداوند می فرماید:

سوره مبارکه نبا آیه 12:

وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا

و بر فراز شما هفت (آسمان) محکم بنا کردیم

5- ثور: گاو. اما معنی دیگر آن «متحرک» است: «ثَوْرًا» بر وزن «صَعْبًا» یعنی چیزی که صفت ذاتی اش حرکت است. عرب به «حرکت اجتماعی»، «تحول اجتماعی» و انقلاب نیز ثوره می گویند.

ثور علاوه بر این که خود متحرک است، محرک هم هست.

سوره مبارکه روم آیه 48:

اللَّهُ الَّذِي يَرْسِلُ الرِّيَّاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيُنْزِلُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَيَجْعَلُهُ كَيْفَ يَشَاءُ مِنْ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَشِيرُونَ

خداوند همان کسی است که بادها را می فرستد تا ابرهایی را به حرکت در آورند سپس آنها را در آسمان آن گونه که بخواهد می گستراند و متراکم می سازد در این هنگام دانه های باران را می بینی که از لابه لای آن خارج می شود هنگامی که این (باران حیات بخش) را به هر کس از بندگانش که بخواهد برساند، ناگهان خوشحال می شوند.

سوره مبارکه فاطر آیه 9:

وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيُنْزِلُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَيَجْعَلُهُ كَيْفَ يَشَاءُ مِنْ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَشِيرُونَ

خداوند کسی است که بادها را فرستاد تا ابرهایی را به حرکت در آورند ما این ابرها را به سوی زمین مرده ای رانندیم و به وسیله آن زمین را پس از مردنش زنده کردیم، رستاخیز نیز همین گونه است.

ثبیر از همان مصدر ثور است. باد مصداقی از مصادیق «ثور» است که با نیرو و انرژی خودش، ابرها را می راند. اقیانوس انرژی که محتوای آسمان اول را پر کرده است، راکد و بی حرکت نیست؛ هیچ ذره ای از مواد جهان و هیچ گوشه ای از انرژی جهان هرگز دچار رکود نمی شود؛ همه چیز جهان در حرکت است به طوری که:

جهان منهای حرکت مساوی جهان منهای جهان.

هر ذره منهای حرکت مساوی ذره منهای ذره.

و نیز: جهان دائماً در حال گسترش و بزرگ شدن است که خداوند می فرماید:

ص: 132

وَ السَّمَاءِ بَنِينَهَا بَاطِدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ

و ما آسمان را با قدرت بنا کردیم، و همواره آن را وسعت می بخشیم.

انرژی ها و مواد نوپدید محتوای آسمان اول را به شش جانب می راند که مصداقی از «ثَبِيرٌ» و عظیم ترین مصداق آن است. در کتاب (قرآن و نظام رشته ای جهان) از مرتضی رضوی آمده جهان می خورد و بزرگ می شود؛ دائماً انرژی های جدید و مواد جدید از مرکز جهان «ایجاد» می شود. و جهان مانند هندوانه ای که از زمین می خورد و بزرگ می شود، از خزانه «کن فیکون» می خورد و بزرگ می شود.

6- قرن : شاخ- قرن ثور: شاخ ثور: همان طور که شاخ در فارسی به معانی متفاوت آمده از آن جمله «شاخ شمشاد»، در عربی نیز چنین است، مثلاً در حدیث عبارت «قَرْنُ الشَّمْسِ» شاخ خورشید آمده است.

صخره آسمان (آسمان که شدید و صخره ای است) بر کرانه های «ثور انرژی و ماده» است، مانند پوسته هندوانه که بر گوشته و آب درونش و شبکه رگه های آن احاطه دارد. در کتاب قرآن و نظام رشته ای جهان یک طرحی نقاشی شده است که نشان می دهد حرکت مواد و انرژی های جهان در شبکه ای از رشته ها مانند رشته های درون هندوانه از مرکز به سوی کران در حرکت هستند و در کرانه ها خمیده می شوند. در این حدیث از این خمیدگی های جریان ها و حرکت های مواد و انرژی به «قرن» تعبیر شده است.

7- املس: علی قرن ثور املس: صخره= آسمان، بر شاخ ثور املس قرار دارد. این لفظ «املس» در این حدیث، خیلی جالب است. املس یعنی «شیء متحرک ملایم با جریان نرم اما با نیروی محرک قوی». و این واژه هیچ تناسبی با گاو ندارد. ماهیت آسمان «شدید، سخت و صخره گونه» است اما درون و محتوای آن همه کرات، کهکشان ها و اقیانوس انرژی است، این مجموعه نسبت به آسمان نرم است؛ دقیقاً شبیه پوست هندوانه که سفت است و محتوای آن گوشته نرم با تخمه های سفت است. می توانید مجموعه ای از تخمه های هندوانه را به کهکشان و گوشته های آن را به اقیانوس انرژی تشبیه کنید. و همچنین رشته های درون آن را که از نقطه تغذیه (از خاک) شروع شده و به کرانه های گوشته می رسند را به نظام رشته ای جهان تشبیه کنید.

8- ثری : در کتاب لغت المنجد در اولین معنی و کاربرد ثریا می گوید: اطلب ثرا: بنگر به کلمه ثرا. یعنی اولین معنی ثری معنی کلمه «ثرا» است و در ثرا نوشته است: «ثَرَا اللّهُ الْقَوْمَ: کَثْرَهُمْ»: خداوند قوم را کثرت داد. و همچنین در کتاب اقرب الموارد همین گونه ذکر شده است. بنابر این «ثری» یعنی تکثیر شونده؛ چیزی که در حال کثرت است.

9- تحت الثری : قبه ثری؛ پشت و پشتوانه ثری.

توسعه و گسترش و بزرگ شدن دائمی جهان و تغذیه جهان از مرکز خودش قابل درک و قابل بحث و تحقیق علمی است. اما این تغذیه و ایجاد انرژی و ماده در مرکز جهان، چگونه است و چطور دائما انرژی و مواد در آن مرکز ایجاد می شود؟ پاسخ این پرسش از توان اندیشه و علم خارج است، زیرا «ایجاد» کار و امری خداوند است که به «کن فیکون» مربوط است. در کتاب «دو دست خدا» از مرتضی رضوی آمده که خداوند دو نوع کار دارد: کار امری و کار خلقی.

سوره مبارکه اعراف آیه 54 :

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ

پروردگار شما خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش روز (شش دوران) آفرید سپس بر عرش (قدرت) قرار گرفت (و به تدبیر جهان پرداخت) با (پرده تاریک) شب، روز را می پوشاند و شب به سرعت در پی روز می آید و خورشید و ماه و ستارگان را آفرید که مسخر فرمان او هستند. آگاه باشید که آفرینش و تدبیر (جهان)، از آن او (و به فرمان او) است! پر برکت و بی زوال است خداوندی که پروردگار جهانیان است.

خلق یعنی پدید آوردن چیزی از چیز دیگر، اما امر یعنی پدید آوردن چیزی نه از چیز دیگر بلکه «ایجاد محض» است. جریان خلق بر اساس علت و معلول است و علم یعنی شناختن علت ها. کار امری بر قانون علت و معلول مبتنی نیست تا علم و عقل بتواند روی آن و در شناخت چگونگی آن کار کند؛ ایجاد به حکم «کن فیکون» است و بس، و کار ویژه الهی است که علم به آن راه ندارد. لذا در آخر حدیث می فرماید: «هِيَ هَاتَ عِنْدَ ذَلِكَ صَلَّى عَلِمُ الْعُلَمَاءِ»: هیهات وقتی که بحث به ایجاد محض می رسد جائی برای علم علما و دانش دانشمندان نمی ماند؛ ایجاد از عرصه علم و دانش خارج است.

اکنون پس از مباحث فوق به معنی حدیث می رسیم.

ترجمه و معنی حدیث:

از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم: زمین بر چه چیزی قرار دارد؟

فرمود: بر ماهی. یعنی بر کھکشان شیری که به شکل بیضوی ماهی گونه است.

پرسیدم: آن ماهی (کھکشان شیری) بر چه چیزی قرار دارد؟

فرمود: بر آب. (اقیانوس انرژی).

گفتم: آن آب بر چه چیزی قرار دارد؟

فرمود: بر صخره (آسمان اول).

گفتم: آن صخره بر چه چیزی قرار دارد؟

فرمود: بر شاخ ثور آملس (بر کرانه های اقیانوس انرژی).

گفتم: آن ثور آملس بر چه چیزی قرار دارد؟

فرمود: بر ثریا (بر مرکز جهان که تغذیه کننده جهان است).

گفتم: ثریا بر چه چیزی قرار دارد؟

فرمود: هیئات وقتی که پرسش به این جا می رسد دانش دانشمندان از فهم آن خارج است. (1)

انتصاب اسماعیل توسط امام صادق (علیه السلام) ، گواهی دیگر بر ندانستن غیب

در ادامه کسروی ادعا می کند امام صادق فرزندشان اسماعیل را به جانشینی خود انتخاب کردند و اسماعیل قبل از خود امام از دنیا رفت و این خود نشان دهنده ندانستن علم غیب امام است!!

در پاسخ باید گفت که بنی عباس از طرفی، با شعار حمایت از اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) قدرت را به دست گرفته بودند و نمی توانستند برخورد بسیار خشنی با ائمه داشته باشند و از طرف دیگر با توجه به این که در صدد تحکیم پایه های حکومت خویش بوده و حضور فعالانه امامان را در جامعه، مطابق امیال و اهداف خود نمی یافتند، رفتار دو پهلوئی نسبت به این بزرگواران در پیش گرفتند، به نحوی که در ظاهر، احترام آنان را تا حدودی نگه داشته، اما همواره در صدد حذف آنان بودند، در این موقعیت زمانی اگر جانشین امام ششم رسماً و به طور علنی به شیعیان اعلام می شد خطر تهدید جانی ایشان از جانب خلافت نوظهور عباسیان دور از انتظار نبود. به دلیل همین مخفی کاری بود که گروهی از شیعیان با توجه به برخی قرائن یکی از فرزندان امام صادق (علیه السلام) را امام بعدی پنداشتند بدون آن که نص خاصی از ایشان در ارتباط با او شنیده باشند. شیعیان احتمال می دادند که امام هفتم، یکی از سه فرزند امام صادق (علیه السلام) یعنی 1. اسماعیل 2. عبدالله افطح 3. امام موسی کاظم باشد و همین اختلاف نظر موجب بروز جریاناتی در شیعه شد.

1. جریانی با محوریت اسماعیل، ایشان بزرگ ترین فرزند امام صادق (علیه السلام) بود و بسیاری از شیعیان گمان می بردند که طبق روال معمول که فرزند بزرگ تر به جای پدر می نشیند او نیز جانشین پدرش خواهد شد! بر همین اساس پرسش هایی نیز از امام

ص: 135

صادق (علیه السلام) می شد که ایشان به دلیل همان شرایطی که بیان شد پاسخ صریحی ارائه نمی فرمودند، بلکه با اشاره و کنایه مطالبی را اظهار می داشتند که به یک مورد آن اشاره می نمایم.

مفضل بن مرثد روایت می نماید: هنگامی که اسماعیل هنوز زنده بود از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم: آیا خداوند اطاعت از اسماعیل را همانند پدرانش بر ما واجب نموده است (یعنی او امام بعدی ماست)؟! ایشان پاسخ دادند که کار به این جا نمی رسد! من گمان نمودم که امام ششم از من تقیه نموده که پاسخ دقیق را به من نداده، اما مدتی نگذشت که اسماعیل از دنیا رفت و متوجه منظور امام شدم.

و یا ابوبصیر می گوید حضور امام صادق (علیه السلام) بودیم که نام امامان را یاد می کردند. من هم نام اسماعیل را گفتم، حضرت فرمودند: نه، ای ابا محمد به خدا قسم آن به عهده ما نیست و فقط خداوند عزوجل است که امامان را یکی بعد از دیگری انتخاب می کند. (1)

بعد از رحلت اسماعیل، امام صادق (علیه السلام) تلاش نمودند که هرگونه شک و شبهه ای را در مورد وفات او از بین ببرند، اما جمعی از شیعیان که دل بستگی خاصی به اسماعیل داشتند و تعدادی از دشمنان دوست نما نمی پذیرفتند که ممکن است سلسله امامت از طریق فرزند دیگری غیر از اسماعیل ادامه یابد و به همین دلیل بعد از وفات امام ششم نظرات متفاوتی را در این زمینه ابراز نمودند. بدین ترتیب که:

1-1. گروهی معتقد بودند که اسماعیل وفات ننموده، بلکه پدرشان به دلیل حفظ جان او صحنه سازی نموده تا او را از گزند دشمنان مصون نگه دارد.

1-2. عده ای نیز معتقد بودند که اسماعیل واقعاً از دنیا رفته اما قبل از وفاتش فرزند خود محمد بن اسماعیل را به جانشینی انتخاب نموده است! این گروه که در آن زمان "مبارکيه" نام داشتند و سپس "قرامطه" که یکی از جریان های قدرتمند سیاسی در قرن های بعد بودند، به دلایلی این مذهب را مبنای کار خود قرار دادند و عملاً همان ها بودند که اعتقاد به امامت اسماعیل را بعد از این که دیگر طرفداری نداشت بار دیگر در جامعه احیا نمودند.

1-3. برخی از اسماعیلیه نیز محمد بن اسماعیل را امام هفتم در نظر گرفتند اما با توجه به این که وصیت اسماعیل به امامت او با توجه به زنده بودن امام ششم معنایی نداشت، امامت او را بر طبق وصیتی از پدر بزرگش امام صادق (علیه السلام) و نه سفارشی از جانب پدرش اسماعیل می دانستند.

ص: 136

2. جریان دوم گرد محور عبدالله افطح فرزند بعدی امام صادق (علیه السلام) که از اسماعیل کوچک تر و از امام کاظم (علیه السلام) بزرگ تر بود، شکل گرفت. ممکن است همان ذهنیتی که در میان شیعیان وجود داشت مبنی بر این که بعد از رحلت یک امام، فرزند بزرگ تر او جانشین پدرش خواهد شد در شکل گیری این جریان که به "فطحیه" نامیده می شد تأثیر گذار بود! خود عبدالله نیز چندان بی میل نبود که به عنوان امام هفتم شناخته شود اما بعد از طرح پرسش هایی دینی از او که نتوانست از عهده پاسخ گویی آنها برآید و نیز دیدن رفتارهایی از ایشان که سزاوار مقام امامت نبود و داشتن عیبی که امام باید از آن میرا باشد گروه بسیاری از آن شیعیانی که گرد او جمع شده بودند از اعتقاد خود نسبت به امامتش دست کشیدند و با توجه به روایاتی که بیان می نمود، امامت بعد از امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) دیگر به دو برادر نخواهد رسید تنها به امامت امام موسی کاظم (علیه السلام) گردن نهاده و متوجه اشتباه قبلی خود شدند. دیری نپایید که بعد از هفتاد روز عبدالله دار فانی را وداع گفته و تعداد اندکی نیز که هنوز معتقد به امامتش بودند به جمع دیگر شیعیان پیوستند.

قطب راوندی روایت کرده از مفضل بن عمر که چون حضرت صادق (علیه السلام) به شهادت رسیدند عبدالله افطح پسر آن حضرت ادعای امامت کرد. امام موسی کاظم (علیه السلام) امر فرمود هیثم بسیاری آوردند و در وسط خانه ریختند، آنگاه فرستاد به نزد عبدالله و او را بطلید. عبدالله به منزل آن حضرت آمد و در آن وقت در خدمت حضرت جماعتی از شیعیان بودند، همین که عبدالله نشست. حضرت امر فرمود که آتش در آن هیثم ها افکندند هیثم ها شروع به سوختن کرد و مردم سبب آن را نمی دانستند تا آنکه هیثمها تمامی آتش شد. پس موسی بن جعفر (علیه السلام) برخاست و با جامه های خود در میان آتش نشست و رو کرد به مردم و شروع به حدیث گفتن تا یک ساعت نمود. سپس برخاست و جامه خود را تکانید و آمد به مجلس خود. آنگاه به برادرش عبدالله فرمود: اگر چنانچه تو امام می باشی بعد از پدرت، بنشین در میان آتش، آن جماعت گفتند: دیدیم عبدالله رنگش تغییر کرد و برخاست در حالی که ردایش بر زمین کشیده می شد و از خانه حضرت بیرون رفت. و عبدالله بعد از پدر بزرگوارش مدت هفتاد روز زنده بود و از دنیا رفت. (1)

امام صادق (علیه السلام) با پیش بینی این وقایع خطاب به فرزندش امام هفتم (علیه السلام) توصیه ای فرمودند مبنی بر این که برادرت بعد از من خود را جانشین من معرفی خواهد نمود و ادعای امامت خود را مطرح خواهد ساخت، فرزندم تو در این زمینه با او کوچک ترین

ص: 137

درگیری نداشته باش، زیرا او اولین شخصی است که از خانواده ام رحلت نموده و به من خواهد پیوست. (1)

همان گونه که بیان شد عبدالله طی این هفتاد روز امام نبوده بلکه تنها ادعای امامت کرده که آن هم با مرگ زود هنگام او خود به خود منتفی شد و اکنون نیز دیگر کسی پیرو این مکتب نبوده و معتقد به امامت عبدالله نیست و طبیعتاً بحث در ارتباط با آن نیز بی فایده خواهد بود.

3. جریان سوم و یا همان جریان اصیل شیعه، یا از ابتدا و یا در نهایت پیرامون امام کاظم (علیه السلام) گرد هم آمدند و دلیلش آن بود که هرچند امام صادق (علیه السلام) موضوع جانشینی خود را برای تمام شیعیان علنی فرموده بودند و به گونه ای عمل نمودند که دشمنان دچار تردید شده و نتوانند اقدامی به عمل آورند، اما سفارشات مخصوص و سری امام صادق (علیه السلام) به برخی از شیعیان پیرامون امامت امام کاظم (علیه السلام) و نیز قرائن و شواهدی که بعد از رحلتشان پدیدار شد شکی برای بیشتر شیعیان باقی نگذاشت که امام هفتم، همان امام کاظم (علیه السلام) هستند و نکته اساسی ابهامات به وجود آمده شرایط موجود آن زمان بوده است. در این زمینه به روایتی درباره اعلام امامت امام موسی کاظم (علیه السلام) به شیعیان بسنده می کنیم.

فیض بن مختار می گوید به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم مرا از آتش نجات دهید، بعد از شما چه کسی امام است؟ ابو ابراهیم (امام موسی کاظم (علیه السلام)) که پسر نوجوانی بود داخل شد، امام فرمودند: او ولی شماست به او تمسک کنید. (2)

پس دیدیم درباره امامت اسماعیل چیزی از طرف امام صادق (علیه السلام) صادر نشده و ادعا و سخنی گزاف گفته شده است.

قبول پیامبر بدون امامت امامان

در ادامه کسروی می گوید پیامبر (صلی الله علیه و آله) را قبول دارد و مورد ستایش است ولی امامان بعد از او را نه!!!

باید از کسروی ها پرسید شما کدام پیامبر را قبول دارید؟ مگر شما در 1400 سال پیش در زمان حیات خود رسول الله بوده اید و او را از نزدیک دیده و با تفکرات و اعمال و رفتارشان آشنا شدید؟! پیامبر (صلی الله علیه و آله) را از طریق قرآن و روایاتی که در توضیح آیات است

ص: 138

1- منتهی الآمال شیخ عباس قمی - ترجمه دکتر عقیقی بخشایشی انتشارات اوج علم ج 2 ص 221

2- اصول کافی - شیخ کلینی (ره) ترجمه محمود جعفرعلی انتشارات مبین اندیشه ج 2 ص 34 ح 27

باید شناخت. حال دو مسیر دارد یا از طریق روایات شیعه یا از طریق اهل سنت. کسی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) را فقط قبول داشته باشد چطور باید بداند یک عملی مانند وضو را که پیامبر (صلی الله علیه و آله) هر روز سه بار حداقل انجام می داده چگونه بوده است؟ چرا باید بین شیعه و اهل سنت فرق باشد و باید به کدام طریق عمل کرد؟ پس می بینیم بعد از رسول الله حتماً هدایتگرانی باید باشند که به دور از معصیت و خطا، دین را تا روز قیامت به پیش برند. کسروی می گوید مگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) کار خود ناتمام گذاشته که امامان به انجام برسانند؟! پیامبر، اسلام را آورد ولی حفظ و عمل و تفسیر آن بعد ایشان تا قیامت به عهده امامان بوده و هست و قرار است به اذن الهی اسلام واقعی و کامل در روی زمین اجرا شود چرا که در زمان خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) این اتفاق نیفتاده، بلکه در دوران آخرین امام حضرت مهدی (عج) این اتفاق خواهد افتاد ان شاء الله.

تنزل علم امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) در حد ابوحنیفه

اما کسروی علم امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) را در حد ابوحنیفه و مالک و شافعی و احمد بن حنبل دانسته!!

اینها چهار عالم اهل سنت و بنیان گذاران اهل سنت هستند که دستگاه خلافت وقت برای جلوگیری از شلوغ شدن کلاس های درس امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) و جلوگیری از آگاهی مردم، این چند تن را با پایه گذاری و مذهب اهل سنت بر روی کار آوردند. ما علم ابوحنیفه عالم فرقه حنفی مذهب اهل سنت را در روایت زیر نشان می دهیم.

روزی ابوحنیفه خدمت امام صادق (علیه السلام) رسید، حضرت فرمودند: تو کیستی؟ گفت: من ابوحنیفه، فرمودند: همان مفتی اهل عراق؟ گفت: آری، فرمودند: با چه چیز برای مردم فتوی می دهی؟ گفت با قرآن، فرمودند: آیا به تمام قرآن از ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه آن آگاهی داری؟ گفت: آری، فرمود: منظور خداوند (در سوره مبارکه سبأ آیه 18) چه جایی است؟

وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُورَى ظَاهِرَةً وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سَيْرُوا فِيهَا لِيَالِي وَ أَيَا مَأْمِنِينَ

میان آنها و شهرهایی که برکت داده بودیم، آبادی های آشکاری (بر سر راهشان) قرار دادیم و سفر در میان آنها را به طور متناسب (با فاصله نزدیک) مقرر داشتیم (و به آنان گفتیم:) شبها و روزها در این آبادی ها با ایمنی (کامل) سفر کنید.

ابوحنیفه گفت: مراد منطقه میان مکه و مدینه است. امام به جانب اهل مجلس رو کرده و فرمودند: شما را به خدا سوگند می دهیم آیا تا به حال اتفاق افتاده که میان مکه و

مدینه سفر کنید و بر جان و اموال خود نگران باشید؟ همگی گفتند: بله خیلی اوقات در این منطقه از قتل و دزدی در ترس و نگرانی بودیم. امام (علیه السلام) فرمودند: وای بر تو ابوحنیفه خداوند جز حق نمی گوید.

امام (علیه السلام) فرمودند: بگو ببینم منظور خداوند (در سوره مبارکه آل عمران آیه 97) کدام مکان است؟

فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا

در آن، نشانه های روشن، (از جمله) مقام ابراهیم است و هر کس داخل آن (حرم) شود در امان خواهد بود.

ابوحنیفه گفت: منظور بیت الله الحرام است. امام (علیه السلام) رو به اهل مجلس کرده فرمودند: شما را به خدا قسم آیا عبدالله بن زبیر و سعید بن جبیر با داخل شدن به بیت الله الحرام از قتل محفوظ ماندند؟ همگی گفتند: به خدا خیر. حضرت فرمودند: وای بر تو ابوحنیفه، خداوند جز حق سخن نمی گوید.

ابوحنیفه گفت: من به قرآن آگاهی ندارم، بلکه تنها چگونگی قیاس را می دانم.

امام (علیه السلام) فرمودند: با رجوع به علم قیاس خود بگو نزد خداوند گناه قتل عظیم تر است یا زنا؟ گفت: قتل. امام (علیه السلام) فرمودند: پس چرا خداوند در قتل به دو شاهد اکتفا فرموده ولی در زنا به چهار شاهد؟ پس امام (علیه السلام) فرمودند: آیا نماز افضل است یا روزه؟ ابوحنیفه گفت: بلکه نماز. امام (علیه السلام) فرمودند: بنابر قیاس تو بر حائض قضای نمازهایی که نخوانده واجب است نه روزه، حال آنکه خداوند قضای روزه را بر او واجب کرده نه نماز. امام (علیه السلام) به او فرمود: نجاست بول بالاترست یا منی؟ گفت: بول. امام (علیه السلام) فرمود: بنابر قیاس تو غسل بر بول واجب است نه بر منی.

ابوحنیفه گفت: من صاحب رأی می باشم.

امام (علیه السلام) فرمود: درباره مردی که به همراه برده اش در یک روز با دوزن ازدواج می کنند و در همان شب با زنانشان همبستر می شوند سپس هر دو به سفر رفته و همسران خود را در خانه قرار می دهند، پس از مدتی دو همسر هر کدام دارای پسری می شوند، از قضا سقف خانه فرو ریخته و دوزن کشته می شوند و دو فرزند باقی می مانند بنا به رأی تو کدام یک از آن دو فرزند غلام و برده بوده و دیگری فرزند مالک و کدام وارث است و کدام موروث؟

ابوحنیفه گفت: من در احکام حدود صاحب نظرم.

امام (علیه السلام) فرمودند: درباره کوری که چشم سالمی را از حدقه در می آورد و فرد دست بریده ای که دست مرد سالمی را قطع می کند چگونه حد بر او جاری می شود؟

ابوحنیفه گفت: من تنها به بعثت انبیاء عالمم.

امام (علیه السلام) فرمودند: درباره قول خداوند متعال که خطاب به حضرت موسی (علیه السلام) و حضرت هارون (علیه السلام) هنگام بعثت شان به سوی فرعون در سوره مبارکه طه آیه 44 فرمود:

فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيْنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى

و به نرمی با او سخن بگوئید شاید متذکر شود، یا بترسد

بگو بینم این لعلّ به نظر تو به معنای شک و تردید است؟ ابوحنیفه گفت: آری. امام (علیه السلام) فرمودند: آیا لعلّ از جانب خداوند به معنای شک و تردید بود که فرمود شاید؟ او گفت: نمی دانم.

حضرت فرمودند: تو می پنداری که بر اساس کتاب خدا فتوا می دهی در حالیکه از اهل آن نیستی و فکر می کنی که صاحب قیاسی، حال آنکه نخستین کسی که قیاس کرد ابلیس ملعون بود و اساس دین اسلام بر پایه قیاس بنا نشده، و بعد می پنداری صاحب رأی و نظری در حالی که تنها رأی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) درست است و هر نظری جز آن خطا و نادرست است زیرا خداوند در سوره مبارکه مائده آیه 49 فرموده:

وَ أَنْ احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَ احْذَرُهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ

و در میان آنها [اهل کتاب]، طبق آنچه خداوند نازل کرده، حکم کن و از هوسهای آنان پیروی مکن و از آنها برحذر باش، مبادا تو را نسبت به بخشی از آنچه خداوند بر تو نازل کرده، منحرف سازند؛ و اگر آنها (از حکم و داوری تو)، روی گردانند، بدان که خداوند می خواهد آنان را به خاطر پاره ای از گناهانشان مجازات کند و بسیاری از مردم فاسقند.

و به غیر او چنین نفرموده و بعد فکر می کنی در احکام حدود صاحب نظر هستی، در حالی که آن که قرآن بر او نازل شده شایسته تر است به علم حدود از تو، و بعد می پنداری به مبعث انبیاء آگاهی داری حال آنکه خاتم الانبیاء بیش از تو به آنها واقف است و اگر نبود که مردم می گفتند بر فرزند رسول خدا وارد شد و از او سؤالی نکرد از تو چیزی نمی پرسیدم. قیاس کن اگر اهل قیاسی.

ابوحنیفه گفت: دیگر پس از این مجلس به رأی و قیاس در دین خدا کلامی نمی گویم. امام (علیه السلام) فرمود: حاشا و کلاً که حبّ ریاست تو را رها نخواهد کرد، همانطور که پیشینیان تو را رها نکرد. (1)

دیدیم و دیدید که ابوحنیفه در هیچ علمی از علوم قرآن تسلطی نداشت ولی همان طور که مولایمان فرمودند حب دنیا او را رها نکرد و به کار خود ادامه داد و پایه گذار مذهب حنفی از مذاهب چهارگانه اهل سنت شد. اهل سنت او را «امام اعظم» و «سراج الائمه» لقب داده اند و گرویدگان به این مذهب بیشترین تعداد در مذاهب چهارگانه اهل سنت را داراست که امروز در جهان اسلام نزدیک به 450 میلیون نفر پیرو دارد!! و بقیه آن پایه گذاران سه مکتب دیگر هم به همین منوال.

چهارده معصوم همه کاره عالم هستند

کسروی می گوید شیعیان چهارده معصوم را همه کاره عالم می دانند!

بله این از ضروریات اعتقادی شیعیان بوده و هست چرا که کسروی و کسانی که هم فکر اویند از نظام خدا بی خبرند. اینکه کسروی یا کسروی ها همیشه از قرآن و اهل بیت دور بوده اند و همیشه برایشان ضروریات اعتقادی سؤال بوده و هیچ وقت زحمتی به خود ندادند تا بدانند و بفهمند و دوست دارند در نقش یک روشنفکر نما یا کسی که چیزی فهمیده که دیگران کورکورانه از آن تبعیت می کردند، باشند و حال بر خود رسالت دارند تا به خیال خودشان دیگران را از جهل نجات دهند یا آنها را مورد تمسخر قرار دهند.

اما دلیل برای اثبات همه کاره بودن حضرات معصومین در عالم به اذن خداوند چیست؟

ابتدا باید بدانیم این نظام هستی به دستور خداوند دارای سلسله مراتب است و هر کسی در این عالم وظیفه ای دارد، مثلاً اینکه خداوند دوست دارد بیشتر اوقات با پیامبران با واسطه ای به نام حضرت جبرئیل (علیه السلام) سخن بگوید یا اینکه در قرآن آمده خداست که جان می دهد و جان می گیرد ولی می دانیم حضرت عزرائیل (علیه السلام) و فرشتگانی هستند که جان را از انسان ها می گیرند. یا بر تمام موجودات عالم فرشته ای موکل وجود دارد، یا خداوند خود در سوره مبارکه مؤمنون آیه 14 فرموده خداوند بهترین خلق کنندگان است:

ص: 142

1- احتجاج علی اهل اللجاج شیخ طبرسی ج2 ص 247 ح 237 بیان برخی احتجاجات امام جعفر صادق علیه السلام با مخالفان انتشارات نوید ظهور چاپ اول

ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ

سپس نطفه را به صورت علقه [خون بسته] و علقه را به صورت مضغه [چیزی شبیه گوشت جویده شده]، و مضغه را به صورت استخوانهایی درآوردیم و بر استخوانها گوشت پوشاندیم سپس آن را آفرینش تازه ای بخشیدیم پس بزرگ و پر برکت است خدایی که بهترین خلق کنندگان است.

آیا به جز خداوند هم خالق در جهان هست؟ بله انسان خود یک خالق است مثلاً فرض کنید دانشمندی که یک ربات درست می کند او ربات را خلق کرده پس او یک خالق می شود ولی به اذن خداست و هیچگاه منهای خداوند، خلقی صورت نمی گیرد. برای مثال خود حضرت عیسی (علیه السلام) که در قرآن آمده:

سوره مبارکه مائده آیه 110:

إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِأُذُنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي

و هنگامی را که به اذن من از گل چیزی به صورت پرنده خلق کردی و در آن می دمیدی و به اذن من پرنده ای می شد.

در این آیه خداوند خلق کردن را به حضرت عیسی (علیه السلام) نسبت می دهد ولی در پایان می فرماید به اذن من.

یا در سوره مبارکه رعد آیه 11:

لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِمَّنْ أَمَرَ اللَّهُ... وَ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ

برای هر کس مأمورانی است که پی در پی از پیش رو و از پشت سر او را از فرمان خدا (حوادث غیر حتمی) حفظ می کنند و... جز خدا، (نجات دهنده و) سرپرستی نخواهند داشت.

آیه بعدی :

سوره مبارکه نساء آیه 64:

وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا

ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای این که به فرمان خدا از وی اطاعت شود. و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم می کردند (و فرمانهای خدا را زیر پا می گذاردند) به نزد تو می آمدند و از خدا طلب آمرزش می کردند و پیامبر هم برای آنها استغفار می کرد خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند.

ص: 143

در این آیه هم خداوند پذیرش توبه را در گرو استغفار پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای آنها می داند. و در آیات قبل هم اینها نعوذ بالله دلیل بر ناتوانی و شراکت در امور خداوند نیست بلکه او اراده کرده در این نظام هر چیز واسطه و وسیله ای داشته باشد البته به اذن خود خداوند.

اما آیا اشاره ای هم در قرآن داریم که خداوند به کسی اختیاراتی داده؟

در سوره مبارکه کهف آیه 84 تا 86 آمده :

إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا

ما به او (ذوالقرنین) در روی زمین، قدرت و حکومت دادیم؛ و اسباب هر چیز را در اختیارش گذاشتیم.

فَاتَّبَعَ سَبَبًا

او از این اسباب استفاده کرد.

حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّمَا أَنْتَ تُعَذِّبُ وَإِنَّمَا أَنْتَ تُنذِرُ فِيهِمْ حُسْنًا

تا هنگامی که به غروبگاه آفتاب رسید (در آن جا) چنان به نظرش آمد که خورشید در چشمه تیره و گل آلودی غروب می کند و در آن جا قومی را یافت؛ گفتیم: ای ذوالقرنین یا (آنان را) مجازات می کنی و یا روش نیکویی در مورد آنها انتخاب می نمایی.

در این آیه به وضوح آمده اسباب هر چیزی به ذوالقرنین به اذن خدا داده شده و در ادامه به ذوالقرنین اجازه عذاب کردن یا بخشیدن در روی زمین نیز داده شده.

آیه بعدی:

سوره مبارکه سباء آیه 12:

وَلَيْسَ لِيْمَانَ الرِّيحِ غُدُوها شَهْرٌ وَرَوَاحُها شَهْرٌ وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ وَمِنَ الْجِنِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَمَن يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ

و باد را برای سلیمان مسخر کردیم که صبحگاهان مسیر یک ماه را می رفت و عصرگاهان مسیر یک ماه را و چشمه مس مذاب را برای او روان کردیم و گروهی از جنّ پیش روی او به فرمان پروردگارش کار می کردند و هرکدام که از فرمان ما سرپیچی می کرد او را از عذاب آتش سوزان می چشاندیم.

در این آیه هم اسباب و قدرت و ملک به حضرت سلیمان (علیه السلام) به اذن پروردگار داده شده است. پس دادن اختیارات به اولیاء خدا از جانب خود خداوند چیز عجیبی نیست چنانچه قبلاً گفته شد حضرت سلیمان (علیه السلام) و آصف بن برخیا که بعضی کارها را انجام

میدادند از اسم اعظم الهی اندکی برخوردار بودند و این کارها را انجام می دادند ولی خداوند به معصومین از هفتاد و سه حرف اعظم الهی هفتاد و دو حرف را عطا کرده برای همین می توانند به کنترل عالم و امور احاطه داشته باشند به اذن الله ولی شیعه منکر داشتن این اختیارات به طور مستقلاً از خداست. اما در آیه بعدی اختیار حضرات معصومین به وضوح آمده:

سوره مبارکه قدر آیه 4:

تَنْزِلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ

فرشتگان و «روح» در آن شب به اذن پروردگارشان برای (تقدیر) هر امری نازل می شوند.

و در این آیه آمده در شب قدر ملائک و روح به اذن خدا برای هر امری به زمین نازل می شوند. خوب آیا اینها به کجا نازل می شوند؟ برای جواب این سؤال به دو روایت بسنده می کنیم.

1- امام باقر (علیه السلام) فرمودند: ای شیعیان به وسیله این سوره (قدر) مباحثه و مخاصمه کنید تا پیروز شوید. به خدا سوگند این سوره حجت خدا بر خلقش بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می باشد. به راستی که این سوره سرور دین شماسست و به درستی که نهایت دانش ما در همین سوره است. (1)

2- امام باقر (علیه السلام) فرمودند: که امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: همانا شب قدر در همه سال هاست و در چنین شبی امور تمام سال نازل و مقدر می شود و برای این امر پس از رسول الله (صلی الله علیه و آله) والیانی هستند. ابن عباس گفت یا امیرالمؤمنین آنها چه کسانی هستند؟ فرمود: من و یازده نفر از صلب من که امامانی هستند که بر قلب آنها افاضه الهی می شود. (2)

پس دیدیم که طبق آیات و روایات گفته شده امور این جهان به اذن خدا دارای واسطه بوده و این اعتقاد چیزی نبوده که شیعیان از پیش خود درآورده باشند و به دروغ به جامعه خورانده باشند، بلکه از مسلمات دین بوده است.

ص: 145

-
- 1- ترجمه البرهان فی تفسیر القرآن - سید هاشم بحرانی ترجمه شیخ عبدالله صالحی نجف آبادی انتشارات ذوی القربی ج 10 ص 317
 - 2- غیبت نعمانی - ابو عبدالله محمد بن ابراهیم بن جعفر نعمانی ترجمه محمد فریودی انتشارات انتخاب اول چاپ هفتم باب 4 ح 3 ص 81

شبهه بعدی که کسروی مطرح می کند درباره توسل به ائمه اطهار و همچنین درباره شفا و دوا است.

در اینباره توضیحاتی ارائه می دهیم که این شبهه هم مثل بقیه شبهات او که از روی جهل و نادانی آمده حل و فصل شود ان شاء الله.

توسل چیست؟

توسل یعنی واسطه قرار دادن انبیاء، امامان و صالحان به پیشگاه خداوند چنانچه خداوند در قرآن کریم می فرماید :

سوره مبارکه مائده آیه 35:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

ای کسانی که ایمان آورده اید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید و وسیله ای برای تقرب به او بجوئید و در راه او جهاد کنید باشد که رستگار شوید.

این آیه به تمامی مؤمنین دستور می دهد که به هر وسیله ای که سبب تقرب به خداوند می شود تمسک بجویند. حضرت زهرا (علیها السلام) می فرماید:

تمام آن چه در آسمان و زمین هستند برای تقرب به خداوند به دنبال وسیله هستند و ما وسیله و واسطه خداوند در میان خلقش هستیم. (1)

و از عایشه در باره خوارج نقل شده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

خوارج، بدترین خلائق هستند، آن ها را بهترین فرد از میان خلائق که نزدیک ترین وسیله به خداوند است خواهد کشت. که مراد حضرت علی (علیه السلام) است. (2)

توسل حضرت آدم (علیه السلام) به اهل بیت (علیهم السلام) (منابع اهل سنت)

از ابی هریره در باره قصه حضرت آدم نقل شده است که :

ای آدم! این ها (اهل بیت) برگزیدگان من هستند ... هر وقت حاجتی داشتی اینها را واسطه قرار بده.

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمودند: ما کشتی نجات هستیم هر کس سوار این کشتی شد نجات خواهد یافت و هر کس سر پیچی کند هلاک می شود، هر کسی حاجتی به سوی خداوند دارد باید ما اهل بیت را واسطه قرار دهد. (3)

ص: 146

- 2- شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 267 از مسند احمد؛ اما این روایت را داستان امانت دار اهل سنت حذف کرده اند. و المناقب، ابن المغازلی شافعی، ص 56، ح 79
- 3- فرائد السمطين، ج 1، ص 36 ح 1

و سیوطی نقل می کند که حضرت آدم (علیه السلام) به درگاه خداوند چنین استغاثه می کرد :

اللهم انی أسألك بحق محمد وآل محمد سبحانه لا إله إلا أنت، عملت سوءً، وظلمت نفسي فاغفر لي إنك أنت الغفور الرحيم، فهؤلاء الكلمات التي تلقى آدم .

بار خدایا از تو درخواست می کنم به حق محمد و آل محمد که تو پاک و منزهی و غیر از تو خدایی نیست من کار بدی کردم و به خود ظلم نمودم پس مرا ببخش که تو بخشنده و مهربان هستی ... (1).

و همچنین آیات بسیاری در قرآن کریم وجود دارد که در خواست از غیر خداوند را مشروع می داند، از جمله سوره مبارکه یوسف آیه 97:

قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ

گفتند: «پدر! از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه که ما خطاکار بودیم».

در این آیه خداوند داستان برادران حضرت یوسف (علیه السلام) را یادآوری می کند که آن ها بعد از پیشیمانی از کردارشان به پیش حضرت یعقوب (علیه السلام) آمدند و از او که پیامبر خدا بود درخواست کردند که از خداوند برای آن ها طلب بخشش کند، حضرت یعقوب هم نگفت که چرا خودتان مستقیماً سراغ خداوند نمی روید و به من متوسل شده اید، بلکه به آن ها وعده داد که از خداوند برای آن ها طلب بخشش خواهد کرد. در آیه 98 همین سوره:

قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

گفت: به زودی برای شما از پروردگارم آمرزش می طلبم که او آمرزنده و مهربان است.

همچنین خداوند در سوره مبارکه نساء آیه 64 می فرماید :

وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً

ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای این که به فرمان خدا، از وی اطاعت شود. و اگر این مخالفان هنگامی که به خود ستم می کردند (و فرمانهای خدا را زیر پا می گذاردند) به نزد تو می آمدند و از خدا طلب آمرزش می کردند و پیامبر هم برای آنها استغفار می کرد خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند.

این آیه نشان می دهد که باید برای طلب بخشش از خداوند واسطه و وسیله آبروداری را پیدا کرد تا خداوند به خاطر او حاجات انسان را برآورده سازد .

شفا چیست؟

از جمله چیزهایی که خداوند در آنها شفا قرار داده به آن اشاره می کنیم.

((قرآن شفاست)).

خداوند در سوره مبارکه فصلت آیه 44 می فرماید:

وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَأَعْجَمِي وَعَرَبِي قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءً

اگر آن را قرآنی عجمی قرار می دادیم به یقین می گفتند: چرا آیاتش به روشنی بیان نشده؟! قرآن عجمی از پیغمبری عربی؟! بگو: این (کتاب) برای کسانی که ایمان آورده اند هدایت و شفاست

و یا سوره مبارکه اسراء آیه 82:

وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا

و از قرآن، آنچه شفا و رحمت برای مؤمنان است، نازل می کنیم ولی ستمکاران را جز خسران (وزیان) نمی افزاید.

((عسل شفاست))

سوره مبارکه نحل آیه 69:

ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِّلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

سپس از تمام ثمرات (و شیره گلها) بخور و راههایی را که پروردگارت برای تو تعیین کرده است به راحتی بیما. از درون (چینه دان) آنها نوشیدنی با رنگهای مختلف خارج می شود که در آن، شفا و درمانی برای مردم است. به یقین در این امر نشانه روشنی است برای گروهی که فکر می کنند.

و از جمله خاک کربلا و آب زمزم و بسیار چیزهای دیگر که در روایات آمده .

اما دارو چیست؟ دارو چیست که خداوند آن را برای دردهایی که در عالم هست قرار داده، به زبانی ساده یعنی هر دردی درمانی دارد. خداوند اگر درد داده درمان هم داده، چنانچه در زمان های گذشته طبیبان فقط با گیاهان دارویی به مداوای امراض و دردها می پرداختند و امروز به وسیله داروهای شیمیایی و گیاهی و... نکته این است که هم گیاهان دارویی هم داروهای امروزی و دستگاههای پیشرفته امروزی همه و همه را بدانیم که خداوند مستقیم یا غیر مستقیم در عالم قرار داده تا بشر با آزمایش و خطا با تحقیق و بررسی به آنها رسیده و آنها را برای راحتی خود تحت اختیار بگیرد پس اگر زمانی فقط با گیاهان درمان می کردند و در این زمان علاوه بر گیاهان با مواد شیمیایی و دستگاههای پیشرفته، آنها را از لطف خدا باید دانست که خدا در هر عصری برای ما راهی قرار داده، حال یا با اینها شفا می گیریم یا نه، اگر شخصی دارو هم مصرف می کند باید شفای خود را باز از خدا بخواهد تا در آن دارو یا با گذراندن دوره درمانی شفا و

بهبودی خود را باز یابد. حال شفا هم به همین منوال است شخصی ممکن است دکترها او را جواب کرده و امیدی به بهبودی او با داروهای امروزی نداشته باشند، شخص مسلمان راه دیگری که به ذهنش می رسد توسل کردن به معصومین و گرفتن شفا خود از آنهاست زیرا حضرات معصومین واسطه فیض خدا به زمین هستند که این هم باز به اذن و اراده خداوند است و ممکن است شخص بنا به صلاح دید خداوند نه با توسل و نه با دارو، شفا نیابد، پس همه چیز در اراده خداوند عزوجل است.

نبرک و احترام به حرم مطهر امامان

کسروی می گوید اینکه شیعیان دور ضریح امامان می گردند و بوسه می زنند شرک است!!

خداوند در سوره مبارکه کهف آیه 21 میفرماید:

وَكَذَلِكَ أَغْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيُعلمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَزَّعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِم بُيُوتًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا

و بدین گونه [مردم آن دیار را] بر حالشان آگاه ساختیم تا بدانند که وعده خدا راست است و [در فرا رسیدن] قیامت هیچ شکی نیست هنگامی که میان خود در کارشان با یکدیگر نزاع می کردند پس [عده ای] گفتند بر روی آنها ساختمانی بنا کنید پروردگارشان به [حال] آنان داناتر است [سرانجام] کسانی که بر کارشان غلبه یافتند گفتند حتماً بر ایشان مسجدی بنا خواهیم کرد.

در این آیه خداوند با ساختن مسجد و بارگاه برای مردان خدا که منظور از آیه بالا اصحاب کهف بودند موافق بوده و این کار شرک نیست. اینکه کسی ضریح امامان را ببوسد مشرک نشده بلکه طبق آموزه های قرآن هر چیزی که منتسب به امامان بشود دارای قداست می شود، مگر نه این است که ضریح امامان از طلا و سنگ و چوب و آهن و... ساخته شده، هیچگاه کسی چوب یا آهنی را همین طوری نمی بوسد بلکه وقتی بر سر قبر با برکت معصومین یا امامزاده ها می آید، چون منتسب به آنها می شود ارزشمند می شود، مثلاً جلد مقوایی که قرآن ها در منازل ما دارد و ما آنها را می بوسیم پس یعنی همه با این کار مشرک می شویم؟ البته که نه، این مقوا و این کاغذ چون بر روی صفحات آیات الهی قرار می گیرد دارای قداست می شود که در این زمینه هم در قرآن آیه داریم که خداوند میفرماید:

سوره مبارکه بقره آیه 248:

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِن كُنتُمْ مُّؤْمِنِينَ

و پیامبرشان به آنها گفت: نشانه حکومت او این است که «صندوق عهد» به سوی شما خواهد آمد که در آن آرامشی از پروردگار شما و یادگارهایی از خاندان موسی و هارون قرار دارد در حالی که فرشتگان آن را حمل می کنند در این موضوع نشانه ای (روشن) برای شماست اگر ایمان داشته باشید.

در این آیه آمده که تابوت عهد در بنی اسرائیل بسیار متبرک بوده و آنها به آن تبرک می جستند، این صندوق همان صندوقی بود که مادر حضرت موسی (علیه السلام) آن را ساخت، و حضرت موسی (علیه السلام) را در آن گذاشت و به آب انداختند و سپس زمانی که وفات حضرت موسی (علیه السلام) فرارسید ایشان لوح های مقدس و سپر و همه نشانه های پیامبری خود را در آن قرار دادند و از دنیا رفتند. آری این صندوق چوبی به خودی خود ارزشی ندارد ولی وقتی حتی پیراهنی از ولی خدا را در خود حمل کند دارای قداست و تبرک می شود. و جالب اینکه این صندوق توسط ملائک حمل می شد که دیده نمی شدند و همیشه در جلو لشکر بود و باعث پیروزی و عزت بنی اسرائیل هم می شد.

دیدید که کارهای شیعیان خرافی و مشرکانه نیست بلکه آموزه های ناب آنها برگرفته از قرآن و روایات امامان بر حق است که هیچ شک و شبهه ای در آن نیست. همینطور در مورد پیراهن حضرت یوسف (علیه السلام) که حضرت یعقوب (علیه السلام) با مالیدن آن به چشمان مبارکشان شفا گرفتند زیرا که حضرت یوسف (علیه السلام) بر پدرشان ولایت داشتند و ایشان پیراهن ولی خدا را بر چشمان خود گذاشتند و شفا گرفتند و نمونه های بسیار دیگر.

پیامبر معجزه نداشتند ولی امامان دارای معجزه اند!؟

در ادامه کسروی ادعا می کند که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) با آن جایگاه والایی که داشتند چون اهل کتاب از ایشان معجزه می خواستند در پاسخشان می گفت من نمی توانم و قرآن نیز پر از این گونه پاسخ هاست. چطور ایشان معجزه نداشتند ولی امامان بعد از او کرامات و معجزات داشتند!!

اما در قرآن درباره معجزات چه آمده؟

سوره مبارکه انعام آیات 109:

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لِّيُؤْمِنُوا بِهَا قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ

آنها با نهایت اصرار به خدا سوگند یاد کردند که اگر معجزه ای برای آنان بیاید حتماً به آن ایمان می آورند بگو: معجزات فقط به اراده خداست (و در اختیار من نیست) و شما از کجا می دانید که هر گاه معجزه ای بیاید (ایمان می آورند؟ خیر) ایمان نمی آورند.

سوره مبارکه یونس آیه 20:

و يَقُولُونَ لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ

می گویند: «چرا معجزه ای از پروردگارش بر او نازل نمی شود؟!» بگو: «غیب (و ظهور معجزات) تنها برای خدا (و به فرمان او) است. شما در انتظار باشید من هم با شما در انتظارم! شما در انتظار معجزات بهانه جویانه باشید، و من هم در انتظار مجازات شما.

سوره مبارکه انبیاء آیه 5:

بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلِ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوْلُونَ

آنها گفتند: «(آنچه محمد آورده وحی نیست) بلکه خوابهایی آشفته است، اصلاً آن را به دروغ به خدا بسته بلکه او یک شاعر است (اگر راست می گوید) باید معجزه ای برای ما بیاورد همان گونه که پیامبران پیشین (با معجزات) فرستاده شدند.

و موارد دیگری نیز از این دسته آیات وجود دارد. اما چرا در این آیات در ظاهر از نداشتن معجزه توسط پیامبر (صلی الله علیه و آله) خبر می دهد؟

عده ای از کفار و مشرکین نزد رسول الله (صلی الله علیه و آله) آمدند و گفتند تو برای موسی و عیسی (علیهما السلام)، خارق عادات و معجزات مهمی نقل می کنی، و همچنین درباره انبیای دیگر، تو نیز امثال این کارها را برای ما انجام ده تا ما ایمان آوریم. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: مایلید چه کار برای شما کنم؟ گفتند: از خدا بخواه کوه صفا را تبدیل به طلا کند، و بعضی از مردگان پیشین ما زنده شوند و از آنها درباره حقانیت دعوت تو سؤال کنیم. و نیز فرشتگان را به ما نشان بده که درباره تو گواهی دهند. و یا خداوند و فرشتگان را دسته جمعی با خود بیاور!... پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: اگر بعضی از این کارها را انجام دهم ایمان می آورید؟ گفتند: به خدا سوگند چنین خواهیم کرد. مسلمانان که اصرار مشرکان را در این زمینه دیدند از پیامبر (صلی الله علیه و آله) تقاضا کردند چنین کند شاید ایمان بیاورند. همین که پیامبر (صلی الله علیه و آله) آماده دعا کردن شد که بعضی از این پیشنهادها را از خدا بخواهد (زیرا بعضی از آنها نامعقول بود) پیک وحی خدا نازل شده، چنین پیام آورد: اگر بخواهی دعوت تو اجابت می شود ولی در این صورت (چون از هر نظر اتمام حجت خواهد شد و موضوع جنبه حسّی و شهود به خود خواهد گرفت) اگر ایمان نیاورند همگی سخت کیفر می بینند (و نابود خواهند شد).

سوره مبارکه انعام آیه 8:

وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَ لَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكَ لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يَنْظُرُونَ

(این بهانه جویان) گفتند: «چرا فرشته ای بر او نازل نشده (تا او را همراهی کند؟!))» در حالی که اگر فرشته ای بفرستیم کار تمام می شود و دیگر به آنها مهلت داده نخواهد شد (و همگی هلاک می شوند).

اما اگر به خواسته آنها ترتیب اثر داده نشود و آنها را به حال خود واگذاری ممکن است بعضی از آنها در آینده توبه کنند و راه حق را پیش گیرند. و پیامبر (صلی الله علیه و آله) پذیرفت. آنها طالب معجزه برای شناخت پیامبر (صلی الله علیه و آله) نبودند بلکه آنها خواهان «معجزات اقتراحی» بودند، یعنی هر روز معجزه ای به نظرشان می رسید، آن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیشنهاد می کردند و انتظار داشتند او هم تسلیم پیشنهاد آنان باشد. گوئی پیامبر (صلی الله علیه و آله) انسان بیکاری است که، کلید همه معجزات را در دست گرفته و منتظر است کسی از راه برسد و پیشنهادی به او بکند! غافل از این که:

اولاً - معجزه کار خدا است، و تنها به فرمان او انجام می گیرد.

ثانیاً - معجزه برای شناخت پیامبر و هدایت است، و یک مورد آن هم برای این منظور کافی است و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) علاوه بر آن، به اندازه کافی معجزه به آنها نشان داده بود و بیش از آن چیزی جز یک مشت اقتراحات هوس آلود نبود.

اما در موضوع «معجزات اقتراحی» چند مطلب وجود دارد:

اولاً - ذیل آیه آنها را تهدید می کند، و اگر آنها برای کشف حقیقت خواهان معجزه بودند جای تهدید نداشت. (آیه 20 سوره مبارکه یونس)

ثانیاً - آنها به قدری لجوج بودند که به پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیشنهاد می کردند کتاب آسمانی خود را به کتاب دیگری تبدیل کند و یا حداقل آیاتی که اشاره به نفی بت پرستی است تغییر دهد!

ثالثاً - طبق اصل مسلمی که در تفسیر آیات داریم: الْقُرْآنُ يَفْسُرُ بَعْضُهُ بَعْضًا: «آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می کنند»، ما می توانیم از آیاتی مانند آیات 90 تا 94 سوره «اسراء» به خوبی بفهمیم که: این بت پرستان لجوج طالب معجزه برای هدایت نبودند لذا گاهی می گفتند: ما به تو ایمان نمی آوریم تا چشمه هایی از این زمین خشکیده بیرون بیاوری. دیگری می گفت: این هم کافی نیست باید قصری از طلا داشته باشی. سومی می گفت: این هم برای ما قانع کننده نیست، باید جلو چشم ما به آسمان پرواز کنی، سپس اضافه می کرد: که پرواز به آسمان نیز کافی نیست مگر این که نامه ای از طرف خدا برای ما بیاوری! و از این گونه لاطنالات. از آنچه در بالا گفتیم روشن شد کسانی که خواسته اند

آیات فوق را دلیل بر نفی هر گونه معجزه یا نفی معجزات غیر از قرآن بدانند در اشتباهند، اما جواب خداوند به آنها چه بوده؟

در سوره مبارکه قصص آیه 48:

فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عَدَدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ أَوْ لَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ

ولی هنگامی که حق از نزد ما برای آنها آمد گفتند: «چرا مثل همان معجزاتی که به موسی داده شد به این پیامبر داده نشده است؟!» مگر (بهانه جویانی همانند آنان)، معجزاتی را که در گذشته به موسی داده شد، انکار نکردند و گفتند: «(قرآن و تورات) هر دو سحرند، که دست به دست هم داده اند (تا ما را گمراه کنند)» و گفتند: «ما به هر دو کافریم».

در اینجا کافران درخواست معجزاتی مانند حضرت موسی (علیه السلام) از رسول الله (صلی الله علیه و آله) داشتند در صورتی که باید دانست معجزات انبیاء مخصوص به زمان خودشان بوده، در روزگاری که حضرت موسی (علیه السلام) چنان معجزاتی مثل شکافتن دریا و اژدها کردن عصا و... داشتند، سحر و جادو بازار داغی داشت و فرعون تمام ساحران تحت اختیار خودش را برای شکست حضرت موسی (علیه السلام) فرا خواند، ولی ساحر از مکر خود در فریب دادن مردم با سحر خودش خبر دارد، در نتیجه وقتی نوبت به حضرت موسی (علیه السلام) رسید و ایشان عصای خود را انداختند تمام سحرها باطل شد و آن طناب و چوبها که با سحر مردم آنها را مار می دیدند دوباره همان چوب و طناب دیدند ولی عصای حضرت موسی (علیه السلام) واقعاً به مار بزرگ تبدیل شد و شروع به خوردن چوبها و طناب ها که به خیال مردم مار شده بودند کرد. و یا در زمان حضرت عیسی (علیه السلام) انواع مریضی ها شایع شده بود و از معجزات ایشان شفای عاجل مریضان بود.

اما در زمان رسول الله (صلی الله علیه و آله) همه چیز فرق می کند چرا که اولاً در عربستان آن زمان اوج سخنوری و شاعری در عربستان بوده و نیز دین اسلام آخرین و کامل کننده ادیان قبل و دینی بود برای تمام بشر و برای تمام اعصار و برای زندگی بشر تا روز قیامت بود، پس معلوم است که عصا اژدها کردن و دریا شکافتن و کور شفا دادن برای معجزات پیامبر آخر که دینی جهانی به همراه آورده فایده ای ندارد، او باید چیزی به عنوان معجزه بیاورد که اثرش قرن‌ها و تا آخر عمر دنیا باشد، پس خداوند معجزه قرآن کتابی که سخن خدا با بشر است فرستاد که نه رنگ کهنگی می گیرد و نه تاریخ انقضا دارد.

ص: 153

چنانچه امروز در دنیای خودمان بعد از 1400 سال می بینیم حکومتی اسلامی بر مبنای مذهب تشیع در کشور عزیزمان ایران شکل گرفته که چهل سال با تمام تحریم ها و دشمنی ها و جنگ ها که بر ما تحمیل کردند هر روز مقتدر تر و عزتمند تر در حال پیشرفت و ترقی در منطقه و جهان است. روزگاری که در زمان رضا شاه کشور از شمال و جنوب در عرض کمتر از 24 ساعت اشغال قوای روس و انگلیس و... شد و بر سر مردم مظلوم ایران انگلیسی ها سوار شدند و در روزگار محمدرضا شاه که ژاندارم منطقه بودیم ولی بحرین را از ایران جدا کردند. روزگاری شد که در آن حکومتی بر سر کار آمد که اساس آن اسلام و فقه شیعی گردید از همان ابتدا بر سر ماجرای ننگین کاپیتولاسیون یا همان مصونیت اتباع امریکایی در ایران نیز شناخته می شود ولی فقیه هوشیار و شجاع و نترس در مقابل این استبداد ایستاد و تا آخر کار پیش رفت و توانست حکومت اسلامی تشکیل دهد با تمام ماجراهایی که بر سر کشورمان آوردند، روزی سفارت خانه جاسوس کشف می شد، روزی منافقان مقامات کشور را می کشتند، روزی کشور به فرقه ها و دسته های مختلف سیاسی تقسیم شده بود و هر روز در خیابانها درگیری های پراکنده شکل می گرفت، روزی دولتی ها خائن از کار در می آمدند، روزی با هم نقشه کودتا می کشیدند، روزی طرح ترور رهبر انقلاب امام خمینی (ره) را می کشیدند، روزی شاگردان و نزدیکان امام با آن سوابق، روگردان از امام می شدند، روزی جنگی هشت ساله با تمام پشتیبانی هایی که غرب از صدام می کرد بر علیه مان راه انداختند ولی با تمام نوپایی و تازگی انقلاب چون برای خدا بود نتوانستند متری از کشورمان جدا کنند و این خباثتها تا امروز بر علیه نظام و کشور ما بیشتر و بیشتر ادامه یافت چنانچه در سال 2014 میلادی، غرب برای زمین زدن ایران و از بین بردن محور مقاومت در منطقه دست به ایجاد گروهی منحرف از اسلام ولی با نام اسلام زدند و گروه خبیث ISIS یا داعش را به وجود آوردند و دیدیم که آنها دوباره با پشتیبانی غرب و مخصوصا آمریکا و خائنان منطقه مثل سعودی و... پایشان به منطقه باز شد و به سرعت بیشتر عراق و سوریه را تصرف کردند و ادعای خلافت اسلامی کردند. در آن زمان بود که رهبری هوشمند و عزیز کشورمان دستور دادند مدافعان حرم شکل بگیرند و جلوی این خوارالزمان و منحرفین گرفته شود و امروز به اذن خدا و لطف امام زمان (عج) و هوشیاری ولی فقیه و جانفشانی سپاهیان و ارتشی ها این سایه شوم از سر کشور و منطقه ما بر طرف شد. امروز ایران بر خلاف گذشته که مورد هجوم کشورها بود قدرت منطقه ای شده و جهانی خواهد شد ان شاء الله، چرا که هدف این انقلاب جهانی شدن آن و تشریف فرمایی دردانه عالم صاحب این انقلاب حضرت ولیعصر روحی فداست تا او آن وعده الهی را محقق کند ان شاء الله.

سوره مبارکه فتح آیه 28:

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا

اوست کسی که پیامبر خود را به [قصد] هدایت با آیین درست روانه ساخت تا آن را بر تمام ادیان پیروز گرداند و کافیسست که خدا گواه بر این باشد.

تا اینجا ثابت کردیم که چرا به دروغ می گویند پیامبر (صلی الله علیه و آله) معجزه نداشتند. در ادامه تعدادی از معجزاتی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) داشتند بیان می کنیم:

1)) شق القمر (شکافته شدن ماه)

سوره مبارکه قمر آیات 1 و 2:

إِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ وَإِن يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ

قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت و هرگاه نشانه و معجزه ای را ببینند روی بر می گردانند و می گویند: «این سحری همیشگی است».

طبق روایات مشهور که بعضی ادعای تواتر آن را کرده اند مشرکان نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمدند و گفتند اگر راست می گویی و تو پیامبر خدایی ماه را برای ما دو تکه کن. فرمود: اگر این کار را بکنم، ایمان می آورید؟ گفتند آری و آن شب، شب چهاردهم ماه بود. پیامبر (صلی الله علیه و آله) از پیشگاه خدا تقاضا کرد آنچه را خواسته اند به او بدهد، ناگهان ماه به دو پاره شد و رسول الله (صلی الله علیه و آله) آنها را یک یک صدا می زد و می فرمود: ببینید. سپس بهانه آوردند که ما قبول نخواهیم کرد مگر این که کاروانهای شام و یمن از راه برسند و از آنها سؤال می کنیم آیا آنها هم در مسیر خود چنین چیزی دیده اند. اما هنگامی که کاروانیان رسیدند و از آنها پرسیدند و گفتند که آنها هم مشاهده کردند، مشرکان بهانه آوردند و باز ایمان نیاوردند! (1)

2)) سوره مبارکه معارج آیه 1:

سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ

تقاضا کننده ای تقاضای عذابی کرد که واقع شد.

هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) علی (علیه السلام) را در روز «غدیر خم» به خلافت منصوب فرمود و درباره او فرمود: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً فَعَلَيْ مَوْلَاً: «هر کس من مولی و ولی او هستم، این علی، مولی و ولی او است»، چیزی نگذشت که این مسأله در بلاد و شهرها منتشر شد. (نعمان بن حارث فهری) خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمده عرض کرد: تو به ما دستور دادی که به

ص: 155

یگانگی خدا و این که تو فرستاده او هستی شهادت دهیم، ما هم شهادت دادیم آن گاه دستور به جهاد، حج، روزه، نماز و زکات دادی، ما همه اینها را نیز پذیرفتیم، اما به اینها راضی نشدی تا این که این جوان (اشاره به علی (علیه السلام) است) را به جانشینی خود منصوب کردی و گفتی: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ» آیا این سخنی است از ناحیه خودت، یا از سوی خدا؟! پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «قسم به خدایی که معبودی جز او نیست این از ناحیه خدا است»، نعمان روی بر گرداند در حالی که می گفت: اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ! خداوندا! اگر این سخن حق است از ناحیه تو، سنگی از آسمان بر ما بباران» اینجا بود که سنگی از آسمان بر سرش فرود آمد و او را کشت، همین جا بود که آیه «سَأَلْ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ * لِّلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ» نازل گشت. (1)

3)) خداوند در قرآن در آیاتی برای نشان دادن سختی قلب کافران آن را این گونه مثال می زند که قلب آنها از سنگ هم سخت تر است و ایمان نمی آورند. روزی یهودیان که این حرفها را از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شنیدند گفتند: ای محمد گمان کردی سنگها از قلبهای ما نرم تر است؟ حال این کوه در مقابل ماست شاهد بگیر تا تو را تصدیق کند. اگر برای تصدیق تو به زبان آمد تو بر حق می باشی و اگر تکذیب کند یا جواب نگوید، معلوم می شود دروغ گفته ای، حضرت پذیرفت، پس بیرون رفتند و به سوی کوه او عرفتند. یهودیان به پیامبر (صلی الله علیه و آله) گفتند اکنون او را گواه بگیر، رسول الله (صلی الله علیه و آله) خطاب به کوه فرمود: ای کوه تو را به مقام محمد و خاندان پاکش سوگند که به خاطر ذکر نام های آنها، به حقانیت من گواهی ده. در این هنگام کوه بر خود لرزید و از آن آبی فروریخت و ندا داد: ای محمد شهادت می دهم که تو فرستاده پروردگار عالمیان هستی و قلبهای این یهودیان از سنگ سخت تر است. بعد از دیدن این معجزه عظیم آن گروه یهود لجوج گفتند: آیا با ما مکر و حيله می کنی؟ و در پشت این کوه اصحابت را نشانده ای که آنها حرف بزنند و به ما بگویند که این کوه حرف می زند! اگر راست می گویی به کوه بگو که از جای خود برخیزد و به جای مسطحی برود و همچنین دستور بده که این کوه به سوی تو باز گردد و باز بگو که به دو قسمت شود و پائینش در قسمت بالا و بالایش در قسمت پائین قرار بگیرد، اگر چنین کنی بر ما ثابت می شود حيله نکردی و فرستاده خدا هستی. در این هنگام حضرت به سنگی اشاره کرد که غلت بخورد، سنگ غلت خورد و پیش آمد، پس حضرت به مخاطبش فرمودند: این را بگیر و نزدیک گوش خود نگه دار تا دوباره آنچه که کوه شهادت داد این سنگ نیز شهادت بدهد، چون این سنگ نیز جزئی از

ص: 156

آن کوه است. آن مرد نیز سنگ را گرفت و نزدیک گوشش برد، پس سنگ به حرف آمد و عین آنچه کوه گفته بود را بازگو کرد. حضرت فرمود: آیا در پشت این سنگ هم آدمی هست که با تو سخن بگوید؟ سپس آن مرد گفت: نه اما آنچه از تو خواستیم باید انجام دهی. رسول الله (صلی الله علیه و آله) برای اتمام حجت بر آنها از کوه دور شد و به فضای بازی رفتند و ندا داد: ای کوه به حق محمد و خاندان پاکش تو را قسم می دهم که به اذن خدا از جای خود کنده شوی و به سوی من بیایی در این هنگام ناگهان کوه لرزید و مثل اسب تندرو نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد و ندا داد که من شنونده تو و در اطاعت تو هستم، دستور بفرمائید. حضرت فرمودند: اینها به من می گویند که دستور دهم تو از ریشه کنده شوی و به دو قسمت تقسیم شوی و قسمت بالای تو در پایین و قسمت پایین تو در بالا قرار بگیرد، پس ناگهان به اعجاز آن حضرت کوه به دو قسمت شد و قسمت پائینش در بالا و قسمت بالایش در پایین قرار گرفت. پس از آن کوه خطاب به یهودیان ندا داد که آیا آنچه دیدید کمترست از معجزات موسی (علیه السلام) که گمان می کنید به او ایمان آورده اید؟ پس یهودیان به همدیگر نظر کردند و بعضی گفتند: دیگر راه فراری برای ما نیست و باید مسلمان شویم، اما برخی دیگر گفتند این مردی است که عجائب برای او ممکن است. سپس کوه که روی آنها مانند سایه ایستاده بود ندا داد: ای دشمنان خدا با آنچه که گفتید پیامبری حضرت موسی (علیه السلام) را هم باطل کردید پس می گویند که این مردی است که عجائب را انجام می دهد؟ در آخر حجت بر آنها تمام شد، ولی اسلام نیاوردند. (1)

و بسیاری دیگر از معجزات که کتاب (معجزات و کرامات آخرین پیامبر محمد بن عبدالله) آمده است.

وقایعی که اطراف حرم امامان اتفاق افتاده است

در ادامه کسروی شبهه می کند که در طول تاریخ گرداگرد حرم امامان کشتار شده و این امامان کاری نکردند؟

1- زمان تولد پیامبر (صلی الله علیه و آله) خانه کعبه توسط ابرهه مورد هجوم واقع شد و قرار بود که خانه کعبه را ویران کنند و خداوند با ابابیل مانع از این اتفاق شد ولی در زمان زبیری ها، یزیدی ها خانه کعبه را به منجنیق بستند. حال سؤال پیش می آید چرا یک روز خدا از خانه اش دفاع کرده و در روزگاری دیگر نه؟؟

ص: 157

1- معجزات و کرامات آخرین پیامبر خدا محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله) - گردآوری عبدالله ابن علی انتشارات خاتم الانبیاء چاپ

اول ص 70

2- زمانی که رسول الله (صلی الله علیه و آله) از مکه به مدینه هجرت فرمودند خداوند جان ایشان را در غار حفظ کردند ولی در جنگ احد پیشانی مبارک ایشان شکسته شد، چرا خداوند یک جا جان ایشان را محافظت می کند و در جایی دیگر نه؟؟

بله خداوند در روزگاری که مسلمان و یآوری برای دینش وجود نداشته باشد خود کاری انجام می دهد چنانچه ابابیل را فرستاد ولی وقتی مسلمانان حضور دارند این وظیفه به عهده ایشان است، ولی زمانی که یزیدیان به خانه کعبه حمله کردند باید مسلمانان از آن دفاع می کردند که نکردند. یا زمانی که رسول الله (صلی الله علیه و آله) یآوری نداشت خداوند با اعجاز جان ایشان را حفظ کردند ولی در صحنه جنگ احد این وظیفه بر عهده صحابه ایشان بود که از جان ایشان محافظت کنند که طبق روایات سه نفر از اصحاب ایشان فقط این کار را کردند که یکی از آنها امیرمؤمنان علی (علیه السلام) بودند و در حفظ جان رسول الله (صلی الله علیه و آله) بسیار مبارزه کردند و میزان جراحات بر بدن حضرت علی (علیه السلام) به قدری بود که به جای اینکه مرهم بر زخمشان بگذارند مرهم را به پارچه مالیدند و پارچه را به دور بدن مبارک ایشان پیچیدند. پس قرار نیست همه چیز در عالم با اعجاز حل شود.

چنانچه خداوند هم فرموده :

سوره مبارکه بقره آیه 214:

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ

آیا گمان کردید داخل بهشت می شوید بی آن که حوادثی همچون حوادث گذشتگان به شما برسد؟! همانان که سختی ها و زیان ها به آنها رسید و آنچنان بی قرار شدند که پیامبر و افرادی که با او ایمان آورده بودند گفتند: «پس یاری خدا کی خواهد آمد؟!» (به آنها گفته شد) آگاه باشید یاری خدا نزدیک است.

و یا

سوره مبارکه حج آیه 40:

الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَّيْتُمْ صَوَامِعَ وَبِيْعَ وَصَلَوَاتٍ وَمَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيُنصَرْنَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ

همانها که از خانه ها (و شهر) خود، به ناحق رانده شدند، (و گناهی نداشتند) جز این که می گفتند: «پروردگار ما، خدای یکتاست!» و اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نکند، دیرها، و معابد یهود و نصاری و مساجدی که نام خدا در

آن بسیار برده می شود ویران می گردد و خداوند کسانی را که یاری او کنند (و از آیینش دفاع نمایند) یاری می کند خداوند توانا و شکست ناپذیر است.

سوره مبارکه محمد آیه 7:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ

ای کسانی که ایمان آورده اید اگر (آیین) خدا را یاری کنید شما را یاری می کند و گام هایتان را استوار می دارد.

کسروی و کسروی های زمان فکر می کنند، چون پیامبر و امامان معجزه دارند پس چرا این اتفاقات افتاده و می افتد؟! حتی در زمان ظهور صاحب الزمان (عج) قرار نیست همه چیز با اعجاز باشد بلکه با مشارکت مؤمنین بیشتر کارها حل می شود، پس مسلمانان در این وسط وظیفه شان چه می شود؟ اینکه باید برای رستگاری خود با جان و دل از شعائر خدا محافظت کنند. اگر قرار به این حرفها بود چرا در زمانی که داعش قصد حرم حضرت زینب (علیها السلام) را کرده بود علما نگفتند بروید دعا کنید! بلکه به دستور رهبری مدافعان حرم شکل گرفتند تا با جان خویش از شعائر الله حفاظت کنند. پس این تفکر که همیشه قرار باشد با معجزات همه چیز حل شود جایگاهی ندارد.

چنانچه خداوند فرموده:

سوره مبارکه حج آیه 32:

ذَلِكَ وَمَنْ يُعِظْكُمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ....

این است (مناسک حج) و هرکس شعائر الهی را بزرگ دارد، این کار نشانه تقوای دلهای آنها است.

بله در طول تاریخ خیلی تلاشها کردند تا نام و نشان امامان را از بین ببرند، روزگاری که قبر مطهر حضرت علی (علیه السلام) سالیان طولانی مخفی بود تا مبادا بی حرمتی به آن بزرگوار شود، تا زمان امام صادق (علیه السلام) که ایشان اوضاع جامعه را مناسب دیده و آن را آشکار کردند. یا زمانی کوشیدند تا حرم امام حسین (علیه السلام) را نابود و کلاً از جا و مکان کربلا خبری نباشد، زمانی آب بر روی قبر مبارکشان بستند و در زمانی آن را شخم زدند و... ولی امروز به لطف خدا از آن حاکمان نه اثری هست و نه حرفی جز لعن، ولی حرم امام حسین (علیه السلام) بعد از آن همه سال پابرجا مانده، نه تنها نمی توانند به حرم ایشان گزند بزنند بلکه امروز به لطف اربعین حسین (علیه السلام) کاری شده تا نام امام حسین (علیه السلام) برای تمام دنیا شناخته شود. امروز در سراسر دنیا در روز عاشورا برای آن امام بزرگ مراسم برگزار می شود چون قرار خدا نیست نور خدا خاموش شود، چون اراده الهی بر این است که:

سوره مبارکه توبه آیه 32:

يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ

آنها می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند ولی خدا جز این نمی خواهد که نور خود را کامل کند هر چند کافران ناخشنود باشند.

کسروی در ادامه می گوید که این کار را بت پرستان هم زمان جاهلی انجام می دادند زیرا عده ای از آنان بت ها را شفیع بین خود و خدا می دانستند، کسروی هم واسطه قرار دادن امامان را نوعی بت پرستی ذکر کرده. می گویم چقدر آدم بی اطلاع باید باشد که فرق بین تکه سنگی که خود بشر با دست خود آن را ساخته و خودش می گوید که این واسطه او با خداست و دلیلی برای این کار هم نازل نشده را با امامی که چنانچه قبلاً اثبات کردیم منتصب از جانب خود خداست نمی داند!!

سوره مبارکه فاطر آیه 40:

قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَكُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا فَهُمْ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْهُ
بَلْ إِنْ يَعِدُ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا إِلَّا غُرُورًا

بگو: «به من خبر دهید این (معبودان و) همتایانی را که جز خدا می خوانید چه چیزی از زمین را آفریده اند یا این که شرکتی در (آفرینش و مالکیت) آسمانها دارند؟! یا به آنان کتابی (آسمانی) داده ایم و دلیلی از آن (برای شرک خود) دارند؟!» (نه هیچ یک از اینها نیست)، بلکه ستمکاران فقط وعده های دروغین به یکدیگر می دهند.

سوره مبارکه یونس آیه 18:

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَنْصُرُهُمْ وَلَا يَنْقُذُهُمْ مِنْ يَدِ اللَّهِ قُلْ أَلَيْسَ اللَّهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ
سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ

آنها غیر از خدا، چیزهایی را می پرستند که نه به آنان زیانی می رساند و نه سودی می بخشد و می گویند: «اینها شفیعان ما نزد خدا هستند.» بگو: «آیا خدا را به چیزی خبر می دهید که در آسمانها و زمین سراغ ندارد؟!» منزّه است او و برتر است از آنچه همتای او قرار می دهند.

خداوند هم اشاره فرموده که بت پرستان هیچ دلیل نقلی و عقلی برای این کار نداشتند، بلکه تابع هوای نفس خود بودند.

ص: 160

گریه کردن و گریاندن

کسروی می گوید چرا گریه کردن و گریاندن در مذهب است و از کجا آمده؟

سوره مبارکه اعراف آیه 205:

وَ اذْکُرْ رَبَّکَ فِی نَفْسِکَ تَضَرُّعًا وَ خِیْفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْاصَالِ وَ لَا تَکُنْ مِنَ الْغَافِلِیْنَ

پروردگارت را در درون خود، از روی تضرع و خوف، آهسته و آرام، صبحگاهان و شامگاهان یاد کن و از غافلان مباش.

پس خداوند هم خواندن خود را با گریه دوست دارد. جالب است که بکائین تاریخ پنج نفر بودند که اینها از اولیاء خدا هم بودند. پس اگر گریه بد بود و جایگاهی نداشت در قرآن به آن اشاره نمی شد و هم این بزرگان این کار را انجام نمی دادند.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: بکاؤون پنج نفر بودند حضرت آدم (علیه السلام)، حضرت یعقوب (علیه السلام) حضرت یوسف (علیه السلام) حضرت زهرا (علیها السلام) و امام سجاد (علیه السلام). اما آدم به خاطر دوری از بهشت چنان گریست که اثر اشک همچون رودخانه بر روی گونه هایش نمایان بود و حضرت یعقوب (علیه السلام) در فراق حضرت یوسف (علیه السلام) به اندازه ای گریه کرد که چشمش از دست رفت تا جایی که به او گفته شد به خدا این چنین که تو از یوسف یاد می کنی یا ناتوان می شوی یا از بین خواهی رفت. و یوسف نیز چنان برای یعقوب (علیه السلام) گریه کرد که اهل زندان به او گفتند یا شب گریه کن و یا روز. اما حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) در فراق رسول الله (صلی الله علیه و آله) چنان گریه کرد که از گریه او اهل مدینه به ستوه آمدند، پس به ایشان گفتند از گریه های زیاد تو ما در رنجیم که ایشان مجبور شدند بر سر قبور شهدا بروند.

همچنین امام سجاد (علیه السلام) در فراق پدرش امام حسین (علیه السلام) بیست سال گریه کرد تا جایی که چون غذا مقابل وی می نهادند گریه می کرد و به یاد مظلومیت امام حسین (علیه السلام) می افتادند. (1)

شهادت امام حسین کفارہ گناهان شیعه مانند به صلیب کشیدن مسیح

اما کسروی می گوید شهید شدن امام حسین (علیه السلام) برای کفارہ گناهان در شیعیان بوده مانند فدا در مسیحیت که مسیحیان بر این باورند که حضرت عیسی (علیه السلام) بر صلیب رفت تا کفارہ گناهان تا آخرین باشد!

مقایسه ای اجمالی بین دیدگاه اسلام و مسیحیت:

1. در مسیحیت (تحریف شده) اعتقاد بر آن است که قبل از آنکه بشر بخواهد یا بتواند کاری برای نجات خویش انجام دهد، خداوند به وسیله مرگ حضرت عیسی (علیه السلام) بر صلیب، این کار را به انجام رسانده و از این رو تمام پیروان حضرت عیسی (علیه السلام) از اسارت گناه و مرگ رها شده و نجات یافته اند، اما از دیدگاه اسلام هر کس خودش باید با تمسک به قرآن کریم و اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و با تلاش و کوشش خود و با انجام اعمال صالح و کسب فضایل اخلاقی و تهذیب نفس و پرهیز از گناه در طول حیات دنیوی به آن دست یابد. بنابراین از دیدگاه مسیحیت، «نجات» هم اکنون برای پیروان عیسی (علیه السلام) حاصل و فراهم است زیرا خداوند با فدیة مسیح از انسان راضی گشته و «نجات» را به رایگان به او هدیه نموده است ولی در اسلام «نجات» در گرو ایمان واقعی به اصول محوری دین حق و اعمال صالح است که انسان، حاصل آن را در عالم پس از مرگ خواهد دید.

2. یکی دیگر از عوامل نجات از نظر هر دو دین مسئله توبه است. در اسلام توبه به معنای بازگشت به سوی خدا همراه با ترک گناه و پشیمانی از انجام آن است که از سوی خود فرد انجام می گیرد و سبب آمرزش گناهان از سوی خداوند می گردد، ولی در مسیحیت توبه (و یا اعتراف) که یکی از آیین های هفت گانه است، به دست کشیش انجام می پذیرد، به این معنا که شخص گناهکار باید نزد کشیش به گناه خود اعتراف کند تا کشیش او را عفو نماید و گناهانش را بیامرزد!

فرق است بین شهادت امام حسین (علیه السلام) و لطف بسیار خداوند به او به سبب از خود گذشتگی بزرگ ایشان در روز قیامت برای شفاعت شیعیان و محبانش و اعتقاد بی پایه و اساس مسیحیان در بخشش گناهانشان به خاطر به صلیب کشیده شدن حضرت

ص: 162

1- الخصال المحموده و المذمومه شیخ صدوق (ره) - ترجمه صادق حسن زاده انتشارات ارمان طویی ج 1 باب پنجگانه ص 377 ح 673

عیسی (علیه السلام) که البته از دیدگاه ما مسلمانها حضرت عیسی (علیه السلام) هیچگاه به صلیب کشیده نشده است.

لعن خلفا از دیدگاه کسروی

کسروی درباره لعن به خلفا در مذهب شیعه گلایه می کند!

اینکه کسی با نام شیعه در کوچه و بازار، خلفای اهل سنت را لعن کند طبق آموزه های قرآنی و روایی مورد تأیید شیعه نبوده و نیست. اینکه در گوشه و کنار کسانی با نام مذهب چنین کارهایی انجام می دهند گناه آن بر گردن تشیع نیست، گروهی از آنان جاهل اند، گروهی منافق و نفوذی و در صدد اختلاف و کشتار بین شیعه و سنی هستند، وگرنه خداوند در قرآن به پیامبرش فرمود:

سوره مبارکه انعام آیه 108:

وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

(به معبود) کسانی که غیر خدا را می خوانند (بت ها) دشنام ندهید، مبادا آنها (نیز) از روی ظلم و جهل، خدا را دشنام دهند. این گونه برای هر امتی عملشان را زینت دادیم. سپس بازگشت همه آنان به سوی پروردگارشان است و آنها را از آنچه عمل می کردند، آگاه می سازد (و پاداش و کیفر می دهد).

خداوند دستور می دهد جلو بت پرستان به بت های آنان فحاشی نکنیم، خداوند به دلیل اینکه طرف مقابل هم مقابله به مثل می کند چنین حکمی می دهد، پس کسی که با توهین علنی به خلفای اهل سنت باعث اختلاف و کشتار شیعیانی بی گناه می شود این خونها دامن او را خواهد گرفت و چنین چیزی در اسلام پذیرفته نیست.

در جنگ صفین گروهی از سپاهیان حضرت به معاویه و شامیان دشنام دادند، حضرت فرمودند: خوش ندارم که شما دشنام دهنده باشید، اما اگر کردارشان را توصیف و حالات آنان را بازگو می کردید به سخن راست نزدیک تر بود. خوب بود به جای دشنام می گفتید خدایا خون ما و آنها را حفظ کن، بین ما و آنان اصلاح فرما و آنان را از گمراهی به راه راست هدایت فرما که جاهلند. (1)

صحابه، خلفا را انتخاب کردند!

اما کسروی می گوید صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله) ابوبکر و عمر و عثمان را انتخاب کردند!!

ص: 163

عاقبت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دو روز پس از خروج اسامه به لشکرگاه در روز دوشنبه بیست و هشتم ماه صفر به هنگام ظهر دار فانی را وداع گفت. با انتشار این خبر لشکر اسامه به مدینه باز گشت و در مدینه غوغا شد. در این هنگام ابوبکر سوار بر شتر در مقابل درب مسجد توقف نموده و گفت: ای مردم چرا مضطرب شده اید؟! اگر محمد وفات یافته پروردگار او که زنده است، «و محمد جز پیامبر و فرستاده ای نیست، که پیش از او نیز پیامبران و فرستادگان در گذشتند پس اگر او بمیرد یا کشته شود آیا به دوران جاهلیت پیش از اسلام باز خواهید گشت؟ بدانید که با عقب گرد هر کدام از شما هرگز به خدا گزند و زبانی نرسد. سپس گروه انصار به نزد سعد بن عبادہ شتافته و او را به سقیفه بنی ساعده آوردند و عمر نیز پس از آگاهی از این ماجرا و مذاکره با ابوبکر همراه ابو عبیده جراح همگی به سوی سقیفه آمدند. و در آنجا جماعت بسیاری جمع شده بودند، و سعد بن عبادہ به علت بیماری در میانشان بستری بود، گفتگوی آنها پیرامون مسأله خلافت بود و هر کدام سخنی گفتند تا اینکه نوبت به ابوبکر رسید و پس از سخنانی در پایان کلام به انصار گفت: من شما را فقط به عمر یا ابو عبیده که سزاوار و اهل این مقامند دعوت می کنم، و هر کدامشان را که انتخاب کنید من راضی و موافقم. عمر و ابو عبیده گفتند: سزاوار نیست که ما از تو پیشی بگیریم زیرا تو از هر لحاظ بر ما مقدمی! تو پیش از ما مسلمان شدی، و همراه پیامبر در غار بوده ای، بنا بر این تو برای مقام خلافت اولویت داری. انصار با شنیدن این سخنان گفتند: باید از اینکه کسی که از ما و از شما خلیفه نشود پرهیزیم بنا بر این بهتر است یکنفر از انصار و یک نفر از مهاجرین متصدی امر خلافت شود، و اگر یکی از آن دو در گذشت شخص دیگری را از همان گروه به جای او نصب نماییم.

ابوبکر پس از مدح مهاجران گفت: و شما ای گروه انصار فضیلت و شرافتتان در اسلام غیر قابل انکار است، خداوند شما را یاران دین خود و پناه فرستاده اش قرار داده و پیامبر به سوی شما هجرت نموده و همسران خود را در میان شما قرار داد و پس از مهاجران نخستین هیچ کس به مقام شما نمی رسد. رأی من این است که خلیفه از میان مهاجران و وزیر و پیشکار از میان انصار انتخاب شود. در این هنگام حباب بن منذر انصاری پیاخاسته و گفت: ای گروه انصار هر آنچه در دستتان است حفظش کنید زیرا دیگران در پناه و سایه شما بوده و هیچ کس جرأت مخالفت شما را ندارد، و همه مردم موافق شمایند و پس از مدح و ثنای انصار افزود اگر گروه مهاجرین از خلافت شما سر باز زد، ما نیز به امیر بودن آنان رضایت نخواهیم داد و باید امیری از ما و امیری از آنان انتخاب شود. در اینجا عمر بپا خاسته و گفت: هرگز دو شمشیر در یک غلاف قرار نگیرد. و عرب

راضی نخواهند شد که ما شما را به امارت بپذیریم در حالی که پیامبرش از قبیله شما نیست، ولی عرب ناگزیر از پذیرش امارت کسی است که «نبوت» در میان آنان بوده و صاحبان امر نیز از همانها می باشند و این خود برهانی روشن در مقابل مخالفین است زیرا ما از قبیله پیامبر (صلی الله علیه و آله) و عشیره اوئیم، و هر کس که در این موضوع با ما مخالفت کند یا گواه باطل است و یا دوستدار فساد و یا اینکه با تمایل به فتنه و آشوب خود را به هلاکت می اندازد.

پس از آن حباب بن منذر - برای بار دوم - برخاسته و گفت: ای گروه انصار! همان که گفتم، هر چه در دست دارید حفظ کنید و به سخنان این مرد جاهل و یارانش گوش مدهید که در این صورت قدرت را از دست شما می ربایند و اگر شراکت در خلافت را نپذیرفتند آنان را از شهر خود برانید و سرپرستی امر خلافت را خود به دست گیرید، سوگند به خدا که شما از اینان به مقام خلافت سزاوارترید، زیرا به واسطه شمشیرهای شما بود که گروه بسیاری به دین اسلام پیوستند، و بدانید که منم که با نظراتم به داد مردم می رسم و آنان نیز مرا یاری می نمایند و هر کس که گفتار مرا ردّ نماید به خدا سوگند که با شمشیر بینی اش را به خاک خواهم مالید.

عمر گفت: وقتی شخصی مانند حباب مرا پاسخ گفت دیگر مرا با او سخنی نیست و این به جهت آن است که در گذشته مرا با او نزاعی پیش آمد که رسول خدا ما را از سخن گفتن با یک دیگر منع فرموده بود و از آن زمان من قسم خوردم که دیگر با او صحبت نکنم. سپس عمر به ابو عبیده گفت: تو با او گفتگو کن. او نیز برخاسته و ضمن سخنانی فضائل بسیاری از انصار ذکر نمود. در این هنگام بشیر بن سعد که بزرگ اوس بود با مشاهده آن اجتماع بر بالین سعد ابن عباد که بزرگ خزرج بود حسد ورزیده و به قصد فساد و اخلال در امر، شروع به سخن نمود و در ضمن آن به امارت قریش و مهاجرین رضایت داده و همه را به طور عموم و انصار را خصوصاً بر این امر ترغیب و تشویق نمود. ابوبکر نیز فرصت را غنیمت شمرده و گفت: عمر و ابو عبیده هر دو از شیوخ و بزرگان قریشند، با هر کدام که خواستید بیعت کنید. در اینجا عمر و ابو عبیده با هم - خطاب به ابوبکر - گفتند: ما هرگز این کار را نخواهیم پذیرفت! دستت را جلو بیاور تا با تو بیعت کنیم و بشیر بن سعد - همان که سید قبیله اوس و در مقابل همتایش سعد بن عباد از قبیله خزرج بود - برخاسته و گفت: من نیز سومین شما می باشم. پس چون اوسیان کردار رئیسشان را مشاهده نموده و از طرفی ادّعای رقییشان سعد از قبیله خزرج را بر خلافت دریافته بودند همگی به سوی ابوبکر هجوم آورده و با او بیعت نمودند و شدّت ازدحام برای بیعت به حدّی بود که سعد بن عباد در بستر بیماری به زحمت افتاده و گفت: مرا کشتید! عمر گفت: سعد را بکشید که خدا او را بکشد! با این سخن

فرزند سعد، قیس به عُمَر حمله ور شد و ریشش را گرفته و گفت: ای پسر صُهاک حبشی به خدا سوگند که تو در صحنه نبرد ترسو و فراری بودی، و در جماعت و هنگام امن شیر شجاعی می شوی، اگر یک موی از بدن پدرم حرکتی کند هنوز به حال نخست باز نگشته صورتت شکافته شود! ابوبکر به عمر گفت: آرام باش! آرام باش! که مدارا رساننده تر و بهتر است. در اینجا سعد با سخن زشتی به عمر گفت: به خدا سوگند اگر مرا توان برخاستن بود بی شک همه شما صدای غرّش مرا چون شیر در کوچه ها می شنیدید و هر دوی شما را به همان قبیله ای که در میانشان خوار و ذلیل و تابع و حقیر بودید باز می گرداندم! سپس به خزرجیان گفت: مرا از این محلّ فتنه خارج سازید! قبیله اش نیز وی را به خانه بردند. سپس ابوبکر فردی را نزد سعد فرستاد که همه بیعت کرده اند تو نیز بایستی بیعت کنی. سعد گفت: به خدا سوگند که بیعت نخواهم کرد تا اینکه همه تیرهایم را به کار بندم و نیزه ام را با خون های شما رنگین سازم و تا دست هایم یاریم می کنند شمشیر بزنم و با شما همراه خانواده و یارانم تا خون در رگهایمان جاری است می جنگم، و به خدا قسم که اگر تمام جنّ و انس بر من اجتماع کنند هرگز با شما دو غاصب- تا روزی که قدم به پیشگاه پروردگار متعال گذارم و از حساب کارم آگاه گردم- بیعت نخواهم کرد. وقتی این سخن به گوش عمر رسید گفت: لاجرم باید بیعت کند. بشیر بن سعد گفت: او با این لجبازی و لجاجت دیگر بیعت نخواهد کرد، هر چند که کشته شود و مرگ او برابر است با کشته شدن تمام افراد قبیله اوس و خزرج! بنا بر این او را به حال خودش واگذارید که عدم بیعت او هیچ زیانی در بر نخواهد داشت. پس قول او را پذیرفته و سعد را به حال خود واگذارند و از آن روز دیگر سعد در نماز آنان حاضر نمی شد و به قضا و داوری آنان عمل نمی کرد و به محض یافتن پشتوانه و یآوری به آنان حمله می کرد. و به همین منوال دوران خلافت ابوبکر را گذرانند تا به خلافت عمر رسید. در این هنگام از شرّ عمر به هراس افتاده و رهسپار دیار شام شد و در «حوران» در حالی که بیعت هیچ خلیفه ای را بر گردن نداشت وفات یافت. و سبب مرگش تیری بود که شبانه به او اصابت کرد و برخی از مردم گمان کردند که از جانب جنّیان به او تیر زدند!!! و گفته شده که محمّد بن مسلمه انصاری مباشر این سوء قصد بوده و نیز مغیره بن شعبه و خالد بن ولید نیز متهم به قتل او شده اند. (1)

در ماجرای سقیفه دیدیم که ابوبکر چگونه به خلافت رسید و اما انتخاب عمر: انتخاب عمر بر مبنای اجماع صحابه صورت نگرفت بلکه انتخاب او توسط ابوبکر انجام گرفت.

اعلام نارضایتی صحابه از انتخاب عمر:

ص: 166

1- احتجاج علی اهل اللجاج شیخ طبرسی ج 1 ص 229 ح 36 بیان گوشه ای از حوادث پس از وفات رسول الله انتشارات نوید ظهور چاپ اول

امام محمد بن مفلح مقدسی متوفی 763 هـ - (شاگرد ذهبی، مزی و تقی الدین سبکی) از فقیهان و محدثان بنام اهل سنت (معجم المؤلفین، ج 12، ص 44) در این باره می گوید: ابوبکر، عمر را به عنوان جانشین خود انتخاب کرد از معییب دوسی سؤال کردند مردم درباره انتخاب عمر چه نظری داشتند؟ گفت: گروهی راضی و گروهی ناراضی بودند. سؤال کردند آن ها که ناراضی بودند بیشتر بودند یا آن ها که راضی بودند؟ جواب داد آن ها که ناراضی بودند. (1)

اعتراض صحابه به انتخاب عمر:

ابن ابی شیبه یکی دیگر از بزرگان اهل سنت درباره مخالفت های مردم و دلایل منطقی آن ها برای اعلام ناراضیاتی از این انتخاب که همان خشونت ذاتی و اخلاق تند وی بود این چنین می نویسد: از زید بن حارث نقل شده است که وقتی ابوبکر در حال احتضار قرار گرفت کسی را به دنبال عمر فرستاد تا او را جانشین خود کند، مردم گفتند: کسی را بر ما مسلط می کنی که خشن و بد اخلاق است، اگر او حکومت را به دست گیرد سخت گیرتر و خشن تر خواهد شد، جواب خدا را چه خواهی داد هنگامی که او را ملاقات کنی از بابت این که شخص بد اخلاق و خشنی مثل عمر را بر ما مسلط می کنی؟ (2)

همچنین ابن تیمیه حرانی نظریه پرداز و مؤسس فکری وهابیت در این باره می نویسد:

صحابه با ابوبکر درباره جانشینی عمر با او صحبت کردند و گفتند چرا یک فرد خشن و تند را بر خلافت گزیده و بر مردم تحمیل کردی؟ فردا جواب خدا را چه خواهی داد؟ (3)

ابن عساکر از بزرگان اهل سنت می نویسد:

طلحه و زبیر و عثمان و سعد و عبد الرحمن هنگام مریضی ابوبکر برای عیادت وی در کنار او نشسته بودند. ابوبکر گفت به دنبال عمر بفرستید که این جا بیاید. وقتی که او وارد شد چنین احساس کرد که ابوبکر وی را بر ایشان برگزیده است. پس همگی از کنار او دور شده بیرون رفته و آن دو را تنها گذاشته و در مسجد رسول خدا نشستند. دنبال علی (علیه السلام) و اطرافیان او فرستادند، علی (علیه السلام) در یکی از باغ هایی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آن را هدیه داده بود مشغول بود. همه نزد او آمده و گرد آن حضرت جمع شده و گفتند: ای علی همانا خلیفه پیامبر (صلی الله علیه و آله) عمر را به جانشینی خویش تعیین کرده است و خود او و

ص: 167

-
- 1- الآداب الشرعیة، ج 1، ص 71، با تحقیق شعیب الأرئووط و عمر القیام، ط مؤسسه الرساله - بیروت، 1417 هـ -
 - 2- المصنف، ابن ابی شیبه، ج 8، ص 574، با تحقیق سعید محمد اللحام، ط دار الفکر، بیروت و تاریخ المدینه المنوره، ابن شبه النمیری، ج 2، ص 671، با تحقیق فهیم محمد شلتوت، ط دار الفکر، بیروت و تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج 30، ص 413 و کنز العمال، متقی هندی، ج 5، ص 678
 - 3- منهاج السنه، ج 6، ص 155، الناشر: مؤسسه قرطبه، الطبعه الأولى، 1406، تحقیق: د. محمد رشاد سالم عدد الأجزاء: 8

مردم می دانند که اسلام آوردن ما قبل از اسلام آوردن عمر بوده است و عمر روحیه سلطه جویی دارد و کسی قدرت کنترل او را ندارد، پس بیاید تا به نزد ابوبکر رفته و در این زمینه با او سخن بگوییم و او را در مورد خصوصیات عمر با خبر سازیم. هنگامی که همه نزد ابوبکر جمع شدند، ابوبکر گفت مردم را برای من جمع کنید تا به شما خبر دهم که چه کسی را برای شما انتخاب کرده ام. مردم را در مسجد گرد آوردند، ابوبکر دستور داد تا او را به مسجد برده و بر روی منبر قرار دادند، آنگاه خبر انتخاب عمر را به مردم داد و به خانه خویش بازگشت. مردم به منزل او آمده و به وی گفتند: جواب پروردگارت را چه خواهی گفت که عمر را بر ما خلیفه گردانیده ای؟... (1)

اعتراض علی (علیه السلام) و طلحه:

ابن تیمیه در منهاج السنه می نویسد: زمانی که ابوبکر، عمر را به جانشینی انتخاب کرد برخی از این انتخاب ناراحت شدند، طلحه گفت: جواب خدا را چه خواهی داد هنگامی که به ملاقات او بروی از بابت این که فردی خشن و بد اخلاق را بر ما مسلط کردی. (2)

ابن عساکر و بیهقی نقل می کنند: صالح بن رستم ابو عامر خزاز از ابن ابی ملیکه روایت می کند که گفت: عائشه ام المؤمنین گفته است: وقتی پدرم سنگین شد (زمان مرگش فرا رسید) فلانی و فلانی به نزد او آمده و گفتند: ای خلیفه رسول خدا، فردا به پروردگارت چه پاسخی می دهی وقتی که به نزد او بروی و حال آنکه عمر را بر ما خلیفه کرده ای؟... (3)

اما متأسفانه مثل همیشه دستان امانت دار علمای اهل سنت برای حفظ آبروی خلفا و پاسداری از مشروعیت خلافت آنان، روایت را تحریف و به جای نام امام علی (علیه السلام) و طلحه از «فلان و فلان» استفاده کرده اند.

محمد بن جریر طبری در تاریخش می نویسد: (اهل سنت)

طلحه بن عبید الله به نزد ابوبکر رفته و گفت: عمر را بر مردم خلیفه می گردانی با اینکه آنچه را که مردم - در حالی که تو زنده هستی - از او چشیده اند می دانی؟ پس چگونه خواهد بود وقتی که او با ایشان تنها بماند و تو می خواهی پروردگارت را ملاقات نمایی و او نیز از تو در مورد مردم خواهد پرسید و... (4)

اعتراض مهاجرین و انصار:

ابن قتیبه دینوری در الإمامه والسیاسه می نویسد: (اهل سنت)

ص: 168

1- تاریخ مدینه دمشق، ج 44، ص 248 و تاریخ المدینه، ابن شبه النمیری، ج 2، ص 666

2- منهاج السنه، ج 7، ص 461

3- تاریخ مدینه دمشق، ج 44، ص 250 و السنن الکبری، البیهقی، ج 8، ص 149

4- تاریخ الطبری، ج 2، ص 622

وقتی که خبر به مهاجرین و انصار رسید که او عمر را به جانشینی انتخاب کرده است به نزد او رفتند و گفتند: می بینیم که عمر را بر ما خلیفه گردانیده ای با اینکه او را می شناسی و می دانی که چگونه با وجود تو در میان ما او سخت گیری می کند، پس چگونه خواهد بود وقتی که تو از میان ما بروی و این در حالی است که تو می خواهی به دیدار خداوند عز و جل بروی، چه پاسخی داری؟ (1)

اعتراض اهل شام:

ابن قتیبہ دینوری در این باره می نویسد: (اهل سنت)

خبر مریمی ابوبکر به اهل شام رسید، اما ایشان گمان کردند که خبر دیر به ایشان رسیده است. پس گفتند ما می ترسیم که خلیفه رسول خدا مرده باشد و عمر را به جای خویش گمارده باشد، پس اگر او حاکم شده باشد با ما همراهی نخواهد کرد و ما چنین نظر داریم که او را بر کنار کنیم!!! (2)

اما قسمت جالب ماجرا این جاست:

بیهوش شدن ابوبکر هنگام وصیت

از نکته های جالب این انتخاب این است که ابوبکر قبل از املاء وصیت از شدت بیماری بیهوش می شود و قبل از آن که ابوبکر به هوش بیاید عثمان بن عفان که کاتب وصیت بوده است نام عمر را می نویسد و وقتی ابوبکر به هوش می آید با کار انجام شده روبرو و آن را تأیید می کند.

تعدادی از علمای اهل سنت نقل کرده اند:

از زید بن اسلم از پدرش روایت شده است که گفت: عثمان، پیمان نامه خلیفه بعد از ابوبکر را می نوشت، پس ابوبکر به او دستور داد که نام کسی را ننویسد و جای اسم را خالی بگذارد، پس ابوبکر بیهوش شده، عثمان نامه را برداشت و در آن نام عمر را نوشت. پس وقتی که ابوبکر به هوش آمد گفت: پیمان نامه را به من نشان بده و در آن نام عمر را دید، پس گفت چه کسی این را نوشته است؟ عثمان پاسخ داد: من، ابوبکر گفت خدا تو را ببخشد و جزای خیر دهد، قسم به خدا که اگر خودت را نیز می نوشتی سزاوار بودی! (3)

ص: 169

1- الإمامه والسیاسه با تحقیق شیری، ج 1، ص 37 و با تحقیق زینی، ج 1، ص 24

2- الامامه والسیاسه، با تحقیق زینی، ج 1، ص 25 و با تحقیق شیری، ج 1، ص 38

3- شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعه، طبری الرازی الشافعی اللالکائی (418 هـ-)، ج 6، ص 106، با تحقیق د. أحمد سعد حمدان، ط دار طیبہ، الرياض، 1409 هـ- و الشریعہ، الأجرى البغدادی، ج 3، ص 319، با تحقیق محمد حامد الفقی، ط مطبعه انصار السنه المحمديه، القاهرة، 1369-1950 م و تاریخ مدینه المنوره، ج 2، ص 667 و الرياض النضره فی مناقب العشره، ج 1، ص 219 و جامع احادیث، سیوطی، باب مسند ابی بکر الصدیق، ج 25، ص 173 ح 27824 و تاریخ مدینه دمشق، ج 39، ص 185

اما جالبی ماجرا در این دو سؤال است:

1- می گویند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کسی را برای جانشینی خود معین نکرد و تعیین آن را به عهده مردم نهاد! پس چرا ابوبکر بر خلاف سنت رسول خدا رفتار نموده و عمر را به پیشوایی مردم انتخاب کرد در حالی که اکثر مردم با این انتخاب مخالف بودند و دلایل خود را نیز بر این مخالفت اعلام کردند؟! مگر نه این که رسول خدا برای تمامی مسلمین اسوه است و اطاعت از آن حضرت بر همگان واجب است؟ اگر کار رسول خدا صحیح بوده است چرا ابوبکر بر خلاف آن را انجام داد؟ و اگر کار ابوبکر درست بوده باید ملتزم بشوید که کار رسول خدا (نستجیر بالله) صحیح نبوده است.

2- چگونه است که وصیت ابوبکر در حال اغماء، نافذ است و سخن او هذیان گویی به حساب نمی آید، اما وقتی رسول خدا که طبق نص صریح قرآن کریم سخنی جز وحی نمی گوید می خواهد وصیت کند برخی به بهانه مریضی آن حضرت تهمت هذیان گویی به آن حضرت می زنند و با این عمل زشت مانع نوشتن وصیت نامه می شوند؟!

اما انتخاب عثمان به خلافت (شورای شش نفره)

عمر بن خطاب معتقد به شورا نبود.

نکته اول:

ابن عبد البر (متوفای 463 هجری) می گوید:

عمر گفت: اگر سالم (مولی اُبی حذیفه) زنده بود، من به هیچ وجه خلافت را شورایی نمی کردم. این نشان می دهد که عمر اصلاً معتقد به شورا نبود. (1)

عمر بن شبه النمیری (متوفای 262 هجری) می گوید:

عمر بن خطاب گفت اگر ابو عبیده بن جراح زنده بود من او را ولی و خلیفه قرار می دادم. (2)

و یا اگر معاذ بن جبل زنده بود من او را ولی و خلیفه قرار می دادم. (3)

ص: 170

1- الإستیعاب فی معرفه الأصحاب لابن عبد البر، ج 2، ص 568 - أسد الغابه فی معرفه الصحابه لابن الأثیر الجزری، ج 2، ص 246 - عمدہ القاری شرح صحیح البخاری للعینی، ج 16، ص 245 - الأعلام لخیر الدین الزرکلی، ج 3، ص 73 - الوافی بالوفیات للصفدی، ج 15، ص 58 - البدایه و النهایه لابن کثیر الدمشقی، ج 6، ص 370 - السیره الحلبیه للحلبی، ج 2، ص 186

2- تاریخ المدینه المنوره لابن شبه النمیری، ج 3، ص 886 - المستدرک علی الصحیحین للحاکم النیشابوری، ج 3، ص 268 - کنز العمال للمتقی الهندی، ج 13، ص 216 - الطبقات الکبری لمحمد بن سعد، ج 3، ص 413 - تاریخ مدینه دمشق لابن عساکر، ج 16، ص 241 - سیر أعلام النبلاء للذهبی، ج 1، ص 372 - الإمامه و السیاسه لابن قتیبه الدینوری، تحقیق الزینی، ج 1، ص 28

3- تاريخ المدينه المنوره لابن شبه النميري، ج 3، ص 887 - الطبقات الكبرى لمحمد بن سعد، ج 3، ص 590 - تاريخ مدينه دمشق
لابن عساكر، ج 58، ص 403 - الإمامه و السياسه لابن قتيبه الدينوري، تحقيق الزيني، ج 1، ص 28 - كنز العمال للمتقى الهندي، ج 5،
ص 738

و یا اگر خالد بن ولید زنده بود من او را ولی و خلیفه قرار می دادم. (1)

و یا اگر ابوعبیده بن جراح زنده بود، من او را خلیفه قرار می دادم و اگر معاذ بن جبل زنده بود، من او را خلیفه قرار می دادم و اگر سالم مولی ابوحذیفه زنده بود، من او را خلیفه قرار می دادم. (2)

هم چنین احمد بن حنبل نقل می کند: عمر گفت اگر این دو نفر در قید حیات بودند و من آنها را خلیفه می کردم، مورد وثوق من بودند: سالم مولی ابو حذیفه و ابو عبیده بن جراح. (3)

نتیجه این که خود عمر بن خطاب معتقد به شورا نبود یعنی «اگر خالد بن ولید و معاذ بن جبل و سالم و ابوعبیده بن جراح زنده بودند، خلافت را شورایی نمی کردم ولی چون اینها زنده نیستند مجبور هستم خلافت را شورایی کنم».

اما اعضای شورای شش نفره که عمر تعیین کرده بود شامل: امیر المؤمنین (علیه السلام)، طلحه، زبیر، عبد الرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص و عثمان بن عفان.

نقل شده که در یک روز جمعه ای عمر بن خطاب خطبه خواند و گفت: ... اگر برای من اتفاقی بیفتد، خلافت باید از میان این شورای 6 نفره انتخاب شود و روزی که رسول الله (صلی الله علیه و آله) از دنیا رفت از این 6 نفر راضی بود. (4) اما عمر بن خطاب به مقداد بن اسود گفت: وقتی مرا داخل قبر گذاشتید این 6 نفر را در یک خانه ای جمع کنید تا اینها یک نفر را از میان خودشان برای خلافت انتخاب کنند. به صُهب هم گفت: تو 3 روز برای مردم نماز بخوان و علی و عثمان و زبیر و سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف و طلحه (اگر بود) را جمع کنید و پسر مرا (عبد الله بن عمر) هم حاضر شود (و او حق رأی ندارد) و با شمشیر بالای سر این 6 نفر بایست. اگر 5 نفر اتفاق نظر داشتند و یک نفر را برای خلافت انتخاب کردند و نفر ششم آن را قبول نکرد گردن او را بزن. اگر 4 نفر اتفاق نظر داشتند و 2 نفر مخالفت کردند سر آن 2 نفر را بزن و اگر 3 نفر روی یک نفر اتفاق

ص: 171

1- تاریخ المدینه المنوره لابن شبه النمیری، ج 3، ص 887 - الآحاد و المثانی للضحاک، ج 2، ص 26 - تاریخ مدینه دمشق لابن عساکر، ج 16، ص 241 - سیر أعلام النبلاء للذهبی، ج 1، ص 372 - الامامه و السياسه لابن قتیبه الدینوری، تحقیق الزینی، ج 1، ص 28 - کنز العمال للممتقی الهندی، ج 5، ص 739

2- تخریج الأحادیث و الآثار آقای زیلعی جلد 2 صفحه 250

3- مسند احمد للإمام احمد بن حنبل، ج 1، ص 20 - مجمع الزوائد و منبع الفوائد للهیثمی، ج 4، ص 220 - کنز العمال للممتقی الهندی، ج 5، ص 732 - تاریخ مدینه دمشق لابن عساکر، ج 44، ص 427 - الطبقات الکبری لمحمد بن سعد، ج 3، ص 343 - سیر أعلام النبلاء للذهبی، ج 1، ص 170 - تاریخ الإسلام للذهبی، ج 3، ص 56 - تأویل مختلف الحدیث لابن قتیبه، ص 115 - المحصول للرازی، ج 4، ص 322

4- صحیح مسلم لمسلم بن حجاج النیشابوری، ج 2، ص 81، ح 1145، کتاب المساجد و مواضع الصلاه، باب نهی من أكل ثوما أو بصلا أو کرانا أو نحوها عن حضور المسجد

نظر داشتند و 3 نفر دیگر روی یک نفر دیگر اتفاق نظر داشتند پسر حکم است و نظر هر کدام را قبول داشت حکم همان است. اگر آن 3 نفر دیگر با نظر پسر مخالفت کردند نظر آن گروهی مورد قبول است که عبد الرحمن بن عوف در آن گروه است و اگر بقیه مخالفت کردند آنها را بکشید!!! (1) اما قبل از رأی گیری حضرت علی (علیه السلام) فرمودند: به سخنان من گوش دهید اگر حقیقت را گفتم تصدیق کنید و اگر باطل گفتم به خودم برگردانید. فرمود شما را به خدا قسم می دهم آیا در میان شما کسی هست که مانند همسر من داشته باشد که دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و سرور زنان عالم در بهشت است؟ گفتند: البته که نه، او فرمود: شما را به خدا قسم آیا در میان شما کسی هست که پیش از من به همراه رسول خدا به دو قبله نماز گزارده باشد؟ گفتند: البته که نه، او فرمود: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما جز من کسی هست که در کتاب خداوند در خاص و عام آن بهره داشته باشد؟ گفتند: البته که نه، او فرمود: شما را به خدا قسم آیا در بین شما جز من کسی هست که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در خانه اش را به مسجد باز گذاشته باشد؟ گفتند: نه، او فرمود: شما را به خدا قسم آیا در بین شما جز من مردی هست که ده مرتبه با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نجوا کرده و برای هر نجوایش صدقه ای داده باشد؟ گفتند: نه (اشاره به سوره مبارکه مجادله آیه 12 دارد که می فرماید):

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدُمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ ذَالِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که می خواهید با پیامبر نجوا کنید (و سخنان درگوشی بگویید)، قبل از آن صدقه ای (در راه خدا) بدهید؛ این برای شما بهتر و پاکیزه تر است. و اگر توانایی نداشته باشید، خداوند آمرزنده و مهربان است.

او فرمود: شما را به خدا قسم آیا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آنچه را در جنگ تبوک فرمود: (همانا تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی هستی، جز اینکه بعد از من هیچ پیامبری نیست) به او فرموده باشد؟ گفتند: البته که نه، او فرمود: شما را به خدا قسم آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در سخنان روز غدیر خم به او فرموده باشد هر کس من مولای اویم این علی مولای اوست، خداوند دوست کسی باش که با او دوست است و دشمن کسی باش که با او دشمن است؟ گفتند: نه. او فرمود: شما را به خدا قسم آیا در بین شما جز من کسی

ص: 172

1- تاریخ المدینه لابن شبه النمیری، ج 3، ص 924 - تاریخ الطبری، ج 3، ص 294 - الکامل فی التاریخ لابن الأثیر، ج 3، ص 67 - تاریخ ابن خلدون، ج 2، ق 1، ص 125 - الطبقات الکبری لمحمد بن سعد، ج 3، ص 340 - تاریخ مدینه دمشق لابن عساکر، ج 42، ص 427 - أنساب الأشراف للبلاذری، ج 6، ص 120

هست که رسول خدا او را وصی خودش در خاندان و مالش قرار داده باشد؟ گفتند: نه. او فرمود: شما را به خدا قسم در بین شما کسی هست که همچون من مشرکان را کشته باشد؟ آنان گفتند: نه. او فرمود: شما را به خدا قسم در بین شما کسی هست که رسول خدا را غسل داده باشد؟ گفتند: نه. او فرمود: شما را به خدا قسم در بین شما کسی هست که به رسول خدا از من داناتر باشد؟ گفتند: نه. او فرمود: شما را به خدا قسم در بین شما جز من کسی هست که در قبر رسول خدا وارد شده باشد؟ آنان گفتند: نه. او فرمود: پس آن کاری را بکنید که می خواهید. طلحه و زبیر گفتند: ای علی بهره ما از شورا برای تو است. عبدالرحمن ابن عوف گفت این کار را به من بسپارید تا آن را برای یکی از شما قرار دهم. آنان گفتند: باشد. عبدالرحمن گفت ای علی دستت را پیش آر تا تو خلیفه ما باشی به شرط آنکه به سیره شیخین (ابوبکر و عمر) عمل کنی. حضرت فرمودند: خلافت را به دست می گیرم بر این اساس که بین شما با کتاب خدا و سنت پیامبرش عمل می کنم. عبدالرحمن دستش را از دست حضرت کشید و گفت: ای عثمان دستت را پیش آر، او دستش را داد سپس عبدالرحمن همان شرط سیره شیخین را برای عثمان تکرار کرد و عثمان پذیرفت و او را خلیفه سوم قرار دادند!!! (1)

در اینجا مطلب مهمی که بوده اینست که سیره شیخین از نظر حضرت علی (علیه السلام) مخالف با قرآن و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده که ایشان قبول نکردند!

با توجه به مطالبی که بیان شد دیدیم که اولاً شورا و انتخاب به دست و نظر خود خلیفه اول و دوم بوده و دوماً خلیفه دوم خودش به شورا اعتقادی نداشته و سوماً همان اتفاقاتی که در زمان شهادت پیامبر (صلی الله علیه و آله) رخ داده بود برای آن دو خلیفه هم اتفاق افتاد ولی دقیقاً همان کاری که برای رسول الله (صلی الله علیه و آله) کردند را بر خلافتش برای خودشان و منافعشان انجام دادند.

و از همه مهم تر اینکه هیچ اتفاق نظری برای صحابه نسبت به انتخاب خلیفه وجود نداشته است.

علت اینکه امیر مؤمنان (علیه السلام) توسط صحابه انتخاب نشد

کسروی می گوید اینکه حضرت علی (علیه السلام) توسط صحابه انتخاب نشد به خاطر سن کم ایشان و خون هایی که از کفار زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) ریخته است بوده!!

در امور دین اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) از خود اختیاری نداشتند که چون حضرت علی (علیه السلام)

ص: 173

دارای سن کم بودند پس نمی توانستند خلیفه شوند؟! خلیفه شدن شخص مستلزم آنست که او دارای علم فراوان و شجاعت و سیاست باشد که همه صحابه اذعان داشتند که حضرت دارای چنین مقامی هست ولی تفکر جاهلی آنها و حسادت آنها به حضرت علی (علیه السلام) مانع از رسیدن ایشان به حق خود شد. مگر این صحابه قرآن نخوانده بودند که حضرت عیسی (علیه السلام) در گهواره به نبوت رسیدند، پس نبوت ایشان هم نباید مورد تأیید آنها باشد و دیگر اینکه پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر اعراب جاهلی مبعوث شد تا رسوم غلط و فرهنگهای جاهلی آنها را از بین ببرد پس بهانه سن کم دلیل نمی شود. زمانی که رسول الله (صلی الله علیه و آله) در بستر بیماری بودند ایشان دستور دادند همه در لشکر اسامه به فرماندهی اسامه که نوزده ساله بودند شرکت کنند تا به سوی سرزمینی در فلسطین به نام موته لشکر کشی کنند. پس پیامبر (صلی الله علیه و آله) هم به جز حضرت علی (علیه السلام) شخص جوانتری را هم فرمانده کرده بودند.

اما ماجرای بهانه جوان بودن حضرت علی (علیه السلام) چه بوده؟

بعد از ماجرای سقیفه همه از جمله خود حضرت در مسجد جمع شدند. پس از گفتگوهای ((که در اینجا از بیان آن صرف نظر می کنیم تا به موضوع اصلی خودمان که سن کم امیر مؤمنان است بپردازیم)). ابو عبیده بلند شد و به حضرت علی (علیه السلام) گفت: ما هرگز قصد انکار مناقب تو - از قرابت و سابقه و علم گرفته تا نصرت و یاریت - را نداریم ولی علی تو جوان هستی ((و امام علی (علیه السلام) در آن وقت سی و سه سال داشت)) و ابوبکر پیر مرد و فرد پر تجربه ای از میان قوم توست، و برای تحمّل سنگینی امر خلافت تواناتر است، بهتر است خلافت را به او تسلیم کنی که دیگر کار گذشته و اگر خداوند به تو عمری عنایت فرمود خلافت را به شما واگذار می کند و در آن روز هیچ کس با تو مخالفت نخواهد کرد، چرا که تو شایسته و لایق آن هستی و نباید آتش فتنه را شعله ور سازی زیرا تو خود از درون قلب مردم خبر داری که با تو همراه نیستند.

آن حضرت فرمود: ای گروه مهاجر و انصار از خدا پروا کنید! از خدا پروا کنید! سفارش پیامبرتان را در مورد من فراموش نکنید و سلطه محمد (صلی الله علیه و آله) را از خانه و محلّ خود به منازل و قعر خانه هایتان بیرون مسازید و اهل پیامبر را از حقّ و جایگاهی که میان مردم دارند دفع مکنید! به خدا سوگند که خداوند حکمی را تعیین نموده و پیغمبر او داناتر است و شما خود به این امر واقفید که ما اهل بیت به تصدی امر خلافت از شما سزاوارتریم. آیا عالم به کتاب خدا و فقیه در دین او و دانا به امور مردم در میان شما است؟! به خدا قسم که فقط در میان ماست نه شما، پس از هوی و هوس پیروی مکنید

که در این صورت بیش از پیش از حقیقت دور گشته و گذشته خود را با بدی جدیدتان تباه خواهید ساخت.

بشیر بن سعد انصاری - کسی که زمینه خلافت را برای ابوبکر فراهم ساخته بود - با گروهی از انصار گفتند: ای ابو الحسن چنانچه این سخنان تو را انصار قبل از بیعت با ابوبکر شنیده بودند هیچ کس در گفته تو اختلاف نمی کرد. حضرت فرمود: ای مردم! آیا سزاوار بود که من جنازه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را بر زمین گذاشته و بدون توجه به تجهیز و تکفین و دفن او می آمدم و بر سر خلافت منازعه می کردم؟! به خدا قسم که هیچ فکر نمی کردم کسی خود را برای خلافت عنوان کند و در آن با ما اهل البیت منازعه نموده و کار شما را انجام دهد، زیرا رسول خدا در روز عید غدیر خم برای هیچ کس جای عذر و بهانه و حرفی باقی نگذاشت. پس شما را قسم می دهم به خداوند که هر کس در روز غدیر حضور داشته و این فرمایش پیامبر - من کنت مولاه فهذا علی مولاه تا آخر - را شنیده است از جایش برخاسته و هم اکنون شهادت دهد. زید بن ارقم گوید: از میان آنان دوازده نفر از بدریون برخاسته و گواهی دادند، در آن جلسه اختلاف بالا گرفت و صداها بلند شد و عمر از اینکه مردم به علی تمایل پیدا کنند به هراس افتاده و مجلس را بهم ریخته و همه را پراکنده نموده و گفت تنها خداست که دلها را بر می گرداند، ای ابو الحسن تو پیوسته با نظر مردم مخالفت می کنی!! (1)

پس دیدیم سن کم حضرت علی (علیه السلام) بهانه ای برای غصب خلافت بوده وگرنه اولاً پیامبر (صلی الله علیه و آله) با انتخاب اسامه نشان دادند سن کم ملاک نبوده دوماً خود صحابه به اعلمیت حضرت علی (علیه السلام) واقف بودند، ولی کاری دیگر کردند.

هجوم به خانه حضرت زهرا (علیها السلام)

کسروی در ادامه مطالبش می گوید هجوم به خانه حضرت زهرا (علیها السلام) دروغ است و فرزندى به نام محسن هم وجود نداشته!!

اینکه جناب کسروی همیشه همه چیز مذهب تشیع را بی سند و مدرک، دروغ و بدعت دانسته جای تعجب نیست. ما روایات از کتب اهل سنت در این باب می آوریم تا معلوم شود علاوه بر شیعه، اهل سنت هم این واقعه را در کتب خود نقل کرده اند.

در ابتدا روایت اهل سنت را ذکر می کنیم که خود رسول الله (صلی الله علیه و آله) خبر این حمله را در زمان خود داده اند.

ص: 175

1- احتجاج علی اهل اللجاج شیخ طبرسی - ترجمه محمد مهدی سازندگی انتشارات نوید ظهور چاپ اول ج 1 ص 239

جوینی استاد ذهبی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) این گونه روایت می کند روزی پیامبر (صلی الله علیه و آله) نشسته بود، حسن بن علی بر او وارد شد، دیدگان پیامبر (صلی الله علیه و آله) که بر حسن (علیه السلام) افتاد اشک آلود شد، سپس حسین بن علی (علیه السلام) بر آن حضرت وارد شد مجدداً پیامبر (صلی الله علیه و آله) گریست، در پی آن دو، فاطمه و علی (علیهما السلام) بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) وارد شدند، اشک پیامبر (صلی الله علیه و آله) با دیدن آن دو نیز جاری شد، وقتی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) علت گریه بر فاطمه (علیها السلام) را پرسیدند، فرمود: زمانی که فاطمه (علیها السلام) را دیدم به یاد صحنه ای افتادم که پس از من برای او رخ خواهد داد. گویا می بینم حرمتش پایمال گشته، حشش غصب شده، از ارث خود ممنوع گشته، پهلوی او شکسته شده و فرزندی را که در رحم دارد سبقت شده، در حالی که پیوسته فریاد می زند: وا محمدا، ولی کسی به او پاسخ نمی دهد. کمک می خواهد اما کسی به فریادش نمی رسد. او اول کسی است که از خاندانم به من ملحق می شود و در حالی بر من وارد می شود که محزون، گرفتار و غمگین و شهید شده است و من در اینجا می گویم: خدایا لعنت کن هر که به او ظلم کرده، کیفر ده هر که حشش را غصب کرده، خوار کن هر که خوارش کرده و در دوزخ مخلد کن هر که به پهلویش زده تا فرزندش را سبقت کرده و ملائکه آمین گویند. (1)

اما روایت اهل سنت درباره هجوم به خانه وحی:

ابن ابی شیبیه (239 ه) که از اساتید محمد بن اسماعیل بخاری بوده (صاحب کتاب صحیح بخاری) در کتاب المصنف می گوید: هنگامی که مردم با ابی بکر بیعت کردند علی و زبیر در خانه فاطمه (علیها السلام) به گفتگو و مشاوره می پرداختند و این مطلب به عمر بن خطاب رسید. او به خانه فاطمه آمد و گفت: ای دختر رسول خدا! محبوب ترین فرد برای ما پدر تو است و بعد از پدر تو خود تو! ولی سوگند به خدا این محبت مانع از آن نیست که اگر این افراد در خانه تو جمع شوند من دستور ندهم خانه را بر آنها بسوزانند. این جمله را گفت و بیرون رفت، وقتی علی (علیه السلام) و زبیر به خانه باز گشتند، دخت گرامی پیامبر (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) و زبیر گفت: عمر نزد من آمد و سوگند یاد کرد که اگر اجتماع شما تکرار شود خانه را بر شماها بسوزانند، به خدا سوگند آنچه را که قسم خورده است انجام می دهد. (2)

بلاذری (270 ه-): ابوبکر به دنبال علی (علیه السلام) برای بیعت کردن فرستاد، چون علی (علیه السلام) از بیعت با ابوبکر سرپیچی کرد، ابوبکر به عمر دستور داد که برود و او را بیاورد. عمر با شعله آتش به سوی خانه فاطمه (علیها السلام) رفت. ایشان پشت در خانه آمد و گفت: ای پسر

ص: 176

1- فرائد السمطين ج 2، ص 34 و 35

2- المصنف، ج 8، ص 572

خطاب آیا تویی که می خواهی در خانه را بر من آتش بزنی؟ عمر پاسخ داد: آری این کار آنچه را که پدرت آورده محکم تر می سازد. (1)

محمد بن جریر طبری (310هـ-): عمر بن خطاب به خانه علی آمد، در حالی که گروهی از مهاجران در آنجا گرد آمده بودند. وی رو به آنان کرد و گفت: به خدا سوگند خانه را به آتش می کشم مگر اینکه برای بیعت بیرون بیاید. زیرا از خانه بیرون آمد در حالی که شمشیر کشیده بود، ناگهان پای او لغزید و شمشیر از دستش افتاد، در این موقع دیگران بر او هجوم آوردند و شمشیر را از دست او گرفتند. (2)

و بسیاری دیگر از منابع اهل سنت که این واقعه را آورده اند که دیگر از ذکر روایات و منابع شیعه صرف نظر می کنیم. اما شاید در ذهن بیاید که روایاتی که در منابع اهل سنت آمده اینست که عمر فقط تهدید به آتش زدن کرده و این کار را نکرده که با دوروایت دیگر از منابع اهل سنت این شک هم بر طرف می شود که:

1- ابوبکر در آخر عمرش و نزدیکی مرگ: عبد الرحمن بن عوف به هنگام بیماری ابوبکر به دیدارش رفت و پس از سلام و احوال پرسی، با او گفت و گوی کوتاهی داشت. ابوبکر به او چنین گفت: من در دوران زندگی بر سه چیزی که انجام داده ام تأسف می خورم و دوست داشتم که مرتکب نشده بودم، یکی از آن ها هجوم به خانه فاطمه زهرا (علیها السلام) بود، دوست داشتم خانه فاطمه را هتک حرمت نمی کردم اگر چه آن را برای جنگ بسته بودند... (3)

2- مسعودی شافعی در کتاب اثبات الوصیه تصریح می کند که عمر خانه را به آتش کشیده است: پس قصد خانه علی کردند و بر او هجوم آوردند و خانه اش را آتش زدند و او را به زور از خانه بیرون آوردند، سرور زنان (فاطمه) را بین دیوار و در فشار دادند تا فرزندش محسن را سقط کرد. (4)

اما سقط فرزند حضرت فاطمه (علیها السلام) به نام محسن هم در منابع اهل سنت ذکر شده.

ص: 177

1- انساب الاشراف، بلاذری، ج 1، ص 586

2- تاریخ الطبری، ج 2، ص 443

3- تاریخ الطبری، الطبری، محمد بن جریر (متوفای 310هـ-)، ج 2، ص 353، ناشر: دار الکتب العلمیه - بیروت. // الأندلسی، احمد بن محمد بن عبد ربه (متوفای: 328هـ-)، العقد الفرید، ج 4، ص 254، ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت / لبنان، الطبعة: الثالثة، 1420هـ - 1999م. // الدینوری، أبو محمد عبد الله بن مسلم ابن قتیبه (متوفای 276هـ-)، الإمامه والسیاسة، ج 1، ص 21، تحقیق: خلیل

المنصور، ناشر: دار الکتب العلمیه - بیروت - 1418هـ - 1997م، با تحقیق شیری، ج 1، ص 36، و با تحقیق، زینی، ج 1، ص 24

4- المسعودی، أبو الحسن علی بن الحسین بن علی (متوفای 346هـ-)، اثبات الوصیه، ص 143

* فاسی مکی نویسنده یکی از مشهورترین کتاب های تاریخ مکه، فرزندان حضرت علی (علیه السلام) که از نسب آن ها کسی باقی نمانده محسن را نام می برد و می گوید و سقط شد. (1)

* مزی در کتاب فرزندان حضرت علی (علیه السلام) مطرح می کند تا این جا که می رسد به فرزندان که از نسل آن ها کسی باقی نمانده است: محسن سقط شده. (2)

* کتاب مشارق الأنوار فی فوز أهل الاعتبار از حمزاوی است، ایشان در این کتاب مطرح می کند: حضرت محسن علیه الصلاه والسلام سقط شده است. (3)

و بسیاری منابع دیگر.

تقیه

کسروی درباره تقیه سخن گفته و آن را از ایرادات شیعه دانسته و می گوید، اگر شیعیگری سیاسی بوده باید همه مردم بدانند و اگر دین و مذهب بوده باز هم باید آشکار می شده!

اما معنی تقیه چیست؟

شیخ مفید رضوان الله تعالی علیه (متوفای 413هـ-) در تعریف تقیه می گوید: تقیه مخفی کردن حق و مخفی نگاه داشتن اعتقاد به حق است؛ و پرده پوشی از مخالفان و اینکه در مقابل ایشان چیزی را که به دین یا دنیای تو ضرر می رساند انجام ندهی. و خوب تقیه زمانی است که بدانی یا گمان قوی داشته باشی که به تو ضرری برسد، اما اگر چنین احتمالی نباشد، تقیه واجب نیست. امامان (علیهم السلام) عده ای از طرفدارانشان را وادار به مخفی نگه داشتن عقائد و عدم اظهار حق در مقابل دشمنان کرده اند تا آنان را دشمن شناسایی نکند و البته این روش برای آنان بهتر بوده است و از طرفی دیگر گروهی را نیز فرمان داده اند تا با دشمنان سخن گفته و حق را برای آنان اظهار نمایند و آنان را به حق دعوت نمایند؛ زیرا می دانستند که در اظهار حق ضرری ایشان را تهدید نمی کند؛ پس تقیه در بعضی موارد واجب و در بعضی از موارد جایز نیست. (4)

مشروعیت تقیه از نگاه عقل:

ص: 178

1- العقد الثمین فی تاریخ البلد الامین، فاسی مکی ج 6، ص 203

2- تهذیب الکمال، یوسف بن الزکی عبدالرحمن أبو الحجاج المزی، ج 20، ص 479

3- مشارق الأنوار فی فوز أهل الاعتبار، الحمزاوی حسن العدوی، ص 79

4- تصحیح اعتقادات الإمامیه، الشیخ المفید، محمد بن محمد بن النعمان ابن المعلم أبی عبد الله العکبری، البغدادی (متوفای 413 هـ-)،

ص 66 تحقیق: حسین درگاهی، ناشر: دار المفید للطباعه والنشر والتوزیع - بیروت - لبنان، الطبعة: الثانية، 1414هـ - 1993 م

شکی نیست که اظهار عقیده و تبلیغ آن در میان دیگر اقوام، ارزش بسیاری دارد، اما اگر از اظهار آن فایده مهمی حاصل نشود و بلکه همراه با ضرر احتمالی مادی و یا معنوی باشد، عقلای عالم از اظهار آن چشم پوشی خواهند کرد و اجازه کتمان و یا اظهار خلاف عقیده را می دهند و حتی در برخی موارد واجب می شمارند و اگر چنین شخصی با این که می داند اظهار عقیده برای او ضرر دارد در عین حال خود را در معرض این ضرر قرار دهد، قطعاً عقلا وی را مذمت و کار او را غیر عاقلانه می دانند و نیز هرگاه مکلف در یک زمان، دو تکلیف فعلی داشته باشد که نتواند هر دوی آن را انجام دهد، عقل او حکم می کند که بین آن دو، مصلحت سنجی نموده و هر کدام را که اهمیت و مصلحت بیشتری دارد، انجام داده و دیگری را ترک کند که در اصطلاح فقهی از آن با عنوان «تقدیم اهم بر مهم» یاد می شود.

ادله قرآنی مشروعیت تقیه:

سوره مبارکه آل عمران آیه 28:

لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيَحَذِّرْكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ

افراد با ایمان نباید به جای مؤمنان، کافران را دوست و سرپرست خود انتخاب کنند؛ و هر کس چنین کند، هیچ رابطه ای با خدا ندارد (و پیوند او به کلی از خدا گسسته می شود) مگر این که از آنها تقیه کنید (و به خاطر هدفهای مهمتری کتمان نمایید). خداوند شما را از (نافرمانی) خود، برحذر می دارد؛ و بازگشت (شما) به سوی خداست.

و یا سوره مبارکه نحل آیه 106:

مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

کسانی که بعد از ایمانشان، به خدا کافر شوند (مجازات می شوند) - بجز آنها که تحت فشار واقع شده اند در حالی که قلبشان با ایمان، آرام است - آری، آنها که سینه خود را برای پذیرش کفر گشوده اند، غضب خدا بر آنهاست و عذاب عظیمی در انتظارشان.

این آیه در مورد گروهی که تحت فشار قرار گرفتند نازل شد که از جمله آن ها: عمار و پدرش یاسر و مادرش سمیه و صهیب و بلال و خباب بودند که شکنجه شدند و پدر و مادر عمار کشته شدند، عمار به صورت زبانی آنچه را می خواستند به ایشان گفت، سپس خداوند این خبر را به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) داد. مردم گفتند که عمار کافر شد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: هرگز چنین نیست، عمار از سر تا پا پر از ایمان است و ایمان با گوشت و خون او آغشته شده است. عمار به نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمد در حالی که گریان بود، پس رسول

خدا (صلی الله علیه و آله) به او فرمودند: چه شده است؟ گفت امر بدی اتفاق افتاده است، آزاد نشدم مگر به این سبب که شما را دشنام داده و در مورد خدایان ایشان خوبی گفتم. پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اشک وی را پاک کرده و فرمودند: اگر دوباره به سراغ تو آمدند همین کار را بنما و سپس این آیه نازل شد. (1) و چندین آیه دیگر.

همین تفسیر برای آیه بالا هم در منابع اهل سنت آمده که فقط به ذکر منبع آن بسنده می کنیم. (2)

ادله مشروعیت تقیه از منظر روایات:

****تقیه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از اصحاب: (اهل سنت)**

عایشه روایت کرده است که شخصی خواست نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وارد شود فرمود: به او اجازه دهید که از قوم و عشیره بدی است، اما وقتی وارد شد به نرمی با وی صحبت کردند. گفتیم: ای رسول خدا آن جملات را گفتید و سپس این گونه با او سخن گفتید؟ فرمود: ای عائشه بدترین مردم کسی است که مردم او را به خاطر پرهیز از زبان او ترک کنند (و او نیز بد زبان بود و من به همین علت با او به خوبی سخن گفتم تا به من دشنام ندهد). (3)

**** امام باقر (علیه السلام) فرمود: تقیه هنگام هر بیچارگی است، و تقیه کننده خود داناتر به آنست زمانی که برایش پیش می آید. (خود انسان مورد ناچاری را بهتر می فهمد). (4)**

و در نتیجه:

بعضی فکر می کنند که تقیه هم مانند نفاق است، در صورتی که کاملاً مخالف همدیگرند، نفاق یعنی اینکه شخص با زبانش ایمان بیاورد ولی با قلبش کفر بورزد در حالی که تقیه برعکس است.

ص: 180

-
- 1- الطبرسی، أمين الاسلام أبی علی الفضل بن الحسن (متوفای 548هـ-)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج 2، ص 203. تحقیق و تعلیق: لجنه من العلماء والمحققین الأخصائیین، ناشر: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات - بیروت - لبنان، الطبعة: الأولى، 1415هـ - 1995 م
 - 2- الطبری، أبی جعفر محمد بن جریر (متوفای 310هـ-)، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، ج 14، ص 182، ناشر: دار الفکر، بیروت - 1405هـ - /// الصنعانی، عبد الرزاق (متوفای 211هـ-) تفسیر القرآن، ج 2، ص 360، تحقیق: د. مصطفی مسلم محمد، ناشر: مکتبه الرشد - الرياض، الطبعة: الأولى، 1410هـ - /// القرشی الدمشقی، إسماعیل بن عمر بن کثیر أبو الفداء (متوفای 774هـ-)، تفسیر القرآن العظیم، ج 2، ص 588، ناشر: دار الفکر - بیروت - 1401هـ
 - 3- البخاری الجعفی، محمد بن إسماعیل أبو عبدالله (متوفای 256هـ-)، صحیح البخاری، ج 5، ص 2250، ح 5707، باب ما یجوز من اغتیب أهْل الفسادِ والرَّیبِ و ج 5 ص 2271، ح 5780، باب المُدَارَاهِ مع الناس، تحقیق: د. مصطفی دیب البغا، ناشر: دار ابن کثیر، الیمامه - بیروت، الطبعة: الثالثة، 1407 - 1987
 - 4- الكلینی الرازی، أبی جعفر محمد بن یعقوب بن إسحاق (متوفای 328هـ-)، الأصول من الکافی، ج 2، ص 220، ح 18، باب التقیه، ناشر: اسلامیه، تهران، الطبعة الثانية، 1362هـ - ش

پس مشروعیت تقیه از مسلمات مذهب پیروان اهل بیت است و علمای اهل سنت نیز در عمل و گفتار آن را تأیید کرده اند که مشروعیت آن با دلایل عقلی، قرآنی و روایی اثبات شد.

تحریف قرآن

ادعای کسروی درباره سوره نورین و ولایت که شیعه ادعا می کند از قرآن حذف شده.

در اینجا چون این ادعا بر خلاف عقیده شیعه درباره تحریف نشدن قرآن است به آن نمپردازیم و علاقه مندان به این بحث می توانند به آدرس سایت زیر مراجعه کنند. (1)

گفتار سوم کتاب کسروی: زبان های مذهب شیعه

او نوشته که شیعه نسبت به خدا گستاخی کرده که می گوید: با وجود امام است که زمین و آسمان پایدار است و به لطف آنهاست که مردم روزی می خورند.

اگر وجود ولی خدا و به اذن خدا باعث پایداری آسمان و زمین است موجب شگفتی و گستاخی است، پس اینکه بگوییم آب مایه حیات است هم گزافه و گستاخ است! یا اگر بگوییم فاصله خورشید تا کره زمین اگر کم و یا زیاد شود زمین نابود می شد پس سخنی گزافه است. وقتی خدا را شناسیم و ادعای خداشناسی داشته باشیم بهتر از این نمی شود. پس باید بدانیم که خداوند در این عالم اسباب و وسیله قرار داده و باید مطیع امر او بود.

اما روزی خوردن مردم به لطف معصومین از کجا گفته شده؟

طبق این آیات وساطت در فیض برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ثابت خواهد شد.

در سوره مبارکه توبه آیه 59:

وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ

(در حالی که) اگر به آنچه خدا و پیامبرش به آنان داده راضی می شدند و می گفتند: «خداوند برای ما کافی است و به زودی خدا و پیامبرش از فضل خود به ما می بخشند و ما تنها رضای خدا را می طلبیم.» (برای آنها بهتر بود).

این آیه بسیار صریح و روشن می فرماید: اگر منافقین راضی بودند به آن چه خدا و رسولش داده (نام بردن از پیامبر (صلی الله علیه و آله)) نشان دهنده این است که خداوند عطا می کند و

ص: 181

پیامبر (صلی الله علیه و آله) هم عطا می کند) و می گفتند خداوند و پیامبرش از فضلش به ما خواهد داد. اگر این را می گفتند برای آن ها بهتر بود. خداوند که شرک را تبلیغ نمی کند می گوید خدا و پیامبرش، در صورتی که می توانست بگوید خداوند دهنده است و پیامبر (صلی الله علیه و آله) تقسیم کننده است. این را در آیه فرمودند و «واو عاطفه» آورده است. این آیه از جمله آیاتی است که قطعاً وساطت در فیض را ثابت می کند.

و همچنین در آیه 74 همین سوره:

يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَعَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يَعْذَبُهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ

به خدا سوگند یاد می کنند که (در غیاب پیامبر، سخنان کفر آمیز) نگفته اند در حالی که به یقین سخنان کفر آمیز گفته اند و پس از اسلام آوردنشان، کافر شده اند و تصمیم به امری (خطرناک) گرفتند که به آن نرسیدند. آنها فقط از این ایراد می گیرند که خداوند و پیامبرش آنان را به فضل (و کرم) خود بی نیاز ساختند. (با این حال) اگر توبه کنند برای آنها بهتر است و اگر روی گردانند خداوند آنها را در دنیا و آخرت به مجازات دردناکی کیفر خواهد داد و در سراسر زمین، نه ولی و سرپرستی و نه یابوری ندارند.

در این جا هم واضح و روشن ثابت می کند که خداوند و پیامبرش روزی دهنده است. خداوند مستقیماً روزی می دهد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) واسطه فیض است. هر آنچه به عالم می رسد از طرف خدا و رسولش است. خداوند می توانست در اینجا فقط نام خود را ببرد، پس چرا نام رسول الله (صلی الله علیه و آله) را بیان کرده و به صورت مطلق نام رسول الله (صلی الله علیه و آله) در کنار نام خدا برده شده است.

در این باره روایتی از امام صادق (علیه السلام) وارد شده است که ایشان با ابوحنیفه بر سر سفره غذا بودند، زمانی که دست از غذا کشیدند، فرمودند: الحمد لله رب العالمین. خدایا این غذایی که خوردم از جانب تو و از جانب رسول تو است. ابوحنیفه خدمت امام صادق (علیه السلام) گفت: آیا شما برای خدا شریک قرار می دهی؟ وای بر تو. سپس امام (علیه السلام) این دو آیه را - که ذکر شد - خواندند. ابوحنیفه گفت: مثل این که من این دو آیه را در قرآن نخوانده بودم و نشنیده بودم. (1)

یا در روایتی دیگر آمده: روزی گنجشک ها روی دیوار سر و صدای زیادی می کردند، امام سجاد (علیه السلام) فرمودند: ای اباحمه آیا متوجه می شوی که چه می گویند؟ گفت: آنها در

ص: 182

وقت مخصوصی با پروردگارشان صحبت می کنند و روزی خود را می خواهند. امام فرمودند: ای اباحمزه صبح ها قبل از طلوع خورشید نخواب که آن را دوست ندارم، خداوند در آن وقت روزی بندگانش را تقسیم می کند و به وسیله ما اهل بیت آن را جاری می کند. (1)

اما این اعتقاد تنها در منابع شیعه نیامده بلکه در منابع اهل سنت هم داریم:

یک انصاری فرزندش به دنیا آمده بود می خواست نام او را همانم پیامبر (صلی الله علیه و آله) بگذارد، پیامبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمودند: نام او را از نام من بگذار اما کنیه اش را هیچ زمان «ابوالقاسم» نگذارید برای این که من تقسیم کننده بین شما هستم. (2)

ابوکریم از ابومعاویه از اعمش روایت کرده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: من قاسمم زیرا من تقسیم کننده در میان شما هستم. (3)

پس خداوند روزی را می آفریند و تقسیم آن با حضرات معصومین در زمان خودشان است، زیرا این هم به اذن خداست و این در شیعه و سنی قابل اثبات است.

مقایسه بین پیامبر و امامان شیعه

کسروی در ادامه گفته پیامبر باید جبرئیل برایش دستورات را می آورد، ولی امامان شیعه دیگر نیاز به جبرئیل نداشته و خود همه چیز می دانستند!

اولاً اثبات کردیم که پیامبر (صلی الله علیه و آله) هم مقام امامت داشتند و علم اولین و آخرین نزد ایشان بوده است.

دوماً جبرئیل برای آوردن وحی نازل می شود که دیگر پیامبری بعد از رسول الله (صلی الله علیه و آله) نیست که جبرئیل نازل شود و وحی بیاورد. اما علم امام چگونه است؟

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: علم ما نسبت به گذشته و حال و آینده تا روز قیامت است و این علم به عنوان ارث از رسول الله (صلی الله علیه و آله) به ما رسیده است. (4)

ص: 183

1- ترجمه البرهان فی تفسیر القرآن - سید هاشم بحرانی ترجمه شیخ عبدالله صالحی نجف آبادی انتشارات ذوی القربی ج 7 ص 89

2- صحیح بخاری، کتاب الخمس، باب هفت، حدیث 3114

3- مسلم بن حجاج نیشابوری، صحیح مسلم، کتاب آداب باب نهی از کنیه قرار دادن ابوالقاسم به غیر از پیامبر (صلی الله علیه و آله)، ص 653

4- ترجمه البرهان فی تفسیر القرآن - سید هاشم بحرانی ترجمه شیخ عبدالله صالحی نجف آبادی انتشارات ذوی القربی ج 6 ص 136

پیامبر (صلی الله علیه و آله) به حضرت علی (علیه السلام) فرمودند: ای علی من شهر علمم و تو دروازه آن و کسی وارد این شهر نتواند شد مگر از دروازه آن. (1)

حضرت علی (علیه السلام) فرمودند: پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای من هزار باب از علم را گشود که هر یک کلید هزار باب دیگر از علم است. (2)

و روایات فراوان در این زمینه که اثبات می شود علم امامان لدنی است. مقصود از علم لدنی علمی است که بدون وسایط و ابزار مادی و عادی از خداوند متعال دریافت می شود. علم لدنی علمی است که بنده از خدا آموزد بدون واسطه بشر یا ملک و این اصطلاح مأخوذ از قرآن است که در سوره مبارکه کهف آیه 65 فرمودند: «آتَيْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عَلِمًا» که اهل قرب را به تعلیم الهی و تفهیم ربانی معلوم و مفهوم شود نه به دلایل عقلی و شواهد نقلی و فرق علم لدنی و علم یقین آنکه علم یقین ادراک نور ذات و صفات الهی است و علم لدنی ادراک معانی و کلمات از حق است بی واسطه بشر و آن بر سه قسم است وحی، الهام و فراست و از رسول الله (صلی الله علیه و آله) می باشد.

سخن خلیفه اول هنگام نصب او به خلافت

کسروی می گوید چون ابوبکر پاک دل بوده، بر بالای منبر رفته و گفته من خلیفه شما شدم ولی بهترین میان شما نیستم!!

باید پرسید چرا ابوبکر با اینکه می دانست در جامعه اسلامی کسانی از نظر تقوا و علم از او بهتر هستند خلافت را قبول کرد؟ از آن طرف روایات صحیح السند و متعددی در کتاب های اهل سنت هم داریم که اگر شخصی مسئولیتی را قبول کند یا کسی را بر مسئولیتی بگمارند که می داند در جامعه شخصی بهتر از او و باتقواتر و شایسته تر از او وجود دارد هم به خدا و هم به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) خیانت کرده است و هم به همه مؤمنان خیانت کرده است. ابوبکر می داند از او بهتر در جامعه اسلامی هست و باز خودش را خلیفه می کند؟! یا دیگران کسی را انتخاب می کنند و می دانند که از او بهتر وجود دارد؟! این کار آن ها سبب می شود که به خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) و تمام مؤمنان خیانت کرده باشند.

حال می بینیم آیات و روایات در این زمینه به ما چه دستور می دهد:

سوره مبارکه یونس آیه 35:

ص: 184

1- الامالی شیخ صدوق (ره) - ترجمه ابوالفضل هدایتی انتشارات نسیم کوثر ج 1 مج 45 ص 453

2- احتجاج علی اهل اللجاج شیخ طبرسی - ترجمه محمد مهدی سازندگی انتشارات نوید ظهور چاپ اول ج 1 ص 413 احتجاج حضرت علی علیه السلام بر مهاجر و انصار پیرامون فضیلت خود

قُلْ هَلْ مِنْ شَرِكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ

بگو: «آیا هیچ یک از معبودهای شما، به سوی حق هدایت می کند؟!» بگو: «تنها خدا به حق هدایت می کند. آیا کسی که هدایت به سوی حق می کند برای پیروی شایسته تر است یا آن کس که هدایت نمی شود مگر هدایتش کنند؟! شما را چه می شود، چگونه داوری می کنید؟»

اما در روایات، آن هم از اهل سنت:

کتاب بدائع الصنائع، کتاب المبسوط، حاشیه رد المختار علی الدر المختار ابن عابدین که این ها کتاب های معروف اهل سنت و حنفی مذهب هستند. متن روایت این است: هر کس انسانی را انتخاب کند و بر کاری بگمارد که می داند در رعیت از او شایسته تر از این شخص هم وجود دارد هم به خدا هم به پیامبر خدا و هم به همه مؤمنان خیانت کرده است. (1)

حاکم نیشابوری هم روایت دیگری را از ابن عباس نقل می کند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر کس شخصی را از یک گروهی بر گروهی بگمارد یا بر کاری بگمارد که در آن گروه شخصی وجود دارد که پیش خدا محبوب تر است و خدا او را بیشتر دوست دارد، هم به خدا و هم به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) و هم به همه مؤمنان خیانت کرده است. (2)

جالب است کسروی در اینجا اقرار خلیفه اول به عالم نبودنش نسبت به بقیه را از خوبی او دانسته، حال اگر این قضیه بر عکس و مثلاً امامان چنین چیزی می فرمودند او در کتابش چندین بار ذکر می کرد که خود امامان آنها هم گفته اند بهترین نیستند، ولی شیعیان به دروغ امامان را برترین می دانند!!

ص: 185

1- بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع ج 1 ص 228، اسم المؤلف: علاء الدین الکاسانی الوفاة: 587، دار النشر: دار الکتب العربی - بیروت - 1982، الطبعة: الثانية. // المبسوط للسرخسی ج 1 ص 172، اسم المؤلف: شمس الدین السرخسی الوفاة: 483، دار النشر: دار المعرفة - بیروت. // حاشیه رد المختار علی الدر المختار شرح تنویر الأبصار فقه أبو حنیفه (حاشیه ابن عابدین) ج 5 ص 364، اسم المؤلف: ابن عابدین. الوفاة: 1252، دار النشر: دار الفکر للطباعة والنشر. - بیروت. - 1421هـ - 2000م

2- المستدرک علی الصحیحین ج 4 ص 104، اسم المؤلف: أبو عبدالله الحاکم محمد بن عبدالله بن محمد بن حمدویه بن نعییم بن الحکم الضبی الطهمانی النیسابوری المعروف بابن البیع (المتوفی: 405هـ-)، دار النشر: دار الکتب العلمیه - بیروت، الطبعة: الأولى، 1411 - 1990، تحقیق: مصطفی عبد القادر عطا

کسروی ادعا می کند که شیعیان امام زمان (عج) را در دو شهری به نام جابلقا و جابرسا ساکن می دانند!!

از مجموع روایات (بر فرض معتبر بودن) می توان استفاده کرد که این دو شهر در عالم مثال هستند؛ زیرا بر طبق بعضی از روایات جابلقا و جابرسا دو شهری هستند که یکی در مشرق و دیگری در مغرب قرار دارد و ساکنان آن همگی مؤمن و متقی هستند و از شیطان و گناه و نافرمانی خدا در این شهرها اثری نیست. با چنین توصیفی نمی توان پذیرفت که چنین شهرهایی در عالم دنیا قرار داشته باشند؛ زیرا دنیا محل عمل و تکلیف و امتحان است و قطعاً باید جاذبه های دنیوی وجود داشته باشد تا افراد به خوبی امتحان شوند و سره از ناسره جدا شود.

همچنین در بسیاری از روایات از نام این دو شهر برای بیان نهایت فاصله بین دو نقطه روی زمین استفاده شده و فاصله بین این دو شهر نماد بیشترین فاصله است.

و ما روایتی در این باره ندیدیم که گفته شده باشد امام زمان (عج) در جابلقا و جابرسا زندگی می کنند. (1)

روش شیعه در بحث و مناظره

کسروی می گوید با یک شیعه که به مناظره و گفتگو برخیزی تمام تلاش خود می کند تا شکست نخورد و برای هر چیزی و سؤالی جوابی می دهد!!

خوب باید به کسروی ها گفت اینکه شیعیان برای اعتقادات خود پاسخ دارند از محکم بودن دین و اعتقاد آنهاست، حال اگر شیعه جوابی برای اعتقادش نداشت حتماً می گفت او از جهل و نادانی و تقلید کورکورانه این مذهب را پذیرفته، پس اگر این گونه باشد به خود کسروی هم با این سخنان پوچ و جاهلانه بدون سند و مدرک که در کتابش آورده باید گفت: ما هر چه جواب می دهیم کسروی ها برای اینکه شکست نخورند آن را قبول نمی کنند و بر باور بی منطق و بی دلیل خود مُصِر هستند. چنانچه قبلاً هم اشاره کردیم در مذهب شیعه به شیعیان اذن و اجازه به مباحله داده شده تا حقانیت این مذهب آشکار شود. کدام دین و مذهبی در دنیا حاضر به مناظره و گفتگو می باشد؟ کدام دین و مذهب و فرقه ای در دنیا می تواند ادعای مباحله بکند جز شیعه؟ خود خداوند هم

ص: 186

دین و آئینی را می پسندد که در آن تحقیق شده باشد چنانچه در سوره مبارکه زمر آیه 18 می فرماید:

فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ

پس بشارت به آن بندگان من ده که به سخن گوش فرا می دهند و بهترین آن را پیروی می کنند اینانند که خدایشان راه نموده و اینانند همان خردمندان.

اما خداوند درباره کسروی ها هم سخن دارد:

سوره مبارکه نمل آیات 83 و 84:

و يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يَكْذِبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ حَتَّىٰ إِذَا جَاؤَا قَالَ أَلَا كَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا أَمَا ذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

(به خاطر آور) روزی را که ما از هر امتی، گروهی را از کسانی که آیات ما را تکذیب می کردند محشور می کنیم و آنها را نگه می داریم تا به یکدیگر ملحق شوند. تا زمانی که (به پای حساب) می آیند، (خداوند به آنان) می گوید: آیا آیات مرا تکذیب کردید در حالی که احاطه علمی بر آن نداشتید؟! (بگوئید) پس شما در طول زندگی خود چه کار می کردید؟

در اینجا روی سخن خدا با کسروی هاست که نادانسته و بدون تحقیق به تکذیب آیات الهی پرداختند، بدون هیچ دلیل و مدرک و خداوند هم از آنها می پرسد در طول حیات و عمر خود چه می کردند؟ چرا کمترین وقتی برای مطالعه قرار ندادند تا بدون دلیل چیزی را رد نکنند یا قبول کنند؟ چنانچه در کتاب کسروی تا اینجا دیدیم تقریباً تمام اعتقادات شیعه را باطل و خرافی دانست بدون اینکه حتی به خود سختی مطالعه کردن و یا در جستجوی جواب آنها بودن، داده باشد و با این افکار و نوشتن آن به صورت کتاب نه تنها خود بلکه کسانی دیگر را هم گمراه کرده و امروز در قبر خود دارای عذاب الهیست.

اسلام آوردن خلیفه اول و دوم

کسروی می گوید ابوبکر و عمر از همان اول اسلام که در ضعف بود ایمان آوردند و این پاکدلی آنهاست، ولی شیعیان گویند آنان پیش کاهنی رفتند و فهمیدند اسلام پیروز است و به این امید اسلام آوردند.

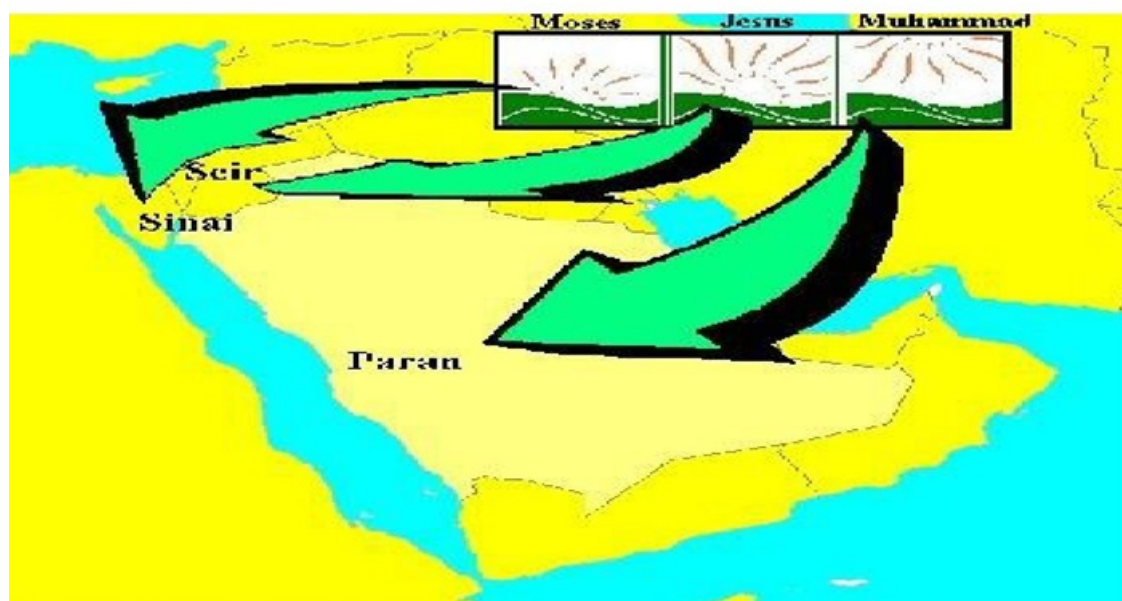
اما در این رابطه بد نیست کوتاه توضیح دهیم که چرا و چگونه این ادعا شده است. در ابتدا باید بدانیم که دلیل آمدن یهودیان به عربستان دستوریست که در عهد عتیق یا

تورات به یهودیان داده شده و خبر ظهور آخرین پیامبر به آنها در این سرزمین داده شده است

چنانچه در کتاب اشعیا نبی فصل 21 آیه 13 و 14 می خوانیم:

نبوت درباره عرب: ای قافله های ددانیان در بیابان عرب منزل کنید ای ساکنان تیما به تشنگانی که نزد شما آیند آب و خوراک دهید.

(نقشه تیما در عربستان از گوگل)



این است برکتی که موسی مرد خدا قبل از وفاتش به بنی اسرائیل داده گفت: یهوه از سینا آمد و از سعیر بر ایشان طلوع نمود و از کوه فاران درخشان گردید.

چنانچه از امام باقر علیه السلام در دعای سمات هم به این مطلب اشاره شده که:

... وَ بِمَجْدِكَ الَّذِي ظَهَرَ عَلَى طُورِ سَيْنَاءَ فَكَلَّمْتَ بِهِ عَبْدَكَ وَ رَسُولَكَ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ وَ بَطَّلَعْتَكَ فِي سَاعِيرٍ وَ ظُهُورِكَ فِي جَبَلِ فَارَانَ
بِرَبْوَاتِ الْمُقَدَّسِينَ وَ جُنُودِ الْمَلَائِكَةِ الصَّافِينَ وَ خُشُوعِ الْمَلَائِكَةِ الْمُسَبِّحِينَ وَ بَرَكَاتِكَ الَّتِي بَارَكْتَ فِيهَا عَلَى إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي
أُمِّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ بَارَكْتَ لِإِسْحَاقَ صَدِّيقِكَ فِي أُمِّهِ عِيسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَ بَارَكْتَ لِيَعْقُوبَ إِسْرَائِيلِكَ فِي أُمِّهِ مُوسَى عَلَيْهِمَا
السَّلَامُ.....

و به بلندای جاهت که بر طور سینا نمایان شد، پس با آن، سخن گفتمی با بنده و رسولت موسی بن عمران و به پرتو فروزانت در ساعیر و ظهور پر فروغت در فاران [کوهی نزدیک مکه و محل مناجات پیامبر] در جایگاه بلند قدسیان و با سپاهیان صف کشیده از فرشتگان، و خشوع فرشتگان تسبیح کننده، و به برکات که بدانها بر ابراهیم خلیلت (درود بر او) در امت محمد (درود خدا بر او و خاندانش) و بر اسحاق برگزیده ات در امت عیسی (درود بر آن دو) و بر یعقوب اسرائیلت در امت موسی (درود بر آن دو)... و بر محبوب خویش محمد (صلی الله علیه و آله) در عترت و فرزندانش و امتش برکت نهادی. خدایا و چنان که از آن رخدادها به دور بودیم و آن وقایع را شاهد نبودیم و به آنها در حالی که ندیدیم ایمان آوردیم، ایمان از روی راستی و درستی، از تو خواستارم بر محمد و خاندان محمد درود فرستی و بر محمد و خاندان محمد برکت دهی و بر محمد و خاندان محمد بسیار مهرورزی همچون بهترین درود و برکت و رحمتی که بر ابراهیم و خاندان ابراهیم فرستادی تو ستوده و والایی هرچه را بخواهی انجام می دهی و تو بر هر چیز توانایی.

البته اینها چند مورد از خبرهایی است که یهودیان درباره پیامبر (صلی الله علیه و آله) داشتند. حتی در کتاب نبوت هیلد (وحی کودک) که سایت انجمن کلیمیان تهران وجود چنین کتابی را قبول دارند و گفتند این کتاب به 1500 سال قبل است و از فرزند یکی از علمای یهود است، ولی بعضی ترجمه ها را قبول نداشتند. خوب در این کتابی که صد سال قبل از پیامبر اسلام نوشته شده در آن خبر می دهد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت ایشان و سری که از قفا در فرات بریده می شود (اشاره به امام حسین (علیه السلام)) و امام زمان (عج) و....

پس تا اینجا از اخبار و دستوراتی که یهود نسبت به آمدن به سرزمین عرب و ایمان به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) داشتند آوردیم، ولی بنی اسرائیل چون پیامبر اسلام را از نسل اسحاق نبود

قبول نکردند، در حالی که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) اهل مکه بود و بیشتر اقوام ایشان هم ساکن مکه و از بزرگان مکه بودند و به ایشان ایمان نمی آوردند مثل ابولهب که عموی خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود با اینکه ایشان در میان آنها به محمد امین هم مشهور بودند و در آخر با قصد جان پیامبر (صلی الله علیه و آله) باعث شدند ایشان از مکان اجدادی خود به مدینه هجرت کنند.

حال سخن اینست چرا مدینه؟ چرا اهل مکه ایشان را نپذیرفتند ولی اهل مدینه با آغوش باز ایشان را پذیرفتند؟ یکی از دلایل اینست که سه قبیله یهودی (بنی قینقاع / بنی نضیر / بنی قریظه) که شمال مدینه زندگی می کردند به اهل مدینه همیشه از نشانه ها و اخبار آخرین پیامبر خبر می دادند و منتظر ظهور او بودند، اما بیشتر آنها به رسول الله ایمان نیاوردند و بعضی هم با نفوذ در اسلام و ایمان ظاهری در مسلمانان، اسلام را هم دچار تحریف کردند، البته اسلام شامل قرآن و روایات است و چنانچه می دانیم یهود، تورات و انجیل را که کتاب آسمانی بودند دچار تحریف و تغییر کردند ولی در اسلام چون خداوند مقرر کرده قرآن تا روز قیامت برای تمام انسانها فرستاده شده و خود نیز فرموده که نمی گذارد (چه مستقیم و چه غیر مستقیم) این قرآن مورد تغییر و تحریف قرار بگیرد.

سوره مبارکه حجر آیه 9:

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ

بی شک ما این قرآن را به تدریج نازل کرده ایم و قطعاً نگهبان آن خواهیم بود.

آنها نتوانسته اند تا به امروز آن را تغییر دهند و نخواهند توانست، ولی در مورد روایات این اتفاق افتاد چنانچه بسیاری از روایات در اسلام جزو اسرائیلیات محسوب می شوند. برای مثال یک روایت از (اهل سنت) می آوریم:

از عکر مه نقل شده که روزی با ابن عباس نشستیم که شخصی آمد و گفت: ای ابن عباس من روایت عجیبی از کعب الاحبار شنیدم که از ماه و خورشید می گفت. ابن عباس که به پشتی تکیه داده بود با شنیدن این روایت راست نشست و گفت آن روایت چه بود؟ گفت: کعب الاحبار خیال می کند روز قیامت ماه و خورشید را مانند دو گاو ... وارد می کنند و آن ها را به جهنم می برند. عکر مه گفت: ابن عباس عصبانی شد و سه مرتبه گفت: کعب الاحبار به خدا دروغ گفته، کعب الاحبار دروغ گفته، کعب الاحبار دروغ گفته. کعب الاحبار یهودی ای است که می خواهد این دروغ ها را وارد اسلام کند. و در ادامه آیه ای از قرآن خواند که مگر نشنیدید که خداوند تبارک و تعالی می فرماید: خورشید

ص: 190

و ماه همیشه هر دو مطیع خداوند هستند، پس چرا باید اهل جهنم باشند، خداوند از این ها تعریف کرده ... رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: این ها از نور عرش خدا خلق شده. (1)

اما ارتباط خلفا با یهود: (از منابع اهل سنت)

* ابوبکر بر عایشه وارد شد و این در حالی بوده است که عایشه مریض بوده است و درد می کشیده و یک زن یهودی او را آرام می کرد. ابوبکر گفت: او را با کتاب خدا (تورات) آرام کن. (2)

* عمر و دخترش حفصه به تورات علاقه داشتند و به فراگیری آن اهتمام می ورزیدند. روزی عمر با نسخه ای از ترجمه تورات به نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد و شروع به خواندن کرد. در این حال پیامبر (صلی الله علیه و آله) بسیار خشمگین و برافروخته شدند و فرمودند: از اهل کتاب چیزی نپرسید که آنان هرگز شما را هدایت نمی کنند زیرا خود گمراهند. اگر موسی (علیه السلام) زنده بود و در میان شما زندگی می کرد برای او جایز نبود جز از من پیروی کند. (3)

* عمر به شخصی گفت: اگر به بیت المقدس رفتی زیارت آن را عمره قرار بده. خود عمر در حین ورود به بیت المقدس، لبیک اللهم لبیک گفت (مانند یهودیان) و سجده داودی کرد. (4)

* عمر در مدارس اهل کتاب در مدینه حضور می یافت. (5)

* ابن شهاب گوید شنیده ایم که اهل کتاب نخستین کسانی بودند که به عمر، فاروق گفتند و مسلمانان هم این را از آنها نقل می کنند و شنیده ایم که پیامبر (صلی الله علیه و آله) چنین چیزی گفته باشد. (6)

ص: 191

- 1- کتاب تاریخ طبری، تألیف ابن جریر طبری، جلد اول تاریخ ماقبل هجرت، چاپ دار الکتب العلمیه بیروت، صفحه 47
- 2- کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال المؤلف: علاء الدین علی بن حسام الدین ابن قاضی خان القادری الشاذلی الهمدی البرهانفوری ثم المدنی فالمدکی الشهیر بالمتقی الهمدی (المتوفی: 975هـ-) المحقق: بکری حیانی صفوه السقا الناشر: مؤسسه الرساله الطبعه: الطبعه الخامسه، 1401هـ-1981م ج10 ص100
- 3- کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال المؤلف: علاء الدین علی بن حسام الدین ابن قاضی خان القادری الشاذلی الهمدی البرهانفوری ثم المدنی فالمدکی الشهیر بالمتقی الهمدی (المتوفی: 975هـ-) المحقق: بکری حیانی صفوه السقا الناشر: مؤسسه الرساله ج1 ص145 و 146
- 4- کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال المؤلف: بکری حیانی - صفوه السقا الناشر: مؤسسه الرساله ج14 ص145 و 146
- 5- الدر المنثور لمؤلف: عبد الرحمن بن أبی بکر، جلال الدین السیوطی (المتوفی: 911هـ-) الناشر: دار الفکر بیروت ج1
- 6- ترجمه تاریخ طبری - محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب الأملی، أبو جعفر الطبری (المتوفی: 310هـ-) ترجمه ابوالقاسم پاینده ج5 ص2032

* در روایتی جالب آمده کعب الاحبار به خلیفه دوم می گفته من داستان تو را که خلیفه می شوی در تورات دیده‌ام. (1) و بسیار روایات دیگر.

دیدیم که خلفا با اهل کتاب مخصوصاً یهودیان در ارتباط بودند، در ضمن کتب یهود سراسر پیشگویی های پیامبرانشان برای آنها بوده مخصوصاً از پیامبر آخرالزمان و اهل بیت او گفته شده چنانچه برای ایمان به آخرین پیامبر، از تمام بشر و پیامبران الهی عهد و پیمان گرفته شده چنانچه در قرآن کریم آمده:

سوره مبارکه آل عمران، آیه 81:

وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَ أَقْرَضُكُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَضْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ

و (به خاطر بیاورید) هنگامی را که خداوند از پیامبران (و پیروان آنها) پیمان مؤکد گرفت که هر گاه کتاب و دانش به شما دادم سپس پیامبری به سوی شما آمد که با نشانه هایی که نزد شماست هماهنگ بود به او ایمان بیاورید و او را یاری کنید. و فرمود: «آیا پذیرفتید؟ و بر آن با من پیمان مؤکد بستید؟» گفتند «(آری) پذیرفتیم.» (خداوند به آنها) فرمود: «پس گواه باشید و من (نیز) با شما از گواهانم».

و در قرآن هم اشاره شده که یهودیان با نشانه هایی که در کتب خود داشتند بیشتر از فرزندانشان پیامبر (صلی الله علیه و آله) را می شناختند.

سوره مبارکه بقره آیه 146:

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ

کسانی که کتاب آسمانی به آنان داده ایم، آنان (پیامبر) را همچون فرزندان خود می شناسند ولی جمعی از آنان حق را در حالی که از آن آگاهند کتمان می کنند.

اما نقش یهود در انحراف ادیان چه بوده؟

نقش آنها در تحریف تورات این بوده که از پیامبران الهی در این کتاب چهره ای نعوذبالله بسیار بد نشان می دهند که پیامبری را دروغ گو، پیامبری را زنا کار، پیامبری را زنا زاده، پیامبری را بت پرست، پیامبری را ناسپاس در برابر خداوند، پیامبری را شراب خوار و... معرفی می کنند.

ص: 192

1- الکامل فی التاریخ عزالدین ابن الأثیر (المتوفی: 630هـ-) تحقیق: عمر عبد السلام تدمری الناشر: دار الکتب العربی، بیروت - لبنان الطبعة: الأولى، 1417هـ- / 1997م ج2 ص 427

اما در مسیحیت اولاً مسیحیت دینی مستقل نبوده و خداوند دستوری به جهانی کردن این دین نداده، یعنی حضرت عیسی (علیه السلام) ادامه دهنده و تکمیل کننده یهودیت بودند. دوماً با فرستادن فردی از یهودیان در بین ایمان آورندگان به حضرت عیسی (علیه السلام) احکام و شریعت و اعتقادات را در این دین دچار انحراف و تحریف کردند.

چنانچه در انجیل هم آمده:

و دوازده شاگرد خود را طلبید ایشان را بر ارواح پلید قدرت داد که آنها را بیرون کنند و هر بیماری و رنجی را شفا دهند و نام های دوازده رسول اینست اول شمعون معروف به پطرس و برادرش اندریاس یعقوب بن زبدي و برادرش یوحنا فیلیپس و برتولما توما و متای باجگیر یعقوب بن حلفی و لبی معروف به تدی شمعون قانونی و یهودای اسخریوطی که او را تسلیم نمود. این دوازده را عیسی فرستاد و بدیشان وصیت کرد و گفت از راه امت ها نروید و در بلدی از سامریان داخل مشوید بلکه نزد گوسفندان گم شده بنی اسرائیل بروید و چون می روید موعظه کرده گوئید که ملکوت آسمان نزدیک است. (1)

که دیدید حضرت عیسی (علیه السلام) به حواریون خود می فرماید که بعد ایشان در بنی اسرائیل بروند و آنها را موعظه کنند نه دیگر امتهای! یا حضرت عیسی (علیه السلام) در جواب درخواست یک زن از ایشان فرموده من فرستاده نشده ام مگر به جهت گوسفندان گم شده بنی اسرائیل. (2)

و اینکه حضرت عیسی (علیه السلام) هم خود از بنی اسرائیل بوده و دیدیم طبق خود کتاب مقدس حضرت عیسی (علیه السلام) مأموریتی برای جهانی کردن دین و شریعت خود از سوی خداوند نداشته. اما چگونه این دین فراگیر شد؟ حضرت عیسی (علیه السلام) بعد از خود حضرت شمعون یا پطروس (علیه السلام) را وصی و جانشین خود قرار داد، چنانچه در انجیل آمده:

حضرت عیسی (علیه السلام) به پطرس (شمعون) می فرماید: تو را می گویم که تویی پطرس و بر این صخره کلیسای خود را بنا می کنم و ابواب جهنم بر آن استیلا نخواهد یافت و کلیدهای ملکوت آسمان را به تو می سپارم و آنچه بر زمین ببندی در آسمان بسته شود و آنچه در زمین بگشایی در آسمان گشاده شود. (3)

ص: 193

1- انجیل متی فصل 10 شماره های 1 تا 8

2- انجیل متی فصل 15 شماره 24

3- انجیل متی فصل 16 شماره های 13 تا 19

در اینجا به صراحت حضرت عیسی (علیه السلام) پطروس یا شمعون را جانشین و وصی خود اعلام می کند (جناب شمعون یا پطروس همان جد مادری امام زمان (عج) هستند) ولی یهودیان توسط نفوذی خود به نام پولس ایشان را پس می زنند.

اما پولس که بود؟

پولس طبق کتاب مقدس (انجیل) (1) در ابتدا یهودی بوده که مسیحیان را شکنجه می کرده، روزی ادعا می کند در راه دمشق نوری از آسمان دیده و صدایی از آسمان شنیده که گفته: ای شاتول! ای شاتول! چرا ایمان آورندگان به من را شکنجه و آزار می رسانی؟ گفتم: تو کیستی؟ گفت: من عیسی ناصری هستم و... در اینجا است که پولس توبه می کند و خود یک مسیحی می شود و حضرت پطرس یا شمعون را از وصایت حضرت عیسی (علیه السلام) در شورایی که همه جمع بودند به کنار می زند.

چنانچه در انجیل آمده:

... پس رسولان و کشیشان جمع شدند تا در این امر مصلحت ببینند و چون مباحثه سخت شد پطرس (شمعون) برخاسته و گفت ای برادران عزیز شما آگاهید که از ایام اول، خدا از میان شما اختیار کرد که امتها از زبان من کلام بشارت را بشنوند و ایمان آورند... (2)

در این شورا حضرت پطرس (علیه السلام) بلند شدند و از حق خود دفاع کردند که در اینجا خلاصه متن کتاب آورده شد. اما بعد رسولان و کشیشان و کلیسا پولس را انتخاب و برای تبلیغ می فرستند. (3)

جالب اینکه در کتاب انجیل کنونی سیزده رساله یا کتاب از پولس وجود دارد و فقط دو کتاب از جناب پطرس!!

پس به طور مختصر و خلاصه نقش یهود را در انحراف یهودیت و مسیحیت و اسلام را خواندید و خود می توانید در این باره قضاوت کنید.

وفات حضرت سکینه در خرابه شام!

اما کسروی ادعا می کند که حضرت سکینه دختر امام حسین که شیعیان گویند در خرابه شام مرده و گریه ها برایش کرده اند، او زنده بوده و با مصعب بن زبیر هم ازدواج کرده!

ص: 194

1- کتاب اعمال رسولان فصل 22 شماره های 1 تا 21

2- کتاب اعمال رسولان فصل 15 شماره های 1 تا 11

3- کتاب اعمال رسولان فصل 15 شماره های 12 تا 30

عجیب است کسی که ادعای نویسندگی دارد و کتاب های زیادی نوشته و می خواهد از دین و مذهبی انتقاد کند لااقل کمی مطالعه می کرد و بعد قلم به رد و انتقاد می برد. آن کس که در ویرانه های شام از دنیا رفته حضرت رقیه، سه ساله امام حسین (علیه السلام) بوده نه حضرت سکینه.

اما درباره ازدواج سکینه خاتون با مصعب بن زبیر:

حضرت سکینه پس از شهادت عبد الله بن حسن در واقعه کربلا با مصعب بن زبیر که نوه عمه جدش امام علی (علیه السلام) بوده ازدواج نموده است و سبط بن الجوزی (اهل سنت) در این باره می گوید اولین کسی که سکینه به عقد وی درآمد آن هم از سر اجبار مصعب بن زبیر بود. (1) همچنین مورخین، ازدواج های دیگری را برای حضرت سکینه ذکر کرده اند که در اینجا به آنها اشاره می کنیم: عبدالله بن عثمان حزامی، زید بن عمرو بن عثمان بن عفان، اصبع بن عبدالعزیز بن مروان و ابراهیم بن عبدالرحمن بن ابی عوف (2).

شاید برای بسیاری جای این پرسش باشد که چگونه ازدواج های مکرر برای ایشان رخ داده است؟ در پاسخ به این سؤال باید گفت بنا به گزارش های مورخان دختران امام حسین (علیه السلام) پس از درگذشت شوهرانشان از سوی حاکمان بنی امیه مورد خواستگاری قرار می گرفتند و چون ایشان از خاندان بنی امیه بر اثر ظلم هایی که می کردند نفرت داشتند از این رو برای اینکه در معرض طعمه آنان قرار نگیرند با افراد دیگری ازدواج می کردند تا بدین شکل هم به آنان پاسخ منفی داده باشند و هم از اذیت و آزاری که از سوی حاکمان بنی امیه بر آنان روا داشته می شد بکاهند. (3) از این رو حضرت سکینه بعد از شهادت عبدالله بن حسن با مصعب بن زبیر که حاکم کوفه شد ازدواج کرد. (4) و پس از آنکه مصعب در جنگ با عبدالملک بن مروان کشته شد عبدالملک بن مروان از سکینه خواستگاری کرد ولی وی نپذیرفت و این باعث کینه دستگاه خلافت مروانی با حضرت سکینه شد. (5) از این رو ایشان پس از مصعب با عبدالله بن عثمان بن عبدالله بن حکیم بن حزام ازدواج کرد. (6) پس از وی نیز با اصبع بن عبدالعزیز که حاکم مصر بود ازدواج کرد و عبدالملک بن مروان وقتی متوجه این ازدواج شد به اصبع دستور داد تا سکینه را طلاق دهد. (7)

ص: 195

1- تذکره الخواص، سبط بن جوزی، ص 249

2- الطبقات الکبری، ترجمه، ج 8، ص 473؛ أنساب الأشراف، ج 5، ص: 614 (چاپ زکار، ج 6، ص: 245)

3- الکامل، ابن اثیر، ج 5، ص 113

4- المنتظم، ابن جوزی، ج 7، ص 176، انساب الاشراف، ج 2، ص 415؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 3، ص 296

5- انساب الاشراف، ج 2، ص 415

6- جمهره انساب العرب، ص 54

7- اعلام النساء، ج 2، ص 221

در نتیجه از منابع تاریخی استفاده می شود که دستگاه خلافت بنی امیه نقش مهمی در ازدواج های حضرت سکینه داشته است.

براندازی تمام ادیان توسط امام زمان (عج)

در ادامه کسروی ادعا می کند که با یکی از ملایان به گفتگو پرداخته که یکی از کارهایی که می گویند امام زمان (عج) می کند براندازی تمام ادیان است و همه را به یک دین واحد گرد می آورد و پرسیدم آیا این کار را با معجزه می کند یا با جنگ...؟

جالب است در این کتاب کسروی او همیشه با ملایانی بحث کرده و سروکار داشته که خیلی در جواب دادن به او توانی نداشتند!! و همیشه از جواب دادن به او عاجز بودند که بسیار خنده آور است!!

اما درباره حکومت امام زمان (عج):

همان طور که می دانیم حضرت موسی (علیه السلام) برای بنی اسرائیل منجی بودند و سرگذشت ایشان را در زمان ظهور و کوچاندن بنی اسرائیل شنیده و خوانده ایم. یکی از شباهتهای امام زمان (عج) با حضرت موسی (علیه السلام) در اینست که ایشان هم با استدلال و منطق برای مردم سخن می گویند و اولین کسانی که به ایشان ایمان می آورند از علما و دانشمندان زمان هستند، چرا که آنها هستند که فرق باطل و درست را تشخیص می دهند چنانچه در ماجرای حضرت موسی (علیه السلام) و ساحران فرعون وقتی ساحران دیدند که عصای حضرت موسی (علیه السلام) واقعاً به مار تبدیل شد و چوبها و طنابهایی که آنها با سحر در نظر مردم به صورت مار درآورده بودند را بلعید آنها اولین ایمان آورندگان به حضرت موسی (علیه السلام) شدند و حتی از شکنجه فرعون هم نترسیدند و با بدترین حالت به شهادت رسیدند چرا که آنان حقیقت را می دانستند، امام زمان (عج) نیز با استدلال و منطق و با معجزه حجت را تمام خواهند کرد.

برای مثال در مورد یهودیان داریم که ایشان تورات اصلی حضرت موسی (علیه السلام) و عصای ایشان و تابوت عهد و انگشتر حضرت سلیمان (علیه السلام) را با خود دارند و از تورات خودشان برایشان استدلال می کنند.

در مورد مسیحیان که خود حضرت عیسی (علیه السلام) در رکاب امام زمان (عج) هستند و ایشان مسیحیان را دعوت به اسلام و قبول امامت امام زمان روحی فدا خواهند کرد، و در مورد دیگر مذاهب هم همین گونه است، برای آنها از کتب خودشان همراه با اعجازی استدلال خواهند کرد و حجت را بر همگان تمام خواهند کرد.

در نتیجه همیشه نیاز به جنگ و کشتار نبوده و امام برای همه مردم عالم، امام است و آرزوی آنهاست که انسانهای بیشتری را از ورطه هلاکت نجات دهند زیرا امامان از پدر و مادر هم برای انسانها دلسوزتر هستند. امام زمان (عج) قرار نیست با کشتار، اسلام را حاکم کند بلکه بشر با استدلال و منطق سازگارتر است تا با زور. البته جنگ و درگیری در زمان ظهور برای کسانی است که در دل مرض و کینه داشته و نه با استدلال و نه با معجزه قبول حق نمی کنند و حتی در مسیر حق نیز سنگ اندازی می کنند که از بین بردن آنها برای اهداف متعالی امریست عادی.

اما کسروی می گوید اگر با معجزه باشد دروغ است چون از آیین خدا برون است و پیامبر (صلی الله علیه و آله) که بالاترست جز از دلیل چنین نکرده.

اولاً آوردن اعجاز از دین خدا بیرون نیست، وقتی حجت خدا بخواهد مردم را هدایت کند علاوه بر استدلال و منطق باید کرامتی هم نشان دهد و دلها را نرم و مطمئن کند و اینها همه به اذن خداست.

دوماً پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای ایمان آوردن مردم اعجاز داشتند که قبلاً به آن اشاره کردیم ولی باید بدانیم که حکومت امام زمان (عج) با تمام انبیاء و امامان فرق بسیار دارد چون در تمام ادیان و مذاهب منتظر منجی هستند و قرار است حکومت خدا در روی زمین تجلی پیدا کند و نمونه ای کوچک از بهشت بر روی زمین مستقر شود. در زمان ظهور همه چیز فرق خواهد کرد مثلاً در هیچ دوره ای عقول مردم کامل نشده ولی در عصر ظهور عقل ها کامل خواهد شد یا در عصر ظهور بیماری وجود نخواهد داشت. این شرایطی است که در هیچ دوره ای این اتفاق نبوده البته نه اینکه پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امامان قبل ایشان ناتوان از چنین کارهایی به اذن خدا بوده باشند، بلکه در شرایط و عصر آنها تا قبل از ظهور باید همه چیز با روال عادی و معمولی انجام می شده، حتی در روایت داریم که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: من بشری همانند شما هستم (و مأمور به ظاهر) شاید بعضی از شما به هنگام بیان دلیل خود، قوی تر از بعضی دیگر باشید و من هم بر طبق همان دلیل قضاوت می کنم. در عین حال بدانید داوری من که بر طبق ظاهر دلیل طرفین صورت می گیرد حق واقعی را تغییر نمی دهد. بنابراین اگر من به سود کسی (طبق ظاهر) قضاوت کنم و حق دیگری را به او بدهم پاره ای از آتش جهنم در اختیار او قرار داده ام و باید از آن پرهیزد. (1) ولی قضاوت در عصر ظهور از روی ظاهر نیست بلکه از روی حقیقت و

ص: 197

باطن است. (1) و هیچ کس دیگر نمی تواند به دروغ شهادت دهد یا منکر چیزی شود، البته این نوع قضاوت در مدت بسیار کوتاهی توسط حضرت داود (علیه السلام) بر بنی اسرائیل اجرا شد که مورد اعتراض بنی اسرائیل واقع شد و دوباره قضاوت ایشان به ظاهر شد. پس اینکه رسول الله (صلی الله علیه و آله) بالاتر از امام زمان (عج) هستند و ایشان به گونه ای دیگر کار را پیش برده اند دلیل نیست، چون حکومت امام زمان (عج) با همه زمانها فرق خواهد داشت.

انتقاد کسروی از دکتر جوزف فرانسوی

اما کسروی در کتابش از دکتر جوزف فرانسوی سخنی می آورد و آن را به انتقاد می کشد. دکتر جوزف گفته شیعیان با آن کوشش که در راه رواج کیش خود می کنند و با این امیدی که به پیدایش امام زمان می دارند در آینده ترقیات محیر العقولی خواهند کرد و از هر باره بزرگ ترین توده جهان خواهند بود.

این سخنان دکتر جوزف به مذاق کسروی خوش نیامده و آنها را فریب می داند. امروز کسروی نیست که ببیند ایران شیعی به رهبری یک فقیه شیعه چه نقشی در جهان دارد، نیست ببیند ایرانی که روزی از شمال و جنوب مورد تاخت و تاز بود امروز منطقه در دست اوست، کسروی نیست ببیند که امروز تنها ایران شیعی است که در جهان از سربازان انگلیسی و آمریکایی اسیر می گیرد، نیست ببیند امروز ایران شیعی راهپیمایی میلیونی اربعین از ایران تا عراق راه می اندازد و قدرتش را به رخ جهان می کشد، کسروی نیست ببیند ایران شیعی چه دشمنانی را از سر راه خودش برداشته و به پیش می رود و کسروی نیست ببیند ایران شیعی چگونه به سرعت موانع ظهور آن امام ناپیدا به قول خودش را بر می دارد و آماده جهانی شدن به معنای واقعی می شود ان شاء الله. بله جناب کسروی شما که در ایران و حتی در خانواده ای شیعی به دنیا آمدی به اندازه یک فرانسوی هم از آینده دین و مذهب خود هم اطلاعی نداشتی.

تفکر شیعه در مورد آماده بودن برای ظهور

کسروی می گوید مگر نه آنست که شیعه می گوید زمان ظهور سلاح ها از کار می افتند؟! با این تفکر، شیعه چگونه خود را آماده نبرد می کند؟

ص: 198

1- اصول کافی با ترجمه و شرح فارسی شیخ کلینی (ره) - ترجمه محمود جعفرعلی انتشارات مبین اندیشه چاپ اول ج 2 ص 215

بله این هم از جهل کسرویست و اینکه از مبانی اعتقادی و دینی کوچکترین بهره ای نبرده و با این علم و دانش منتقد دین هم شده است. جناب کسروی در کجا گفته شده شیعه نباید به دنبال سلاح و علم و پیشرفت باشد؟ در آن روایتی که شما می گوید گفته شده در زمان ظهور چنین اتفاقی خواهد افتاد نگفته اند که شیعه دنبال اسلحه و علم و پیشرفت نباشد. در دوران ظهور قضاوت بسیار سریع انجام می شود چرا که از روی حقیقت و باطن است، پس ما الان درب تمام دادگاه ها را ببندیم و بنشینیم که زمان ظهور قضاوت راحت می شود؟! یا زمان ظهور بیماری وجود ندارد پس به دنبال علم پزشکی و دارو و درمان نرویم که در آن زمان بیماری ها از بین می رود؟ چه حرفهای حقیر و کوچکی، مگر نه اینست که در قرآن خداوند فرموده:

سوره مبارکه انفال آیه 60:

وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسَّ تَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ

برای مقابله با آنها (دشمنان) هر چه در توان دارید از نیرو و از اسب های ورزیده آماده سازید تا به وسیله آن دشمن خدا و دشمن (شناخته شده) خویش را بترسانید! و دشمنان دیگری غیر از اینها که شما آنها را (به علت نفاقشان) نمی شناسید و خدا آنها را می شناسد. و هر چه در راه خدا (و تقویت اسلام) انفاق کنید بی کم و کاست به شما بازگردانده می شود و به شما ستم نخواهد شد.

در این آیه به مسلمانان دستور داده شده در همه زمینه های علمی و نظامی پیشرفت کنند، چنانچه امروز می بینیم نیروهای تحت فرمان ولی فقیه شیعه (سپاه و ارتش) هر روز دارای توان بالای علمی و فنی می شوند. امروز کشور ما در بعد نظامی و علمی برای خود در جهان حرف برای گفتن دارد و از قضا کسروی نیست که ببیند به لطف خدا و دعای امام زمان (عج) تحت فرماندهی ولی فقیه شیعه این اتفاقات افتاده است. پس این اشکالات و حرفهای کسروی حرفهای کودکانه ای بیش نیست.

تلقین میت

اما کسروی به تلقین میت در قبر ایراد می گیرد.

می دانید در هنگام تولد بر گوش راست کودک اذان و بر گوش چپ اقامه گفته می شود که بیان معارف و حقایق هستی به کودک است. این اعمال نوعی ذکر و از باب تذکر است زیرا این حقایق را پیش از این در عالم ذر دانسته و با آن معارف آشنا شده و بدان ایمان داشته و مهر امضا زده است. در هنگام مرگ و پس از آن نیز به محتضر و

مرده مسلمان تلقین گفته می شود. این تلقین هر چند که در ظاهر با تکان دادن و «اسمع و افهم؛ بشنو و بفهم!» گفتن به جسدی است که روحی در آن نیست زیرا خداوند هنگام مرگ روح را به طور کامل می گیرد، اما از آنجا که نفس یا همان روح در هر نشئه ای از نشئات هستی دارای جسم مناسب با آن نشئه است، با جسم برزخی در عالم برزخ است ولی هنوز نوعی علاقه به جسم زمینی خاکی دارد که اینک جسدی بدون روح است و نیز از آنجا که نوعی اشرافیت از نشئات بالاتر از جمله نشئه برزخ نسبت به نشئات پایین تر از جمله دنیا وجود دارد، به طور طبیعی روح در عالم برزخ ناظر و شاهد اعمال دنیوی و رفتار تشییع کنندگان به جسد خود است. انتقال از نشئه دنیا به نشئه برزخ همواره نوعی مستی را به همراه دارد، به طور طبیعی نفس در عالم برزخ پس از کنار رفتن پرده ها با حقایق روبه رو می شود که موجب وحشت اوست. این نفس با اینکه حقایق را می بیند ولی دچار نوعی سرگردانی نسبت به موقعیت کنونی خود است البته این حالت برای توده های مردم است، از این رو با تلقین به این افراد که حقایق هستی در نفس ایشان ملکه یا مقوم ذات نشده تلاش می شود تا با آن حقایق ارتباط برقرار کنند. اما کسانی که در مرتبه علم الیقین یا عین الیقین یا حق الیقین قرار دارند چنین حالتی را ندارند و کسی که ملکه و مقام داشته باشد نیازی به این تلقین ندارد و خود آگاه تر از تلقین کنندگان است. ولی به طور کلی واجب است تا به همه مسلمانان تلقین گفته شود زیرا تلقین کننده نمی داند که نفس این مسلمان در چه مرتبه ای از حال ملکه یا مقام است.

اما در این زمینه که آیا مردگان صدای ما را می شنوند روایتی از کتب اهل سنت بیان می کنیم: وقتی پیامبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه و آله) کشته های کفار را داخل چاه بدر انداخت، با آن ها صحبت کرد و تک تک نام های خودشان و پدرانشان را برد... خلیفه دوم به پیامبر (صلی الله علیه و آله) اعتراض کرد که با مرده ها چرا صحبت می کنی، آنها که روح ندارند؟ این چه کاری است؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) در جواب فرمودند: قسم به خدایی که جان من به دست او است که شما شنواتر نیستید از این مرده های مشرکی که در داخل چاه هستند، این مرده های مشرکی که به دست مسلمان ها کشته شده و در داخل چاه بدر انداخته شده اند از شما بهتر می فهمند و بهتر صدای مرا می شنوند و درک می کنند. یعنی حتی کفار هم که می میرند صدا را می شنوند چه برسد به مسلمان ها. (1)

پس این مسئله تلقین هم چیز عجیبی نیست که کسروی بر سر آن موضع گرفته است.

پایان

ص: 200

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

